

ماهنامه

فروردین ماه ۱۳۷۸
۵۷۵۹ نیاستان

بمناسبت

فروردین



نشریه دینی - فرهنگی - خبری ارگان انجمن کلیمیان تهران

به نام خدا

با درود به روان پاک بنیان گذار جمهوری اسلامی و شهیدان سرافراز ملت ایران و سلام به رهبر معظم انقلاب حضرت آیت اله خامنه ای و همه دست اندرکاران نظام جمهوری اسلامی ایران و تعظیم و احترام به ملت بزرگوار ایران، فرا رسیدن نوروز باستانی را به هموطنان عزیز تبریک می گوید و با فرارسیدن پسر، قیام مقدس حضرت موسی (موشه ربنوعالاهشالوم) برای همکیشان عزیز سلامتی و موفقیت و برای همه مردم خوب دنیا صلح و برکت آرزو می کند.

هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران خوش وقت است که امکاناتی فراهم آمده است تا نشریه ای آبرومند از طرف نویسندگان و جوانان همکیش به عنوان ارکان انجمن کلیمیان منتشر گردد.

هیئت مدیره انجمن کلیمیان برای ادامه انتشار این نشریه از هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد و امیدواریم همکیشان عزیز نیز با همکاری و کمک های معنوی و مادی خود موجبات رونق هر چه بیشتر نشریه پینا را فراهم آورند.

لازم می دانیم از مسئولین محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مخصوصاً اداره امور اقلیت های دینی که در انتشار این نشریه ما را یاری داده اند سپاسگزاری نمائیم.

هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران

اعضاء اصلی:

آقا جان شادی - موریس معتمد - حیون اوریل - اسحق کهن صدق - گاد نعیم - پرویز شب بوئی - جهانگیر جواهری - هارون پشایانی - منصور وفامتنصوری - پرویز گرامی - یحیی طالع - رحمت حوری زاده.

اعضاء علی البدل:

الیزابت کلیمی عارونیان - ابراهیم کلیمی نقره نیان - منصور مرادبان - یوسف شیبانی - موسی کلیمی رفوا - یعقوب محلی.

بازرسان:

منوچهر عمرانی - منوچهر سرافراز - فریدون طویی -

بازرسان علی البدل:

نادر روزرخ - حمید اقبالی -

بمنبع

نفر ۱۱

بینا - نشریه دینی - فرهنگی - خبری انجمن کلیمیان تهران
ارگان انجمن کلیمیان تهران

مدیر مسؤول: هارون یشایایی

زیر نظر شورای سردبیران: بهناز وفامنصوری، افشین تاجیان، مژده صیونیت الهام یعقوبیان، آرش آبایی، فرانک عراقی

همکاران این شماره:

الهام یعقوبیان

افشین تاجیان

فرانک عراقی

بهناز وفامنصوری

شیرین دخت دقیقیان

رامین مسجدی

آرش آبایی

مژگان کوچک زاده

لیورا سعید

نادر روزرخ

کیارش یشایایی

الهام یگانه

آرزو ثنائی مطلق (لوایی)

الهام مؤدب

شارونا نصیر

امیلیا صادقان

بهنام وفامنصوری

مژده صیونیت

سعید خلیلی

پرویز نی داود

فهرست مطالب

پیام هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران

پیام دکتر الیاسی

پسح

سرآغاز

به پیشواز سال نو

جشن پوریم

یهودی منوهین

اخبار ورزشی

پروتکل پیران

یهودیان ایران

استر، استر است

هر شب

در بند

بهترین تهیه کننده فیلم

چگونه بحث کنیم

یادی از باروخ اسپینوزا

شعر

آشنایی با قلامنکو - نمایش پرهیجان فلامنکو

روبوته‌ها

پیشینه هرمنوتیک

توزیع جوایز کتاب

کتابخانه مرکزی

عبری بیاموزیم

صفحه آرای: فرید طویبان

حروفچینی: مرکز کامپیوتر انجمن کلیمیان تهران

لیتوگرافی: رساگراف

چاپ: رنگ (برخوردار)

تلفن: ۶۷۰۴۲۴۷ - ۶۷۰۲۵۵۶

آدرس: خیابان شیخ هادی - خیابان هاتف - مجتمع فرهنگی و ورزشی کلیمیان تهران

شرح روی جلد: داستان آفرینش

پیام دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی

به مناسبت نوروز باستانی آغاز سال نو ایرانیان و "پسح" یادگار قیام الهی و انسانی موسی کلیم اله علیه فرعون

با خوشحالی نوروز باستانی آغاز سال نو ایرانیان و زندگی دوباره طبیعت را به ملت بزرگوار ایران از جمله همکیشان عزیز تبریک می‌گویم و برای آنها سالی توأم با خیر و برکت از خداوند متعال آرزو می‌نمایم *

امیدوارم سال آینده در پرتو رهبری حضرت آیت اله خامنه ای و تلاش پیگیر و موفقیت آمیز جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور محبوب و سایر دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی ایران، ملت ایران بتواند موفقیت‌های بیشتری کسب نموده و بر مشکلات فایز آید. * جامعه کلیمیان ایران سال آینده نیز چون گذشته برای سربلندی و عظمت ایران و پیشرفت معنوی و مادی ملت عزیز ایران تلاش خواهد کرد *

هم چنین با یادآوری "پسح" قیام الهی و انسانی حضرت موسی کلیم اله علیه فرعون، امیدواریم ریشه ظلم و بی‌دادگری از جهان برچیده شود و ملت های جهان در برادری و صلح با یکدیگر زندگی نمایند *

یک بار دیگر پسح را به همکیشان عزیز خود و یهودیان شرافتمند در سراسر جهان تبریک می‌گویم. * باشد که با درک فرامین خداوند، راهی شرافتمندانه برای دفاع از یهودیت پاک نبوی و خدمت به ملت ایران و مردم جهان انتخاب نموده و به سرانجام برسانیم. انتشار نشریه بینا را در آغاز سال نو تبریک می‌گویم و برای دست‌اندرکاران این حرکت جدیدی فرهنگی در جامعه کلیمیان ایران موفقیت‌های بیشتری آرزو می‌کنم.

دکتر منوچهر الیاسی

نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی

ساختمان جدید جوانان کلیمی در منطقه یوسف آباد افتتاح شد

بعد از تملیک دوباره ملک انجمن واقع در خیابان سید جمال‌الدین اسدآبادی کوچه سیزدهم (سرابندی) انجمن کلیمیان تهران اقدام به بازسازی و تجهیز این ساختمان که در محل تجمع کلیمیان تهران قرار دارد نموده است.

محوطه بیرونی و تمام قسمتهای داخلی بازسازی شده و هر سه طبقه برای تجمع جوانان و جلسات فرهنگی و هنری تجهیز شده است.

انجمن کلیمیان تهران در صدد است محل مذکور را مرکز فعالیت‌های دانشجویی - هنری - ادبی و به یک مرکز مبادلات دینی و فرهنگی کلیمیان تبدیل نماید و کمیته جوانان انجمن کلیمیان تهران محل فعالیت خود را نیز به این ساختمان منتقل خواهد نمود و بهمین مناسبت در ایام «پسح» مراسم دید و بازدید سنتی «موعده نیشان» در محل جدید برگزار خواهد شد و بلافاصله بهره‌برداری از طرف سازمانهای جوانان و علاقه‌مندان انجام خواهد گرفت. لازم است یادآور شویم که بدون زحمات شبانه‌روزی آقای صیون اوریل (کرامت) عضو هیئت مدیره انجمن کلیمیان و دلسوزی و رسیدگی دائمی ایشان بهره‌برداری از محل تجمع جوانان در یوسف آباد امکان پذیر نمی‌شد و انجمن کلیمیان تهران و نسل جوان یهودی از زحمات آقای صیون اوریل و مهندس نادر روزرخ و سایر کسانی که در راه‌اندازی این واحد بزرگ همکاری کرده‌اند تشکر می‌نماید.



بنام حد-

سرآغاز

ای نام تو بهترین سر آغاز

نشریه ای که اینک در دست شما است، می‌تواند سر آغاز فصلی جدید در فعالیت‌های فرهنگی کلیمیان ایران باشد. هدف از انتشار نشریه بینا آشنایی همکیشان عزیز با اصول اعتقادی ما یهودیان و معرفی فرهنگ و ادبیات فارسی است. و به نظر می‌رسد انتشار چنین جمله‌ای از ضروریات کنونی جامعه کلیمیان ایران است و می‌توان در همبستگی و ارتقاء سطح دانش عمومی جامعه نقش مؤثری داشته باشد.

کوشش در جهت انتخاب مطالبی است که مخصوصاً نسل جوان را به پیشینه دینی و فرهنگی یهودیان و تاریخ پر بار ملت ایران علاقه‌مند سازد و تمام توان خود را به کار خواهیم گرفت تا نویسندگان - مترجمین و علاقه‌مندان همکیش بتوانند نوشته‌ها و مطالب خود را در این منتشر نمایند و همچنین سایر هموطنان عزیز ما تا آنجا که مقدور است در جریان تفکر کلیمیان و اصول اعتقادی آنها قرار گرفته و در پیوستگی و تبادل نظر با هم‌میهنان خود عملکرد صادقانه جامعه کلیمیان ایران را در خدمت به ملت ایران در نظام جمهوری اسلامی به اثبات برسانیم.

به گواهی تاریخ صدسال اخیر ایران اولین گروهی از مردم ایران که در کار نشر روزنامه و کتاب و چاپ فرهنگ و تاریخ نویسی اقدام نمودند کلیمیان ایران هستند.

در طی این سال‌ها کتاب‌ها و نشریات فراوان - از جمله هفته‌نامه‌های شالوم،

ایسرائل، عالم یهود، سینا، بنی آدم، نیسان، تموز و صدها عنوان کتاب در مسایل دینی و اجتماعی به وسیله متفکرین و نویسندگان کلیمیان منتشر شده است. به علاوه اینکه نویسندگان، محققین و دانشمندان کلیمی ایران در زمینه‌های مختلف انتشارات فراوان دارند که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به مدت یازده سال نشریه تموز ابتدا بصورت هفتگی و بعداً ماهیانه منتشر شد.

ولی متأسفانه در سال‌های اخیر جامعه کلیمیان ایران نتوانسته‌اند نشریه‌ای که معرف فرهنگ یهودی و اعتبار جامعه کلیمیان ایران باشد منتشر نمایند. گذشته از بولتن داخلی انجمن کلیمیان تهران و چند نشریه فتوکپی شده به مناسبت‌های مختلف، بعد از توقف انتشار هفته‌نامه تموز که ارگان جامعه روشنفکران کلیمی ایران بود هیچ نشریه مدونی از طرف جامعه کلیمیان ایران منتشر نشده است.

اینک به یاری خداوند و به همت نسل جوان یهودی ایران، مجله‌ای در دست شما است که امیدواریم با همکاری و همدلی همکیشان عزیز بتوانیم سالهای متمادی آنرا منتشر نماییم.

تجربه انتشار بولتن داخلی انجمن کلیمیان تهران و همکاری جوانان یهودی در انتشار آن کمک کرد تا هیات مدیره انجمن کلیمیان اقدام به انتشار ماهنامه

"بینا" بنمایند.

بینا، בִּינָא، BINA در زبان عبری به معنای آگاهی و بصیرت است، امیدواریم این نشریه در معرفی اصول دینی و اعتقادی یهودیت و فرهنگ یهودی و آشنایی با تمدن و فرهنگ کهن میهن عزیزمان ایران بتواند در خدمت خوانندگان عزیز خود باشد.

شک نیست بدون کمک همکیشان و خوانندگان عزیز ادامه راه مقدور نخواهد بود ما سعی خواهیم کرد با ایجاد ارتباط دائمی و مؤثر با نویسندگان و علاقمندان به فرهنگ و ادب ایران و آشنایان به فرهنگ دینی یهود و استفاده از غنای فرهنگی ایران و دین یهود هر شماره مجله را بهتر از شماره قبلی در اختیار علاقمندان قرار دهیم معلوم است که بدون کمک مالی خوانندگان نمی‌توان به انتشار مرتب این نشریه امیدوار بود و شکل واقعی کمک مالی خوانندگان، قبول اشتراک مجله بینا خواهد بود. چون توزیع مجله‌ای از نوع مجله بینا از طریق روزنامه فروشان تقریباً غیر ممکن است، خوانندگان عزیز با قبول اشتراک به انتشار این نشریه کمک مؤثری می‌نمایند.

به امید یاری حد-اوند و همکاری دوستان

هیات تحریریه

نشریه بینا

در هر عصر و دوره‌ای هر یهودی موظف است چنین وانمود کند که خودش شخصاً از مصر خارج شده است

البته بودند و هستند بسیاری که در نیمه راه پیمودن این راه دشوار، راه کج کرده و به بیراهه رفته‌اند. از پرستندگان گوساله سامری که تحمل انتظار پیام حد-اوند را از زبان رسول بزرگوارش موسی کلیم‌اله نداشتند تا دنیازدگان سیاست پیشه که یک قرن است کیاده قدرت‌نمایی صهیونیستی

به پیشواز سال نو

عیدانه فراوان شد تا باد چنین بادا

عید آمد و عید آمد یاری که رمید آمد



نوروز از راه می‌رسد، از میان سرما و برف و نسیم وعده‌های بهار را به سرتاسر ایران زمین می‌برد، بهار که بیاید، طبیعت جامه کهنه خود را بدل می‌کند، خستگی از تن می‌گیرد و نو می‌شود، نوروز جشن تولد زمان است و در این جشن است که گذشته و آینده در زمان حال با یکدیگر دیداری دوباره می‌کنند.

**چون سلیمان بن داوید انگشتری
خویش را گم کرد، شهر یاری چهل
روز از وی برفت.**

بگرداند، پرستویی در پیش بود، چون به لانه نزدیک شد، سلیمان را به لانه خود دعوت کرد و با منقار به وی آب پاشید و ران ملخی به او هدیه کرد... و از این جاست که مردم روز عید به هم آب می‌پاشند و پیش‌کشی‌ها می‌دهند.

در حقیقت این عمل نمادی بود از جشن "آبریزگان" که در یک روز خاص از فروردین انجام می‌شد و مردم به یک دیگر آب می‌پاشیدند، به نشانه پاکیزه شدن از خاکستر و دوده زغال زمستان و در ضمن با این رسم می‌خواستند به طبیعت تلقین کنند که باران و آب کافی بباراند تا گیاه و نبات به خوبی پرورده شود و خشک‌سالی نباشد.

در اغلب منابع قدیمی نوروز منسوب است به زمان جمشید که در اساطیر ایرانی او را نخستین انسان و نخستین

آنچه بدیهی است انگیزه اصلی نوروز همان آغاز طبیعی سال است یعنی زمانی که آفتاب به نقطه اعتدال ربیعی خود می‌رسد، اما از آن جا که این جشن بیش از اندازه برای ایرانیان ارزش و اعتبار داشت بسیاری از رویدادهای جالب توجه اعم از داستانی، تاریخی، حماسی، ملی یا مذهبی را به آن نسبت داده‌اند و این اسطوره‌ها را مبنای به وجود آمدن نوروز قرار داده‌اند مثلاً ابوریحان بیرونی در کتاب "آثار الباقیه" خود چنین می‌نویسد:

« چون سلیمان بن داوید انگشتری خویش را گم کرد، شهر یاری چهل روز از وی برفت » اما پس از چهل روز انگشتری پیدا شد و سلطنت بدو بازگشت، هر کس چیزی گفت، ایرانیان گفتند: نوروز آمد، یعنی روز تازه بیامد، پس سلیمان باد را امر کرد که او را

در میان جشن‌های آیینی ایران باستان، تنها جشن فروردین است که از دوران پیش از اسلام، همچنان زنده و پرمایه به جا مانده است و ایرانیان در هر کجای جهان و در هر دین و آیینی که باشند، این مراسم را به نحوی شایسته برپا می‌دارند.

ایام نوروز با راه افتادن حاجی فیروزها و مراسم چهارشنبه سوری و خانه تکانی و سبزه کردن دانه‌های مختلف در خانه‌ها آغاز می‌شود و در ساعت تحویل با پوشیدن لباس نو و نشستن دور سفره هفت‌سین و سپس دیدن و بازدیدها و عیدی دادن‌ها و گرفتن‌ها به اوج خود می‌رسد و سرانجام با رسیدن سیزده بدر و مراسم خاص آن روز، جشن پایان می‌گیرد.

ایرانیان اولین روز سال را جشن آفرینش انسان محسوب می‌کردند و بر سفره گندم تازه می‌نهادند .

از مهم‌ترین رسوم چهارشنبه سوری ، آتش افروختن در این شب است ، ایرانیان اعتقاد داشتند هرگاه آتش افروخته شود ، بیماری ، فقر ، بد بختی و همه بدی‌ها و زشتی‌ها محو می‌شود و پس از افروختن آتش است که روشنی و معرفت به دل و روحشان راه می‌یابد و آثار اهریمنی و ناپاکی از میان می‌رود . از دیگر مراسم این شب ، تشریفات فراهم آوردن آجیل مشگل‌گشا است که هر کس که مشگل و گرفتاری داشته باشد به نیت بر طرف شدن مشکلش این آجیل را بین مردم قسمت می‌کند . که بی گمان این رسم در شکل اولیه خود ، تقدیم و هدایی بوده که مردم جهت فروهرها بر سفره‌ها می‌نهادند تا موجب خشنودی آنها گردند .

فال‌گوش ایستادن نیز از دیگر مراسم در این شب است و کسانی که حاجتی دارند ، نیت می‌کنند و بر سر چهارراه یا گذری به فال‌گوش می‌ایستند و از سخنان اولین عابری که می‌گذرد ، نیت خود را تعبیر می‌کنند ، فال‌گوش از رسوم بسیار قدیمی است که در اصل ایرانیان عقیده داشتند در این شب ارواح به خانه‌های خود می‌آیند و با نجوا مردم را از آینده‌هایشان با خبر می‌کنند .

کتاب مقدس نیز بر این خوان نوروزی می‌نهند ، و هر کدام از اجزای این سفره نماینده یک تمثیل است

سبز کردن یک یا دو تا از این غلات کفایت می‌شود .

یکی از کهن‌ترین رسم‌هایی که برای پیشواز از نوروز و وداع با سال کهنه از دیرباز تا کنون در میان ایرانیان با شور و شوق فراوان انجام می‌گیرد جشن چهارشنبه‌سوری یا جشن آتش افروختن است . درباره پیشینه این آیین نیز روایت‌های بسیاری موجود است .

در سده‌های قبل از ورود اعراب به ایران ، مردم چند روز قبل از نوروز را به آتش افروزی و مراسم چهارشنبه سوری اختصاص می‌دادند ، اما چون روز شماری به شکل کنونی مرسوم نبود و هنوز ماه به چهار هفته و هفته به هفت روز تقسیم نشده بود ، این رسم محققاً در چهارشنبه برگزار نمی‌شد . اما پس از ورود اعراب به ایران روز شماری به شکل کنونی باب شد (که البته اعراب نیز به نوبه خود این رسم را از یهود گرفته بودند . به این صورت که براساس اعتقاد یهودی‌ها به این که حد-ا-دنیا را در ۶ روز آفرید و روز هفتم یعنی شنبه را تعطیل اعلام کرد ، شنبه را برای خود مبدأ تعطیلی قرار دادند و بقیه روزهای هفته را بر اساس این که چند روز از تعطیل (شنبه) گذشته نام‌گذاری کردند ، مثلاً یک‌شنبه یعنی یک روز بعد از تعطیلی ، و چون اعراب چهارشنبه‌ها را نحس و نامبارک می‌دانستند از آن تاریخ به بعد آخرین شب چهارشنبه سال را به جشن و سرور و شادمانی پرداختند و از آن پس ، این رسم برای همیشه در آخرین سه‌شنبه شب سال باقی ماند .

پادشاه محسوب می‌داشتند و برخی روز تولد او و روز اول خلقت را یکی دانسته و آن روز را نوروز نامیدند ، برخی نیز روز به سلطنت نشستن او را مقارن با نوروز دانستند چنان که فردوسی می‌سراید :

جهان انجمن شد بر تخت اوی

شگفتی فرو ماند در بخت اوی

به جمشید بر گوهر افشاندند

مر آن روز را روز نو خواندند

بزرگان به شادی بیاراستند

می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بمانده است از آن خسروان‌یادگار

درباره نوروز و پیدایش آن افسانه‌های بسیاری نقل شده‌است که هر چند از اساطیر است و پایه و اساسی منطقی ندارد ، اما تواتر آن اخبار در وجه تسمیه نوروز و همچنین قدمت انتساب آن به اعصار آریایی نیک مشخص می‌گردد.

آغاز مراسم جشن نوروز برای هر ایرانی در هر کجا که باشد مجموعه‌ای است از سنت‌ها و عقاید و آرایشی که تماماً جنبه تمثیلی دارند ، مثلاً پیش از جشن نوروز رسم بود که چند نوع غله سودمند را سبز می‌کردند و با توجه به رشد دانه‌ها ، تفأل می‌زدند که بهره کدام محصول در سال بیشتر خواهد شد . این دانه‌ها عبارت بودند از گندم ، جو ، برنج ، لوبیا ، عدس ، ارزن ، نخود ، کنجد ، باقلا ، ذرت و ماش ، که امروزه تنها به

از رسم‌های متداول این شب می‌توان از فال کوزه، پختن آش رشته یا آش بیمار، قاشق زنی نام برد که هر کدام برای خود تمثیلی خاص دارند.

رسم دیگر در آیین نوروز گسترده سفره تمثیلی هفت‌سین، جهت شکون و افزایش خیر و برکت در خانه می‌باشد. این سفره باید در بهترین اطاق خانه انداخته شود و هفت چیز که با حرف " سین " شروع شده باشد مانند سکه، سیب، سمنو، سنجد، سرکه، سماق یا سیر و سبزه را بر سر سفره بگذارند. البته غیر از این موارد، گل، شیرینی، تخم مرغ رنگ کرده، شمع، آینه، اسپند، ماهی، کتاب مقدس نیز بر این خوان نوروزی می‌نهند، و هر کدام از اجزای این سفره نماینده یک تمثیل است، مثلاً سنجد نشان عشق و دلدادگی، ماهی نشان برج حوت یا اسفند سپری شده‌است، تخم مرغ‌های سفید و رنگی نشان پیدایش حیات و آغاز تکوین موجودات است و نیز تمثیلی از نقطه ونزادی که باید جان بگیرد، سیب میوه‌ای است با رمز و راز عشق و میوه درخت مقدس نزد ایرانیان، سکه‌های تازه ضرب شده نشان برکت و ثروت و دارایی است، سبزه که نشان تازگی حیات طبیعت است و یا اسپند که نشانه دور شدن از چشم زخم است.

ایرانیان اولین روز سال را جشن آفرینش انسان محسوب می‌گردند و بر سفره گندم تازه می‌نهادند و گندم را تمثیلی از نوزایی آدم و رستاخیز طبیعت می‌دانستند که امروزه " سمنو " که از

جوانه‌های تازه گندم رسیده پخته می‌شود، جایگزین آن شده‌است.

قرار دادن آتشدان نیز در سفره اهمیت ویژه دینی داشت که آتشدان بعدها به شمع تغییر شکل داد. کتاب مقدس نیز از ضروریاتی است که به عنوان تبرک بر صدر سفره در کنار آینه که مظهر پاکی و روشنی است قرار می‌گیرد.

در لحظه تحویل سال، پس از خواندن دعای مخصوص توسط بزرگ خانواده و گرفتن عیدی از دست او به نشانه تبریک سال نو، جشن‌های نوروزی رسماً آغاز می‌شود و تا روز سیزدهم فروردین ماه به طول می‌انجامد، در روز سیزدهم که به سیزده‌بدر معروف است و بنا به این که ایرانیان عدد سیزده را نحس می‌دانستند، در این روز مردم به دشت و صحرا می‌روند تا نحوست سیزده را از خانه‌های خود دور کرده، به دشت و صحرا بپندازند، و نیز سبزه‌هایی را که برای روز عید سبز کرده بودند گره می‌زنند، به نشانه این که مشکلات زندگی خود را به سبزه گره زده منتقل کرده، از خود دور کنند و سپس به آب روان بپندازند.

هدف اصلی در این رسم که مانند دیگر رسومات نوروزی جنبه تمثیلی و جادویی دارد این است که طبیعت را وادارند تا به جنبش و تحرک درآید.

جشن فروردین با تمام آیین‌های تاریخی بسیار طولانی دارد که حتی پس از تغییر دین در ایران نیز معنا و مفهوم خود را از دست نداد و فقط پاره‌ای

نمادهای کهن جای خود را به نمادهای جدید داد و در برخی وقایع دگرگونی‌های شکلی ایجاد شد، اما سنت ادامه یافت، و در کلام و رسم، در آداب و شعائر و از نسلی به نسل بعد سپرده شد، دولت‌ها آمدند و رفتند، تعصبات چیره شدند و رنگ باختند، اما در زیر بنا و اساس معتقدات مردم خللی وارد نشد، اگر چه امروز از بسیاری از این آیین‌ها جز نامی باقی نمانده، اما همین شور و شوقی که دل هر ایرانی را در هر کجای این جهان به طپش و می‌دارد و احساس مشترک جوشش و آفرینش و نوشدن را در جان‌های آنان لبریز می‌کند به تنهایی نمایانگر پویایی این آیین در طول تاریخ ایران است.

بهناز وفا منصوری

بوی گل و بانک مرغ برخاست
هنگام نشاط و روز صحراست
فرش خزان ورق بی‌افشانند
نقاش صبا چمن بی‌آراست
ما را سر باغ و بوستان نیست
هرجاکه تویی تفرج آنجاست
گویند: نظر به روی خوبان
نهیست، نه این نظر که مآراست
در روی تو سرّ صنع بیچون
چون آب در آبگینه پیداست
چشم چپ خویشتن بر آرم
تا چشم نبیندت بجز راست
نالیدن بی‌حساب سعدی
گویند خلاف رای داناست

جشن پوریم

וימי הפורים האלה לא יעברו מתוך היהודים וזכרם לא יסור מזרעם (מגילת אסתר ט:כז)

و این ایام پوریم از میان یهودیان دور نخواهد شد و یاد آن از نسل آنها فراموش نمی گردد (مگیلای اسر ۹:۲۵)



آشکار همانند شکافته شدن دریا را با

چشمان خود ندیدند، اما با تحلیل سیر وقایع و دقت در اعمال خود، اراده حد-اوند را در تمام آن پیشامدها کاملاً آشکار و هویدا یافتند و با ایمانی قوی، از واقعه پوریم بنام معجزه الهی یاد کردند. به همین دلیل است که معجزه پنهان پوریم را از سایر معجزات آشکار پروردگار با ارزش تر شمرده اند. چرا که مؤمنین با اختیار کامل و با نیروی تعقل و فطرت درونی خود - و نه فقط بر اساس مشاهدات ظاهری و عینی - قدرت حد-اوند را در لابلای پیچ و خم های زمانه کشف کردند.

شاید یکی از مهمترین فلسفه های آفرینش انسان در این جهان و مستور ماندن خالق از دیده او، تکرار واقعه پوریم باشد تا شاید هر انسان موحد و حد-اجویی با تلاش خود بتواند از پس پرده انبوهی از علت ها و معلول های دوران زندگی، محبوب خود را بیابد و با صدای بلند اعلام کند که :

יְהוָה אֱלֹהֵי יִשְׂרָאֵל

این خالق من است و او را می ستایم

(سفر شموت ۱۵:۲)

حتمی نجات می یابند.

شرح مفصل این واقعه در "مگیلای اسر" که جزء اسفار مقدس یهود قرار دارد ذکر شده است. نکته قابل تأمل این است که برخلاف سیاق سایر کتب مقدس یهود، در این کتاب هیچگونه ذکری از حد-اوند به میان نیامده است و یک خواننده سطحی نگر، آن را تنها شرحی تاریخی بر یک سلسله وقایع طبیعی و اتفاقی - و نه معجزه ای الهی به شمار می آورد. اما از سوی دیگر علمای یهود می فرمایند در زمانی که ماسیح - ناجی جهان به زعم یهود - ظهور نماید، آنچنان معجزات عظیمی به وقوع خواهند پیوست که معجزات اولیه مانند شکافته شدن دریا در خروج بنی یسرائل از مصر، به بونه فراموشی سپرده خواهند شد. اما معجزه پوریم حتی در آن زمان نیز همچنان اهمیت خود را حفظ خواهد کرد. در واقعه پوریم یهودیان به پیشنهاد اسر، سه شبانه روز تعنیت - روزه - گرفتند و از حد-اوند طلب بخشش و عفو نمودند و جهت نجات به او متوسل گشتند. به دنبال آن، طی وقایعی ظاهراً تصادفی آن حکم باطل گشت. یهودیان هر چند که معجزه ای

جشن پوریم علاوه بر جایگاه خاص مذهبی در میان یهودیان جهان، نشانه ای از هم نشینی بسیار کهن و ریشه دار میان این قوم و ایرانیان است. این واقعه در حدود ۲۵ قرن پیش (۳۲۷۶ قری یا ۴۸۴ قبل از میلاد) در کشور ایران، در دوره ای که انبوه یهودیان در ایران زندگی می کردند و در زمان پادشاهی خشایارشا (که طبق عقیده مورخین فرزند داریوش بزرگ هخامنشی بود)، رخ داد. در آن زمان پادشاه طی مراسم جشن های سلطنتی بر همسر خود خشم گرفت و از میان دختران ایرانی، یک دختر یهودی را بنام اسر به همسری برگزید و او را ملکه ایران زمین اعلام کرد. پس از چندی، یکی از وزرای شریر او بنام هامان، از مردخای یهودی که حاضر به تعظیم در برابر بت او نمی شد، کینه به دل گرفت و درازای آن پادشاه را به صدور حکم قتل عام یهودیان ترغیب نمود. او قرعه انداخت و روز وقات حضرت موسی را به عنوان روز مناسب اجرای آن حکم انتخاب کرد (واژه پوریم از ریشه پور به معنای قرعه گرفته شده است). یهودیان با اطلاع از این خبر، سوگواری می کنند، اما ناگهان وقایع زمانه با یادآوری یکی از خدمات مردخای یهودی در حق خشایارشا سمت و سوی دیگری می گیرند و با تلاش های اسر ملکه و مردخای (که جزء بزرگان جامعه یهود آن زمان بود) آن حکم باطل می شود و یهودیان از مرگ

نابغه موسیقی قرن ، سال ۲۰۰۰ را ندید پایان سفر پایان ناپذیر یهودی منوهین



کارنگی هال نیویورک ساز می‌زد و حتی ۱۳ ساله‌اش نشده بود که به عنوان تکنواز ویولون همراه با ارکستر فیلارمونیک برلین به رهبری برونو وولتر کنسرتوهای بتوون، برامس و باخ را اجرا کرد.

یهودی منوهین علاوه بر این که نابغه‌ای در عرصه موسیقی بود به عنوان چهره‌های انسان دوست و انسان مدار و از فعالان اقدامات بشردوستانه شهرت بسزایی داشت.

در زندگینامه‌ای که به قلم خود او در سال ۱۹۷۷ با عنوان "سفر پایان ناپذیر" انتشار یافت منوهین نوشته است "موسیقی و بخصوص ویولون برای من رشته‌ای است که قلبها را به یکدیگر پیوند می‌دهد".

او که فردی بسیار پرنرژی بود و بطور متوسط سالی ۱۲۰ کنسرت اجرا می‌کرد در کنار فعالیت هنری هیچگاه از خدمات اجتماعی نیز بازنايستاد، دو جشنواره بزرگ موسیقی "گشتاد" در سوئیس و "بث" در انگلستان به دست او تأسیس شده است و آکادمی بین‌المللی نوازندگان جوان سازهای زهی

جهان و منوهین

مرگ یهودی منوهین به عنوان یکی از بزرگترین چهره‌های شاخص هنر و فرهنگ قرن بیستم جهان حتی محافل سیاسی را تحت تأثیر قرار داد و رهبران جهان را نیز به اظهار نظر واداشت.

رومن هرتزوک رئیس جمهور آلمان پس از اطلاع یافتن از درگذشت منوهین در کشور خود او را یکی از پر وازه‌ترین موسیقی‌دانان قرن خواند و: "ما به سوگ یکی از بزرگترین خادمان نوع بشر نشسته‌ایم، جهان با مرگ منوهین به مکانی حقیرتر بدل شده‌است".

ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه نیز از منوهین به عنوان یکی از بزرگترین نوازندگان ویولون در قرن حاضر که شخصیتش حتی از جهان موسیقی هم فراتر رفته‌است یاد کرد و درباره او گفت: "با فقدان او روشنایی‌ها به خاموشی گرائیدند و روشنایی قلبهای ما نیز رو به افول نهاد".

پری ماکوف نخست وزیر روسیه پس از اطلاع یافتن از مرگ یهودی منوهین با صدور پیامی با اشاره به اینکه منوهین از تبار روس بوده است، نقش بزرگ او را در فرهنگ جهان قرن بیستم ارج نهاد و گفت: "کنسرت‌های منوهین را در سالهای پس از جنگ جهانی دوم به پا می‌آورم و برای همیشه در خاطره ملت روسیه باقی خواهد ماند".

آلبرت انیشتن، فیزیکدان بزرگ جهان که خود نوازنده‌ای چیره‌دست نیز بود سالها پیش پس از شنیدن کنسرتی از منوهین گفته بود: "حالا می‌فهمم که خدایی هم هست".

یهودی منوهین، یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین نوازندگان قرن، روز جمعه ۱۲ مارس (۲۱ اسفند) در سن ۸۲ سالگی بر اثر حمله قلبی در یکی از بیمارستان‌های برلین درگذشت.

منوهین که در لندن اقامت داشت به تازگی برای رهبری ارکستر سمفونیک ورشو که قرار بود سه شنبه همین هفته آثاری از برامس و مندلسون را در برلین اجرا کند به آلمان رفته بود ولی به علت عود بیماری ریوی‌اش که مدتها از آن رنج می‌برد مجبور به لغو برنامه و بستری شدن در بیمارستان مارتین لوتر شهر برلین درگذشت. جنازه او به لندن انتقال یافت و قرار است در این شهر طی مراسمی به خاک سپرده شود.

یهودی منوهین در ۲۲ آوریل ۱۹۱۶ در خانواده‌ای از یهودیان مهاجر روسیه در نیویورک به دنیا آمد از کودکی نبوغ فراوان در موسیقی را از خود نشان داد و آموزش نوازندگی ویولون را از ۵ سالگی آغاز کرد. یهودی منوهین از ۶ سالگی نخستین کنسرت خود را داد و در ۷ سالگی همراه با ارکستر سنفونی سان‌فرانسیسکو ستفونی اسپانیایی لالو را اجرا کرد.

در سن ۱۰ سالگی منوهین در

حضور استاد جعفر شهری در همایش فرهنگی کتابخانه مرکزی کلیمیان

ایران

کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران، هر چند ماه یکبار اقدام به برپایی همایش فرهنگی با حضور یکی از استادان عرصه فرهنگ و ادب و هنر می‌کند.

در ۲۸ بهمن ماه گذشته استاد جعفر شهری مهمان این همایش فرهنگی بودند.

استاد جعفر شهری که از نویسندگان بنام معاصر ایران است با سری کتاب‌های تهران قدیم خود، معرف حضور ادب دوستان و به ویژه دوستداران تاریخ معاصر است. وی که با وجود کهولت سن از حافظه‌ای قوی برخوردار است از ابتدای زندگی خود تا هم اکنون را کاملاً به خاطر دارد و جزئیات آن را نکته به نکته می‌داند.

استاد شهری در پاسخ به این پرسش که منابع کتاب تهران قدیم چیست؟ گفت: این کتاب منابع مکتوبی ندارد بلکه شاید به جرأت بتوانم بگویم تمام آن را به واسطه حافظه قوی خود نوشته‌ام و با استناد به آنچه که در طول زندگی خود دیده و تجربه کرده‌ام آن را به رشته تحریر درآورده‌ام. از استاد شهری کتاب دیگری به نام ورق سرنوشت که زندگی نامه خود استاد است در دست چاپ می‌باشد.

از دیگر آثار او می‌توان به: انبیه خانوم، شکر تلخ، گزنه، اعجاز خوراکی‌ها و... اشاره کرد.

این همایش با سخنرانی آقای هارون یشایایی رییس هیات مدیره انجمن کلیمیان تهران و قدردانی از استاد و همین طور اهداء گل و لوح تقدیر توسط دکتر منوچهر لیباسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی به پایان رسید.

او یک یهودی معتقد و پای بند به اصول بود. بعد از کنگره اول صهیونیستها در سوئیس در سال ۱۸۹۷ فعالیت آشکار و دامن‌داری علیه نژاد پرستی صهیونیستی آغاز کرد و به فلسطین آنروز مسافرت نمود و زندگی مردم فلسطین را از نزدیک دید و در نوشته‌های خود به سختی علیه بیدادگری به مردم فلسطین اعتراض نمود بطوریکه مورد خشم سازمان‌های صهیونیستی قرار گرفت ولی بهیچوجه پا پس نکشید و تا پایان عمر به اصول اعتقادی دینی انسانی خود وفادار ماند.

در وفاداری او به یهودی بودن نقل کرده‌اند که همراه همسر و پسر خردسالش که هنوز برای او شناسنامه نگرفته بود به شهر لندن رفت و در جستجوی آپارتمانی برای اقامت خود می‌گشت بالاخره محلی را برای سکونت انتخاب کردند و اما در موقع نوشتن پرسشنامه صاحب خانه متوجه شد که خانواده منوچین یهودی هستند برای اینکه متی بر آنها گذاشته باشد گفت: «نمی‌دانستم شما یهودی هستید. قیافه شما مثل سایر یهودیه‌ها نیست» موشه منوچین بر آشفت و به همسرش گفت نام فرزندان را یهودی می‌گذاریم تا کسی در یهودی بودن او شک نکند و همین کار را کرد. لازم به توضیح است که یهودی اسم خاص نیست که بر افراد بگذارند.



در گشتاد نیز در سال ۱۹۷۷ به دست او بنا نهاده شد.

با اینکه منوچین به نسل گذشته نوازندگان تعلق دارد اما فعالیت او هیچگاه بر عرصه موسیقی کلاسیک محدود نشد. او در کنار اجرای آثار سنگین و بزرگ موسیقی همراه با "استفانه گراپلسی" موسیقی جاز اجرا می‌کرد و در کنار "راوی شنکر" نوازنده بزرگ هندی آهنگهای عرفانی شرقی می‌نواخت.

منوچین با اینکه یهودی بود آشکارا از فلسطینی‌ها دفاع می‌کرد و به همین دلیل مورد خشم اسرائیل قرار داشت. او همیشه می‌گفت: "اسرائیل با توجه به عملکردی که در تاریخ کوتاه خود داشته است نباید انتظار موافقت و همدلی از کسی داشته باشد".

منوچین سالهای آخر عمر خود را بیش از هر چیز به آموزش و حمایت از کودکان و نوجوانان مستعد موسیقی وقف کرد. او در سال ۱۹۶۳ مدرسه شبانه روزی برای آموزش موسیقی در حومه لندن تأسیس کرد که برخی از بزرگترین نوازندگان ارکسترهای بزرگ جهان را پرورش داد.

منوچین دوبار در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۴ ازدواج کرد و از آنها صاحب سه پسر و یک دختر شد.

«موشه منوچین» پدر یهودی منوچین یکی از سرشناس‌ترین یهودیان مهاجر از روسیه به غرب در اوایل قرن بیستم است. «موشه منوچین» بعد از انقلاب روسیه ۱۹۱۷ به انگلستان مهاجرت کرد

برگزاری

مسابقات دهه فجر

اقلیت‌های دینی

به مناسبت دهه فجر انقلاب اسلامی ایران امسال در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۵ از ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنجشنبه با حضور حجت السلام تسخیری و آقای زارع مسئول محترم ستاد دهه فجر انقلاب اسلامی و آقای هارون یشایایی رئیس انجمن کلیمیان تهران و آقای دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و آقای دکتر جواهری نماینده کلیمیان در ستاد دهه فجر و آقای حکاکیان و جمعی از مسئولان در سالن سرپوشیده شهید افراسیابی تهران پس از سخنرانی جناب آقای تسخیری افتتاح گردید.

پس از مراسم افتتاحیه مسابقات رسماً آغاز گردید.

این مسابقات در ۶ رشته ورزشی فوتبال - والیبال - بسکتبال - شطرنج تنیس روی میز مردان و تنیس روی میز بانوان برگزار شد و با استقبال فراوان همکیشان ما روبرو گردید که جا دارد از همه دست‌اندرکاران مسابقات و همکیشان عزیزی که موجبات تشویق ورزشکاران را فراهم آورده‌اند قدردانی و تشکر کنیم.

در این مسابقات تیم فوتبال کلیمیان تهران مقام اول را کسب کردند که موجب سرافرازی در جامعه شدند. تیم فوتبال آشوریها دوم و تیم فوتبال زرتشتیان سوم و ارمنه چهارم شدند.

در رشته بسکتبال مقام اول را ارمنه

کسب نمودند. مقام دوم آشوریها و مقام سوم را تیم بسکتبال کلیمیان بدست آورد و تیم زرتشتیان چهارم شدند. در مسابقات والیبال امسال متأسفانه آنچه انتظار می‌رفت صورت نگرفت و به دلیل تغییر سیستم کلی بازی از طرف فدراسیون بین‌المللی بصورت رالی تیم والیبال باشگاه گیبور کلیمیان مقامی بدست نیاورد.

در رشته شطرنج نیز به ترتیب تیمهای شطرنج ارمنه زرتشتیان آشوریها و کلیمیان مقام کسب نمودند.

در رشته تنیس روی میز مردان که امسال در سالن تنیس روی میز باشگاه گیبور کلیمیان برگزار شد افراد تیم خوش درخشیدند و مقام دوم را بدست آوردند. مقام اول را ارمنه و آشوریها و زرتشتیان به ترتیب سوم و چهارم شدند.

در رشته تنیس روی میز بانوان که برای اولین بار در مسابقات دهه فجر اقلیت‌ها این رشته برگزار می‌شد تیم بانوان کلیمیان مقام اول را بدست آوردند و مقام دوم نصیب ارمنه شد و در مراسم اختتامیه که عصر روز پنجشنبه ۷۷/۱۲/۲۰ برگزار شد تیمهای شرکت کننده از دست مسئولین کاپهای خود را دریافت نمودند.

اسامی تیم فوتبال



۱. فرید دانیال مفرد (کاپتان)
۲. فرهاد دانیال مفرد

۳. میشل دانیال مفرد
۴. دانیال شمیان
۵. هومن جواهری
۶. فرزاد رحمانی
۷. ناتان ماه‌گرفته
۸. میشل آبنگینه‌ساز
۹. کامبیز حمای نسب
۱۰. دیوید ابراهیمی
۱۱. سرپرست مسعود دانیال مفرد

اسامی تیم بسکتبال



۱. افشین حد-ادادی
۲. مازیار شایسته‌فر
۳. نوید خسروانی کیا
۴. مونیز عیسی خواریان
۵. سام بن مراد
۶. رادنی جاویدنیا
۷. رایان جاویدنیا
۸. رامین مسجدی
۹. ژیلورت بن‌زکریا
۱۰. نوید شمیان
۱۱. داوید حوری‌زاده
۱۲. امید ابراهیمی
۱۳. سرپرست روبرت شیرازیان

اسامی تیم والیبال



۱. شهرام حوری‌زاده
۲. سعید خلیلی (سرپرست و کاپتان)
۳. هوشنگ نفیس‌پور
۴. مسعود یعقوبیان
۵. شهرزاد حوری‌زاده

دو خبر کوتاه از جامعه کلیمیان

جامعه کلیمیان ایران در انتخابات شوراها مشارکت فعال نمود

جامعه کلیمیان ایران با یاری خداوند و در پاسخ به ندای مقام معظم رهبری و ریاست جمهور محترم برای مشارکت در این امر مترقی همراه ، همگام و همصدا با سایر هموطنان خود در کلیه مراحل چه امر داوطلبی و چه مشارکت وسیع در رای گیری اعلام آمادگی نمودند .

کلیمیان ایران که پیوسته در تمام مراحل مبارزاتی ملت ایران حاضر بوده و در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی و سازندگی حضور فعال داشته اند این بار نیز مصمم تراز گذشته با استقبال از کلیه مراحل انتخاباتی شوراهای شهر و شهرستان چه حضور در هیات های اجرایی رای گیر و چه داوطلب شرکت در شوراهای وازهمه مهم تر مشارکت در دادن رای به نمایندگان شوراهای آماده شده بودند .

آقای مهندس مسعود پورانی ، یکی از همکیشان ما ، داوطلب شرکت در انتخابات شوراهای شده اند و این اقدام مورد استقبال جامعه کلیمیان و سایر هموطنان قرار گرفت .

ضمن آرزوی موفقیت برای ایشان قابل ذکر می دانیم که در انتخابات شوراهای شهر و روستاها افراد اقلیت های دینی می توانند رای بدهند و همچنین می توانند داوطلب شرکت در شوراهای باشند که کلیه هم وطنان رای خود را به

نام آنها به صندوق های اخذ رای بریزند .

جناب حاخام یوسف کهن در جلسه گفتگوی ادیان و تمدنها در سیمای جمهوری اسلامی شرکت کردند

جناب حاخام یوسف کهن در جلسه ای به همراه روحانیون دیگر اقلیت ها شرکت کردند . این جلسه که از شبکه دوم سیما پخش شد به بحث گفتگوی تمدن ها پرداخت .

این نشست با توجه به طرح رییس جمهوری محبوب آقای دکتر خاتمی (سال ۲۰۰۲ سال گفتگوی تمدن ها) صورت گرفته بود که روحانیون کلیه اقلیت های دینی کشور در جلسه حضور داشتند .

جناب حاخام یوسف کهن با اشاره به جمله زیبا و پرمعنی تورات مقدس :

אֱהָבָה לְרֵעֶךָ כְּמוֹךָ ((همنوعت را

مثل خودت دوست بدار)) به توضیح در مورد طرح گفتگوی ادیان و تمدن ها پرداختند و اشاره کردند : ((ما یهودیان تابع شریعت موسی کلیم اله هستیم و تورات مقدس صریحا به ما اعلام می دارد که همنوعت را مانند خودت دوست بدار و از نظر ما هیچ تفاوتی بین انسان ها وجود ندارد و ما همه را به عنوان یک انسان و یک همنوع دوست داریم و احترام می گذاریم و باید با هم مذاکره و تبادل نظر نماییم .

این جلسه با بیان نظرات دیگر نمایندگان و گفتگوی بین آنها پایان پذیرفت و تاثیر مفید و قابل توجهی بین همکیشان ما و سایر هموطنان داشته است .

۶. شمعون دانیالی

۷. دیوید حکاکها

۸. شهرام پورستاره

۹. بهزاد نصیرزاده

۱۰. رامین اسحق

۱۱. شهریار حوری زاده

۱۲. وابرث قره باغی

۱۳. شهرام ظریف پور

۱۴. شاهرخ حوری زاده

۱۵. سهیل نیسانی

۱۶. دیوید بنایزدی

۱۷. ژوزف بنایزدی

مریی علی بنائی فر

اسامی تیم شطرنج

۱. رامین اسحق (کاپیتان)

۲. فردوس شادپور

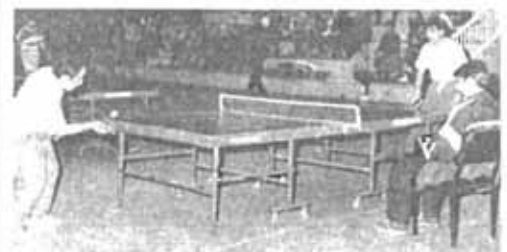
۳. نادر روزرخ

۴. شهاب شهابی فر

۵. انوشیروان روزرخ

۶. ارژنگ فرخی

اسامی تیم تنیس روی میز مردان



۱. هوشنگ نفیس پور (کاپیتان)

۲. رامین اسحق

۳. شهرام رحیمی

۴. شهریار رحیمی

۵. یحیی نورالیان

اسامی تیم تنیس روی میز بانوان

۱. ایلانا دانیالی (کاپیتان)

۲. افسانه دانیالی

۳. بیتا شبانی

۴. مژگان کوچک زاده

پروتکل قطعنامه دانشوران پیران صهیون

یک سند جعلی که افراطی‌ترین جریان‌ات نژاد پرستانه صهیونیستی و شناخته شده‌ترین گروه‌های ضد یهودی به یک اندازه از آن استفاده کرده‌اند.

اخیراً یکی از مجلات کشورمان به مناسبت یکصدمین سال انتشار سندی که "پروتکل‌های دانشوران صهیون" نامیده شده با آب و تاب فراوان در صفحه اول مژده چاپ متن کامل این پروتکل‌ها را بخوانندگان خود داده است. و البته این چندمین بار است که این به اصطلاح متن کامل...! به زیور چاپ آراسته می‌گردد.

پرداختن به کم و کیف این سند دروغین و شبهه‌های انتشار آن و بحث در مورد محتویات کتاب موضوعی است که بعد از نگاهی به مواردی چند که بعنوان مقدمه در مجله مذکور آمده است، به آن اشاره خواهیم کرد.

نویسنده محترم در مقدمه مطلب خود توضیحاتی را عنوان می‌کند که اگر منصفانه به آنها دقت می‌کرد از چاپ متن "پروتکل‌ها" منصرف می‌شد و خوانندگان خود را به بیراهه نمی‌کشید.

بطور مثال به گفته نویسندگان "پروتکل‌ها" بعد از صد سال پیش‌بینی‌های کتاب تحقق خواهد یافت در حالی که صد سال عمر کتاب به پایان رسیده و هیچ یک از نظریه‌ها و وعده‌های مندرج در آن تحقق نیافته است. پس موضوع کتاب و پیش‌بینی‌های آن قاعدتاً باید منتفی شده اعلام گردد. در حالی که بعضی‌ها نبش قبر می‌کنند تا این جسد پوسیده را دوباره سرپا نگاه دارند. گفته شده است در سال ۱۸۹۷

این اوراق در هجوم پلیس مخفی تزار روسیه به کنفرانس صهیونیست‌ها در شهر بال به تاراج رفته ولی نام و نشان هیچ کدام از سرشناس‌ترین رهبران صهیونیست مثل تئودور هرتزل، پنیسکر، ژاپوتینسکی احدهاعام، موشه هس، و دیگران که در کنفرانس بال شرکت داشته‌اند در این پروتکل‌ها پیدا نیست و به همین دلیل در نقل قول‌های دیگر قضیه طور دیگری حکایت شده است یعنی این که گفته‌اند پروتکل‌ها به وسیله چند نفر از شیوخ مذهبی یهودی که در قبرستانی در شهر پراگ تجمع نموده بودند تنظیم شده و چند اسم جعلی نیز چاشنی آن شده است که حتی یک نفر از صهیونیست‌ها و یا سایر یهودیان جهان آنرا تأیید نکرده‌اند. همچنین در مقدمه انتشار پروتکل پیران صهیون به تناقض‌گویی‌های آشکار در متن این پراکنده‌گویی اشاره شده و البته توجیهاتی برای وجود چنین تناقضاتی عنوان شده است که چیز تازه‌ای نیست و اعتبار استنادی ندارد و از آن می‌گذریم.

اما در پایان مقدمه مذکور نویسنده محترم عنایت فرموده اند که: «نمی‌توان نتیجه گرفت که آحاد یهودیان دنیا با آنچه در پروتکل‌ها ذکر شده است موافقت و همسوئی دارند... و ضروری است این دسته از یهودیان نسبت به خطر یهودیت پیوند خورده با صهیونیسم هشیار و بیدار شوند...»

درست به همین دلیل ما تصمیم گرفتیم برای روشن شدن موضوع، حقایقی را با علاقه‌مندان در میان بگذاریم و خود را موظف به هشیاری و بیداری خودمان و سایر هموطنان عزیز میدانیم. یادآوری این نکته بدیهی شاید برای بعضی بی‌فایده نباشد که یهودیت دینی است توحیدی که مبانی اعتقادی و اخلاقی خود را بر اصول مسلم توحید استوار نموده و جهان بینی یهود بر این دیدگاه انکار ناپذیر و تحریف ناشدنی استوار است که حد-اوند جهان هستی را بر اراده خویش خلق نموده و مشیت او بر همه جهان هستی و از جمله بر سرنوشت انسان جاری است و عمل یا نتیجه عمل انسان بطور فردی یا جمعی تا آنجا کارساز و شدنی است که در مشیت الهی خلل وارد نسازد که نمی‌تواند بسازد. پس هر متن یا ادعائی که بخواهد سرنوشت جهان از جمله یهودیان را با تدبیر و یا حیل و یا هر تمهید دیگری دگرگون نماید و قدوسیت حد-اوند را در هیچ کجای محاسبه خود جای نهد یا از آن بعنوان وسیله ای برای رد فلسفه خلقت و جهان هستی استفاده کند، کوچکترین رابطه ای با دین و اندیشه یهودیت ندارد و نمیتواند متأثر از اصول دینی و فرهنگ یهودی حتی به اعتبار تفکرات نژاد پرستانه صهیونیست‌ها باشد. ولی جالب آنست که صهیونیست‌های دنیا زده و دور افتاده از

نظام ارزش های دینی یهود همان قدر از وجود پراکنده نوشته های پروتکل پیران صهیون سود برده اند که افراد بی اطلاع و متعصب و گاه دشمنان قسم خورده توده های یهودی به آن استناد می کنند تا تنور اختلاف بین مردم را داغ نگه داشته و کف نای روزی دنیای خود را به آن بچسبانند و در این میان یهودیان متعهد و متفکر بوده اند که همواره سعی کرده اند از مبانی دینی و اعتقادات توحیدی و انسانی خود دفاع نموده و مردم خود را از یک طرف از فریب و دورویی نژادپرستانه صهیونیستی و از طرف دیگر از تهدید تقریباً روزمره جریانات فاشیستی مصون نگاه دارند .

شاید اشاره ای به نقل قول از استاد عبدالله شهبازی که جعلی بودن پروتکل پیران صهیون نیز در آن ذکر شده است (از مصاحبه ایشان با روزنامه همشهری ۷۷/۱۱/۲) به روشن شدن مطلب کمک نماید . بگفته استاد عبدالله شهبازی اصولاً یهودیان ، به رغم ساختار به شدت بسته و متمرکز سیاسی آنها ، هیچ گاه بی تأثیر از فرهنگ جوامع میزبان نبوده اند . به عبارت دیگر ، فرایند هم پیوندی (انتگراسیون) و همانندگری (اسمیلاسیون) فرهنگی را در طول تاریخ قوم یهود نیز می توان مشاهده کرد .

تأثیر فرهنگ اسلامی بر یهودیان بسیار عظیم است و تقریباً مشابه تأثیری است که فرهنگ جدید اروپائی در قرن های اخیر بر آنها داشت

این موج در قرن ۱۹ به " جنبش هاسکالا " یا " روشنگری یهودی "

معروف شد و " ماسکلیم ها " یا روشنگران یهودی این نغمه جدید را ساز کردند که یهودیت فقط یک دین است نه

در سال ۱۹۳۳ به فرمان مستقیم هیتلر کتاب " پروتکل پیران صهیون " چاپ و توزیع آن مجدداً در اروپا آغاز شد و در زمان حکومت فاشیست ها ۳۳ مرتبه به چاپ رسید تا همواره شعله نژاد پرستی را روشن نگاه دارد .

یک دولت یا ملت و آنها شهروندان آزاد دولت های مطبوع خود هستند . شعار اصلاح طلبان یهودی این بود : " در خیابان انسان باش و در خانه یهودی " . در نیمه اول قرن ۱۹ روابط این روشنگران با الگاریشی یهود بسیار تشنج آمیز بود . . .

این اثر به کتاب کاهال معروف است (در سال ۱۸۶۰ بوسیله یاکوب برافمن در دو جلد مفصل نوشته شده است) و یکی از منابع مهم محققین برای آشنایی با ساختارهای سرّی جوامع یهودی در قرن ۱۹ و آداب و سنن آنها به شمار می رود . این کتاب بر خلاف پروتکل های پیران صهیون که محققین عموماً آنرا جعلی می دانند کاملاً معتبر است و دایره المعارف یهود نیز صحت اسناد مندرج در کتاب برافمن را تأیید می کند .

با این توضیحات امیدواریم بتوانیم به نحوه انتشار و توزیع کتاب پروتکل پیران صهیون اشاره ای شفاف کننده داشته باشیم که شاید به روشن نمودن بعضی اذهان کمک نماید .

از سالهای ۱۹۰۳ به بعد در میان اسناد

و اطلاعاتی که در مورد یهودیان و زندگی آنها منتشر شد یک عنوان مهم که همواره از طرف غوغا سالارها مورد استفاده قرار می گیرد کتاب " پروتکل یا قطعنامه پیران صهیون " می باشد این کتاب از سال ۱۹۰۳ در روزنامه پترزبورگ روسیه تزاری بصورت پاورقی به چاپ رسیده و دو سال بعد در فرانسه به وسیله " سرگی دنیکوس " تجدید چاپ شد و در سال ۱۹۲۰ بزرگترین سرمایه دار جهان " هنری فورد " که به رقابت با سرمایه داران نوکیسه یهودی از جنس خود معروف بود آن را در آمریکا تجدید چاپ کرد و بیش از نیم میلیون نسخه بفروش رفت و هم چنین در سالهای اوج تبلیغات فاشیسم و شکل گیری جریان صهیونیسم سیاسی که می رفت از مبانی اعتقادی یهودیت فاصله گرفته و در معاملات سیاسی وارد شود . " چارلز گوشلین " یک کشیش مسیحی با استناد به جعلیات این کتاب تبلیغات ضد یهودی پر دامنه ای را در اروپا رواج داد و این در شرایطی بود که اروپا در تب بحران اقتصادی و اجتماعی می سوخت .

در سال ۱۹۳۳ به فرمان مستقیم هیتلر کتاب " پروتکل پیران صهیون " چاپ و توزیع آن مجدداً در اروپا آغاز شد و در زمان حکومت فاشیست ها ۳۳ مرتبه به چاپ رسید تا همواره شعله نژاد پرستی را روشن نگاه دارد .

در سال ۱۹۷۵ ملک فیضل پادشاه متوفی عربستان سعودی اجازه چاپ و پخش این کتاب را داد و در آفریقای جنوبی زمان حکومت آپارتاید ، آرژانتین و اروپا و یا هر جای دیگر که فاشیسم و

این کتاب به احتمال زیاد تجسم بیمارگونه تخیل یک عده افراد دیوانه است که می‌خواهند جهان را به آتش و خون بکشند.

کنند و در نتیجه مردم مظلوم فلسطین را بر کرسی اتهام بنشانند و به همین دلیل است که ارگان‌های ارتجاع صهیونیستی تا امروز رسماً مطالب کتاب "پروتکل پیران صهیون" را مورد تکذیب قرار نداده‌اند. و سعی کرده‌اند از کنار آن بگذرند. و اما درباره مطالب کتاب ۱۰۰! در سال ۱۸۶۸ یک نویسنده رمان‌های هیجان‌انگیز به نام "هرمان گودش" که اصلاً آلمانی بود و با نام مستعار "سرجان رت‌کلیف" می‌نوشت، کتابی به‌عنوان "بی‌آرتیس" منتشر نمود. این کتاب در واقع هجونا‌نامه‌ای بود علیه گفتگوهای فیلسوف‌مابانه بین "مونتسکیو و ماکیاول" "دو فیلسوف اروپائی با دو دیدگاه متفاوت درباره حکومت و علوم انسانی، که در آن مونتسکیو طرفدار حکومت عقل و قانون است و ماکیاول هیچ قانونی را به جز منافع حکومت قبول ندارد و مدعی است فرد حاکم باید بدون رعایت هیچ حقی با استفاده از زور، مکر، حيله و دروغ حکومت خود را برقرار نماید. البته چنین گفتگویی قبلاً به‌وسیله مورس ژولی نویسنده فرانسوی در سال ۱۸۶۴ منتشر شده بود.

در واقع می‌توان گفت کتاب "پروتکل پیران صهیون" همان کتاب "سرجان رت‌کلیف" می‌باشد با این تفاوت که مونتسکیو از متن کتاب حذف شده و مطالب ماکیاول از زبان گروهی

و دانستی است که حزب نازی در سال ۱۹۳۳ اعلام کرده بود "ما فکر می‌کنیم برای گسترش ناسیونال سوسیالیسم باید این کتاب را منتشر نمایم."

لازم به تذکر است با این که انتشار کتاب "پروتکل پیران صهیون" همزمان با گسترش فعالیت جهانی صهیونیست‌ها است، در این کتاب هیچ وقت به نقش صهیونیست‌ها یا گروه‌های نژادپرست یهودی کوچک ترین اشاره‌ای به عمل نیامده و در سراسر کتاب یهودیان به عنوان یک قوم و یا یک نژاد جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و کوچک ترین اشاره‌ای به ارزشهای توحیدی و اعتقادی یهودیت نشده است.

اما می‌توان باور کرد که صهیونیست‌ها همواره نوشته‌های کتاب

در واقع می‌توان گفت کتاب "پروتکل پیران صهیون" همان کتاب "سرجان رت‌کلیف" می‌باشد با این تفاوت که مونتسکیو از متن کتاب حذف شده

را مورد استناد قرار داده و می‌دهند، آنها از یک طرف خیالبافی‌های ابلهانه در متن کتاب و نژادپرستی غیرانسانی را صراحتاً رد نمی‌کنند و از طرف دیگر جنجال‌های ضدیهودی را که حدود یک قرن است در اطراف این کتاب به راه افتاده به‌عنوان سندی بر این مدعا که ضد یهودیت یک بیماری علاج‌ناپذیر است مورد استناد قرار می‌دهند و از طرف دیگر گروه‌های پیشینه‌دار ضد یهودی را در کشورهای مختلف تشویق می‌کنند تا مطالب سرپا دروغ این کتاب را بین هواداران خود تبلیغ

یا همپالگی او صهیونیسم درصدد کسب قدرت بود مفاد این کتاب مورد بهره‌برداری قرار گرفته و وسیله‌ای برای کشت و کشتار بین یهودیان و غیر یهودیان بوده است. اما این که این سند جعلی و این دروغ پردازی‌های مکارانه چرا و چگونه و در چه زمانی اوج گرفت. قابل توجه و بررسی می‌باشد در زمان نیکلای دوم برای سرپوش گذاشتن به بحران اقتصادی و اجتماعی، در روسیه تبلیغات ضد یهود، دامنه گسترده‌ای پیدا کرده بود تزار برای خروج از بن بستی که جامعه روسیه و کشورهای وابسته به آنرا فرا گرفته بود احتیاج به ایجاد یک محیط آشوب زده داشت تا مردم روسیه را از توجه به فساد حاکم در رژیم تزاری منحرف نماید به همین دلیل "پوگروم"های وحشیانه (یهودی‌کشی) در این زمان شدت یافت و پلیس مخفی تزار برای فریب افکار عمومی مردم و توجیه جنایات خود اقدام به انتشار یک سند جعلی کرد که به موجب آن یهودیان عامل فساد بوده و در نتیجه نابودی آنها ضروری بود و با این ترفند فضای بحران زده اروپا را با فریب نژاد پرستی بحرانی‌تر کرد.

حکومت تزاری و عوامل او این سند جعلی را نه فقط در روسیه بلکه در اکثر کشورهای اروپائی و مخصوصاً در فرانسه منتشر نمودند و افکار مردم ساده را علیه یهودیان به‌طور کلی برانگیختند و این روند ادامه پیدا کرد تا ظهور فاشیسم در آلمان و تبلیغات ضدیهودی هیتلری‌ها که در اثر آن میلیون‌ها نفر از مردم جهان از جمله میلیون‌ها یهودی اروپا قربانی شدند

جنگ جهانی دوم و همکاری آمریکایی‌ها با نازی‌ها

تهران - خبرگزاری جمهوری اسلامی :
یک تاریخ نویس آلمانی نوشت : بسیاری از
شرکت‌های آمریکایی در دوران جنگ جهانی دوم ،
با رژیم نازی به رهبری « ادولف هیتلر » همکاری
داشته‌اند .

روزنامه « لس آنجلس تایمز » به نقل از « برنارد
گریتر » تاریخ نویس آلمانی نوشت : ۲۶ شرکت از
یکصد شرکت بزرگ و مهم آمریکا به طریقی با رژیم
نازی همکاری داشته‌اند و پاره‌ای از آنها حتی بعد از
سال ۱۹۴۱ میلادی که هیتلر بر علیه آمریکا اعلام
جنگ کرد ، به این همکاری ادامه دادند .

به گفته وی ، بر خلاف ادعای شرکت‌های
مزبور که اظهار داشته‌اند از مسائل و جریانات
داخلی آلمان بی‌خبر بودند ، مدارک موجود حاکی
از آن است که آنها می‌دانستند که شرکت‌های وابسته
به آنها در آلمان از نیروی کار برده‌ها بهره می‌برند و
در پاره‌ای از موانع حتی خود نیز نقش فعالی در این
مسأله به عهده داشتند .

« گریتر » اظهار داشت که در بعضی از موارد ،
صنایع آمریکا با شرکت‌هایی در آلمان نظیر « آی جی
فارین » که گاز « بی زاکن » را برای اردوگاه‌های
مرگ نازی‌ها تولید می‌کرد ، رابطه تجاری داشتند .
وی گزارش مربوط به همکاری شرکت‌های آمریکایی
نظیر « جنرال موتورز » و « فورد » را با رژیم هیتلر
که در نشریه « دای زیت » به چاپ رسید تأیید کرده
و اظهار داشت که همکاری این شرکت‌ها نه به
صورت مستقیم ، بلکه به صورت روابط خصوصی با
شرکت‌های آلمانی صورت گرفت .

به گفته گریتر ، تاریخ این همکاری‌ها به
سالهای ۱۹۲۰ بر می‌گردد که شرکت‌های آمریکایی
سرمایه‌گذاری‌های وسیعی در آلمان کردند .

طبق اظهارات وی شرکت آمریکایی
« دو پانت » بعد از شروع جنگ به همکاری خود با
« آی جی فارین » ادامه داد و شعبه بانک « چیس
مانهاتن » در فرانسه حتی بعد از اشغال این کشور به
دست آلمان ، فعالیت‌های تبادل ارز خود را
کماکان ادامه داد .

وی اظهار داشت : تاریخ نویسان مدت‌های
زیادی است که از این همکاری‌ها مطلع هستند ،
ولی به دلیل عدم دسترسی به آرشیو این شرکت‌ها ،
اثبات آن غیر ممکن بود و اکنون به دلیل توجه
شدید به مسأله برده‌کشی ، فشار سیاسی شدیدی
متوجه این شرکت‌ها و آزاد شدن مدارک آنها شده
است .

کلیم اله خطاب به قوم یهود - دوری
جستن از دروغ ، زنا ، قتل نفس ، حسد و
سایر گناهان است چگونه پیران صهیون
که یهودی قلمداد شده‌اند قادرند تمام
مبانی اعتقادی یهودیان را نادیده گرفته و
علیه آنها بشورند .

به‌هرحال امروز ، همه مردم جهان
می‌دانند که کتاب پروتکل پیران صهیون
یک نوشته جعلی برای دامن زدن به
اختلافات که از طرف همه دشمنان
بشریت مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد
تمام فلسفه حاکم بر نظریات ماکیاوول و
نوشته‌های کتاب " پروتکل پیران
صهیون " با فلسفه توحید گرایانه یهودیت
در تضاد است و در میان گفتارهای انبیای
یهود و نوشته های مذهبی و فلسفی
یهودیت توسل به خشونت و یا اقدام به
گناه برای هیچ منظوری جایز نیست و
منطق جاری در کتاب " پروتکل پیران
صهیون " کفرآمیز است و برای
برافروختن آتش نفاق و برادرکشی در
میان مردم بی‌گناه سرهم بندی شده است .

یهودیان شرافتمند جهان بارها انزجار
خود را از آنچه در این کتاب آورده‌شده
و هر اقدام خشونت باری که علیه خلق
قهرمان فلسطین و یا سایر مردم جهان
به‌وسیله عناصر و گروه‌های مختلف
به‌عمل آید اعلام داشته و یهودیان ایران
این اعتقاد خود را بارها با ملت بزرگوار
ایران و مردم جهان در میان گذاشته‌اند .

استناد روزانه به نوشته کتاب پروتکل
پیران صهیون برای هیچ کس اعتباری
کسب نمی‌کند .

هارون یشایانی

یهودیان اروپای آن عصر بازگو شده و
سیاق نوشته و مطالب مندرج در کتاب
نیز تغییری نکرده‌است و هیچ شباهتی به
متون نوشته شده به وسیله روحانیون
یهودی در آن زمان و هر زمان دیگری
ندارد .

پلیس تزاری با این عمل خواسته
است نشان دهد که سرکردگان یهودیان
برای تسلط بر جهان هیچ قانونی را به‌جز
زور ، تزویر و تقلب قبول ندارند و
می‌خواهند از طریق توسعه فساد در جهان
بشریت را به نابودی بکشانند و درواقع
فسادی را که سرپای دربار تزاری را
فراگرفته بود به مجامع یهودی نسبت دهد
و آتش را به دامان دیگری بیاندازند .

کتاب همان‌طور که گفته‌شد بیان
خلاصه داستانی است که گویا رهبران
سطح بالای یهودیان اروپا در سال‌های
اواسط قرن ۱۹ در قبرستانی در شهر
پراگ اجتماع می‌کنند و نقشه تسلط بر
جهان را طرح ریزی می‌کنند . اینها از
کجا آمده‌بودند و این اجتماع چگونه
تشکیل شده بود ... ؟ معلوم نیست .

این کتاب به احتمال زیاد تجسم
بیمارگونه تخیل یک عده افراد دیوانه
است که می‌خواهند جهان را به آتش و
خون بکشند . فلسفه ضد اخلاق منتسب
به ماکیاوول در سراسر کتاب جاری است ،
اقدام به قتل ، فریب و دروغ برای
استیلای بر دیگران تبلیغ می‌شود .

دروغ‌باغان بیمار که کتاب را
نوشته‌اند زحمت این را که مبانی
اعتقادی یهودیت را یکبار بخوانند بخود
نداده‌اند و در حالی که دستور صریح
حد-اوند در ده فرمان به حضرت موسی



شوش دانیال

ایران فعلی تبعید شدند. عده‌ای از این یهودیان در اطراف دماوند شهری را بنا کردند و آن را به یاد موطن خویش **گیلعاد** خواندند که امروزه گیلارد خوانده می‌شود (نام این منطقه اخیراً به گیلانند تغییر یافته است) و گورستان باستانی یهودیان تا به امروز در این منطقه موجود دارد.

در **کتاب دوم پادشاهان** از کتب مقدسه یهود نیز آمده است: و در سال نهم "هوشع" پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در خلج و خابور و بر شهر جوزان و شهرهای مادبان سکونت داد. به این ترتیب اولین یهودیان در منطقه‌ای که اینک ایران نامیده می‌شود ساکن شدند.

سقوط یهودا

در سال ۵۸۶ قبل از میلاد سرزمین یهودا با حمله **بخت النصر** بیت‌همیقدش را در روز نهم آو ویران نموده و به آتش کشید و ظروف و اموال آن‌را به تاراج برد.

در این حمله تقریباً تمام ساکنان شهر، به بابل به اسیری برده شدند. در مزامیر داوود داستان این اسیران طی سرود

یهودیان ایران

بخش یکم، نخستین پراکندگی

گودال بین فقرا و ثروتمندان هر روز عمیق‌تر می‌گردید و کشمکش بین دهات و شهرها مخالفت اهالی شمالی سرزمین مقدس را برانگیخت و پس از مرگ وی سرزمین مقدس به اسرائیل در شمال و یهودا در جنوب تقسیم گردید.

سقوط نخستین حکومت

در خلال سالهای ۸۵۰ تا ۷۲۲ قبل از میلاد، دولت آشور که تازه به اقتدار رسیده بود، برای دست اندازی بر کشورهای ضعیف مجاور با سپاهی بزرگ برای تسخیر سرزمینهای مجاور حرکت کرد. وقتی حکومت اسرائیل از قصد دولت آشور مطلع شد با کمک سپاهیان متفق خود مصر، و فنیقیه و آرام در صدد جلوگیری برآمدند. ولی تاب مقاومت نیاورده، عقب نشستند. طولی نکشید که گیلعاد یکی از بخش‌های منطقه به دست آشوری‌ها تسخیر گردید. در داخل نیز کار مخالفت با دولت شدت گرفت و "هوشیا" آخرین پادشاه اسرائیل برکنار گردید. در سال ۷۲۲ قبل از میلاد شهر سامره به دست سارگن پادشاه آشور تسخیر شد و استقلال حکومت اسرائیل بدست آشوریان خاتمه یافت.

روی سنگ نبشته‌ای که از سارگن دوم باقیمانده، نوشته شده است: **من تمام سرزمین وسیع خانواده امری آخرین سلسله پادشاهان اسرائیل را مسخر کردم و ۲۷۲۹۰ نفر از اهالی آنجا را به اسارت بردم.** این اسرا به سرزمین‌های اطراف کوه دماوند و سایر سرزمین‌های ماد در

هزار سال قبل از میلاد، حضرت داوود بر سرزمین‌های وسیعی که به جز فنیقیه تمام سواحل شرقی مدیترانه را دربر می‌گرفت حکومت می‌کرد. پس از حضرت داوود پسر وی حضرت سلیمان با از بین بردن برادر خود **ادونیا** و دیگر مدعیان سلطنت، فرمانروائی سرزمین مقدس را در اختیار گرفت. وی با رونق بخشیدن به تجارت و بازرگانی، استخراج معادن طلا، نقره و سنگ‌های گران‌بها و وارد کردن و فروش کالاهای تجملی از قبیل عاج، میمون و طلاووس به نودولتان و صاحبان ثروت‌های هنگفت، از غنی‌ترین پادشاهان زمان خویش گردید. این پیامبر به فرمان خداوند معبد مقدس **بیت همیقدش** را با شکوه و جلال بی‌مانندی افتتاح نمود.

با طولانی شدن ایام سلطنت حضرت سلیمان رفته‌رفته توجه وی به ثروت اندوزی معطوف گردید.

به علت مخارج زیاد دولت، سلیمان بیست شهر در ناحیه جلیله را در وجه بدهی خود به پادشاه صور و صیدون واگذار نمود و مالیات‌ها سنگین شدند و ثروت خیره کننده سلیمان طبقه‌ای از کارگران فقیر و بیکار و ناراضی بر جای گذاشت. ربا و رشوه‌خواری زشتی خود را از دست داد و کلبه‌ها و محله‌های کثیف در کنار کاخهای مجلل توسعه یافت چنانچه عاموس نبی می‌گوید: **عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختن (عاموس ۲-۶).**

درصاف اول نمازگزاران درمحوطه دانشگاه تهران جای گرفته و بلندگوی نماز جمعه چندین بارحضور کلیمیان را درمراسم اعلام و عین آن ازصدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به سمع و نظر بینندگان رسید.

هارون یشایایی به عنوان بهترین تهیه کننده سینمایی انتخاب شد

اداره کل سینمایی وزارت ارشاد، آقای هارون یشایایی رییس هیات مدیره انجمن کلیمیان تهران را به عنوان بهترین تهیه کننده فیلم های سینمایی دوران بیست ساله انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران انتخاب نمودند.

به همین مناسبت جشنی درتالار وحدت با حضور وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و جمعی ازدست اندرکاران وعلاقمنندان برگزار گردیدودلوح زرین بهترین تهیه کننده توسط وزیر ارشاد به نامبرده اهدا گردیدودایشان مورد تشویق کلیه حاضرین قرار گرفتند.

ضمن تبریک به آقای یشایایی وجامعه کلیمیان ایران به مناسبت انتخاب شایسته ایشان، توفیق روز افزون ایشان را از خداوند خواهانیم و سربلندی جامعه کلیمیان ایران درخدمت به ملت بزرگواریان را از خداوند متعال مسئلت می نمایم.

کلیمیان ایران در راه پیمایی ۲۲ بهمن همگامی خود را با ملت ایران اعلام کردند

جامعه کلیمیان ایران همراه با سایر هموطنان خود در راه پیمایی با شکوه ۲۲ بهمن شرکت کردند.

از روزی که به فرمان رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) حضور مردم در خیابانها صورت گرفت، جامعه کلیمیان ایران همواره با شرکت در راه پیمایی ها وظیفه دینی و میهنی خود را فعالانه انجام داده اند.

امسال نیز جامعه کلیمیان ایران همراه با سیل خروشان ملت به فرمان مقام معظم رهبری، حضرت آیت اله خامنه ای، در راه پیمایی ۲۲ بهمن سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران شرکت کردند واتحاد خود را با ملت و سایر هموطنان ایرانی اعلام داشتند.

شرکت جامعه کلیمیان ایران در راه پیمایی روز جهانی قدس

جامعه کلیمیان ایران در پاسخ به ندای رهبر معظم انقلاب و همگام با ملت بزرگوار ایران روز جمعه ۲۵ دی ماه در راه پیمایی روز قدس شرکت کردند.

حضور نمایندگان جامعه کلیمیان ایران در راه پیمایی روز جهانی قدس با استقبال فراوان راه پیمایان وبرگزارکنندگان مراسم همراه شد. به طوری که نمایندگان جامعه کلیمی

زیبایی چنین بیان شده است: " نزد نهرهای بابل نشستیم و گریه کردیم چون صیون را بخاطر آوردیم * بر بظهای خود را آویختیم بر درختان بید که در میان آنان بود * زیرا آنانی که ما را به اسیری بردند در آنجا از ما سرود خواستند و آنانی که ما را تاراج کرده بودند شادمانی که یکی از سرودهای صیون را برای ما بسرانید * چگونه سرود حد-اوند را در سرزمین کافران بخوانیم * اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم آنگاه دست راست من (مهارت خود را) فراموش کند * اگر تو را به یاد نیاورم آنگاه زبانم به کامم بچسبد. اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم * (مزمور ۱۳۷ آیت ۱-۷)

عیرش یشایائی

کتابنامه:

- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱ / ترجمه احمد آرام ۱۳۴۳
- حبیب لوی، تاریخ یهودیان ایران، ج ۱ /
- کتاب مقدس (عهد عتیق) ۱۹۷۷
- کالین مک ایودی، اطلس تاریخی جهان دوران باستان، کالین مک ایودی، ترجمه ف. فاطمی ۱۳۶۴
- Martin Gibert, Jewish History Atlas 1973
- Judaica Encyclopedia



برویم مادرم برای اینکه غائله را ختم کند گفت: مگر آمده بودیم آتش ببریم که فردا صبح برویم تابستان است و مدرسه بچه‌ها تعطیل و آقارحیم ما هم زحمت کشیده‌اند،



یکی دو روزی می‌مانیم تا خستگی سفر از تن در برود، کسی چیزی نگفت و بچه‌ها از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند. من هم بدم نیامد با این که بعد از گرفتن دیپلم به زحمت کاری پیدا کرده‌بودم می‌خواستم چند روزی در همدان بمانم و بالاخره این که قرار شد فردا صبح بعداز صبحانه به عباس آباد برویم و شب به امیدفردا بچه‌ها در گوشه اطاق قلمبه شده، خوابیدند و بزرگترها کنار هم دراز کشیدند و من در رویاهای خودم غوطه‌ور بودم.

صبح همه دور سفره اشرفی جمع شده بودیم علاوه بر آنچه آقارحیم و خواهرم تدارک دیده بودند صاحبخانه که گویا دادوستد کسبی هم با آقا رحیم داشت صبحانه‌ای لذیذ از غذاهای ایرانی مخصوص کلیمیان همدان فراهم کرده بود که بچه‌ها به یک چشم برهم‌زدن آنرا بلعیدند و برای بازی به کوچه رفتند.

خواهرم از تهران سراغ کرده بود پیدا کردیم به سرعت در اطاقی جا گرفتیم.

آقا رحیم شوهر خواهرم همراه مرد صاحبخانه به کنیسه‌ای مقبره استر مردخای رفتند تا همه چیز را برای صبح زود فردا آماده نمایند و مراسم آبرومندانانه برگزار شود.

**با آب و تاب فراوان تعریف کرد
که دیشب پیرمردی را در خواب
دیدم که با چهره نورانی دست
در دست پسرش به خانه آمده و
مدتی نشسته و بعد رفته‌است.**

صبح قبل از طلوع آفتاب خودمان را آماده کردیم، سروروی را شسته با لباس‌های نو که برای کنیسه تدارک شده بود همراه خواهرزاده‌ام که انگار لباس دامادی پوشیده است دسته جمعی وارد صحن کنیسه شدیم اهل کنیسه با هلهله و شادی از ما استقبال کردند و مراسم به خوبی و خوشی برگزار شد.

به خانه که بازگشتیم مخصوصاً بچه‌ها چنان به سرعت لباس‌های تازه خود را در آوردند که انگار برای جنگ می‌خواهند زره بپوشند و با پوشیدن لباسهای خود در گرد کوچه‌های همدان ناپدید شدند.

شب همه گشته و تشنه به خانه بازگشتند و سر سفره غذا بحث رفتن و ماندن آغاز شد یکی گفت اگر کاری نداریم صبح زود فردا به تهران برویم، آقارحیم که خود را قافله سالار این جمع می‌دانست با عصبانیت گفت: اگر ناراحت هستید همین حالا می‌توانیم

است، است، است است

خواهرم نذر کرده بود اگر فرزند پسرش از بیماری حصه جان سالم به در ببرد مراسم تغیلین بندان (سنت تکلیف پسران یهودی در ۱۳ سالگی) او را در زیارت‌گاه استر مردخای به جای آورد.

از سلامت خواهر زاده‌ام و اجرای نذر پدر و مادرش نصیب ما یک سفر زیارتی به همدان بود که تبدیل به خاطره‌ای فراموش نشدنی در زندگی من شد.

خواهرم و شوهرش انصافاً سنگ تمام گذاشته بودند، چند نفری صبح زود از گاراژ مسافری که در خیابان برق (امیرکبیر) نزدیک پامنا بود در اتوبوسی به قدر کافی ...! فرسوده و نامطمئن عازم همدان شدیم. به کول کشیدن بارونه سفر از خانه ما تقریباً در جنوبی‌ترین قسمت محله عودلاجان تا خیابان برق همه را آماده یک استراحت طولانی در اتوبوس کرده بود که من وقتی چشم‌هایم را باز کردم خودم را در بیابان دیدم و کم‌کم خیال‌های دور و دراز جوانی‌ام با سرعت نه چندان زیاد اتوبوس در دشت‌ها و کوه‌های اطراف درهم آمیخت و مرا از روی صندلی‌های ناراحت اتوبوس بر بال ابرهای اطراف بلندی‌های الوند کشاند و تحمل راه طولانی سفر را برایم شیرین کرد.

تنگ غروب بود که به همدان رسیدیم و پسران پسران خانه‌ای را که شوهر

"قسمت" و ادامه داد همیشه آن‌طور که تو فکر می‌کنی نیست، قسمت آدم هر چه باشد همان می‌شود، سرنوشت آدم دست خودش نیست.

با تعرض در جواب خواهرم گفتم:

ولی مادرم فرقی بین استر در مقیلا و خواهرش استر نمی‌دید و مرتب تکرار می‌کرد هر طور بشود بالاخره... استر استر است.

این چه قسمتی است که سهم یک استر نشستن در کاخ پادشاهی است و سهم یک استر دیگر دست و پنجه نرم کردن با فقر و بدبختی.

مادرم مثل همیشه حرف آخر را زد که تو چه می‌دانی در دل استر در کاخ سلطنتی چه گذشته‌است، هر کس گرفتاری خودش را دارد. مگر مقیلا را نخوانده‌ای هر زن اسرائیل که بدبختی‌اش زیاد می‌شود می‌گویند سرگذشت من یک مقیلا است، یعنی استر هم همین سرگذشت را داشته‌است با توضیحات فراوان و کمی اوقات تلخی سعی کردم سرنوشت استر را در وقایع پوریم به نحوی از سرگذشت خاله‌ام استر جدا سازم.

ولی مادرم فرقی بین استر در مقیلا و خواهرش استر نمی‌دید و مرتب تکرار می‌کرد هر طور بشود بالاخره... استر استر است.

هارون بشایبی

خواهرم گفت: حتماً استر بوده است، گفتم: نمی‌دانم شاید و به سرعت رو به مادرم کردم و پرسیدم تو فکر می‌کنی استر چگونه زنی بوده است؟ مادرم بدون معطلی مثل اینکه سالهاست جواب این سوال را می‌داند گفت: مثل بقیه زنهای اسرائیل مثل خواهرم استر.

با این تشبیه تکانی خوردم، انگار زن دیشبی خاله‌ام استر بود، او زنی بود لاغر اندام و مهتاب چهره با چشم‌های سیاهی که در چشم‌خانه‌هایش همیشه دو-دو می‌زد. به فقر توان فرسای خانواده و بیماری شوهرش چنان عادت کرده بود که گویا برای تحمیل چنین رنجی به دنیا آمده‌است. کمتر حرف می‌زد روزها در تدارک زندگی سه فرزندش بود و شب‌ها به وصله پینه لباس بچه‌ها یا به انجام سفارشات دیگران می‌پرداخت تا لقمه نانی فراهم کند، من همیشه در این فکر بودم که حد-ایا این زن چه وقت می‌خواهد...؟ تنها شب‌های شب‌ات که همه دور هم جمع می‌شدند آرامشی داشت و به مراسمی که اجرا می‌شد گوش می‌کرد و جان و تن بر زمین می‌گذاشت من به شدت مظلومیت خاله‌ام را حس می‌کردم. در گیرودار این مقایسه بودم و فکر می‌کردم باید چیزی بگویم رو به مادرم کردم و گفتم: نباید این‌طور باشد وقتی آدم‌های "آخشوروش" استر را میان آن همه انتخاب کرده‌اند لابد استر دختر خوشگلی بوده و گرنه انتخابش نمی‌کردند.

خواهرم با عجله وارد بحث شد که

اطاق ساکت شد خواهرم شاید برای این که به اهمیت مراسم بیافزاید یا این که واقعاً همان‌طور که او می‌گفت بوده باشد یا آب و تاب فراوان تعریف کرد که دیشب پیرمردی را در خواب دیده که با چهره نورانی دست در دست پسرش به خانه آمده و مدتی نشسته و بعد رفته‌است. آقا رحیم با خوشحالی زایدالوصفی خواب را تعبیر کرد که: حتماً الیاهوینای یا مردخای به خوابت آمده‌بودند، خیر است برکت به خانه ما خواهد آمد گفته‌اند که مادر محرم انبیا است.

وقتی همه از خواب خواهرم و تعبیر آن خوشحال شدند، من هم خواستم رویای دیشبم را تعریف کنم سبک و سنگین می‌کردم که از کجا شروع کنم که آقارحیم همه را به سکوت دعوت کرد، سعی کردم کلماتم را طوری انتخاب کنم که نشان دهم من تنها آدم درس خوانده این جمع هستم گفتم: دیشب کاخ بسیار زیبا و مجللی را در خواب دیدم، هیچ کس در ساختمان‌های بزرگ و تالارهای مجلل آن نبود همه چیز آرام و ساکت به نظر می‌رسید تنها زنی پریشان از اطاقی به اطاق دیگر می‌دوید و انگار دنبال کسی می‌گشت دویدنش مثل پرواز کردن بود، رنگ‌پریده با حریری سفید بر تن چون پرنده‌ای تنها که در قفس زیبا گرفتار باشد به این سو و آن سو می‌رفت من دلم می‌خواست به او کمک کنم و هر چه سعی کردم نتوانستم از جایم بلند شوم و با همین تقلا از خواب پریدم.



وقتی که مادر شدم با خود عهدبستم. چند عهدهی که خیلی زود بیشتر آنها را شکستم و به آنها عمل نکردم. در آن موقع قسم خورده بودم که هرگز اجازه ندهم فرزندانم فیلم ویدیویی تماشا کنند (اما یکی از کلماتی که پسر من به زبان آورد، کلمه ویدیو بود). همچنین با خود عهد بستم که نگذارم فرزندانم فیلم های سینمایی مبتذل ببینند ولی آن را هم نتوانستم جامه عمل بپوشانم. اما یکی از عهدهایم را تا به حال نگه داشته ام و به آن وفا کرده ام: چون از همان هنگامی که فرزندانم به حرف آمدند و توانستند صحبت کنند، هر شب نماز و دعاهای خود را خوانده اند، نیایش و دعاهایی که خودم نیز از زمان کودکی هر شب می خواندم و الآن هم می خوانم:

حد-ایا امشب در کمال آرامش چشمهای خود را می بندم،

و امیدوارم که فردا صبح دوباره در آرامش چشمهایم را باز کنم.

حد-ایا وقتی که من در خواب شبانه فرو رفته ام، عزیزانم را در امان نگه دار. مرا به سوی راه مقدس خودت هدایت کن.

و هر روزم را بهتر از روز قبل

بگردان... بشنو ای ایسرائل حد-اوند حد-ای خالق ما حد-اوند یکتاست.

معمولاً دختر و پسر هر دو تمام این دعاها را می خوانند. اما من آنها را آزاد گذاشتم و به آن دو اجازه دادم که هر آنچه را می خواهند به دعاهای شبانه خود اضافه کنند. اوایل برای دخترم سخت بود که تمام این دعاها را از حفظ بخواند، بنابراین شبها فقط دعا می کردم که: حد-ایا، مادرم، پدرم و برادرم - ماتیو- را سلامت و خوشبخت نگاه دار.

ولی حالا که هر دو فرزندم بزرگ شده اند، دعاهای شبانه را کامل و درست می خوانند و البته هر یک به میل خود آن را به گونه ای می خوانند. پسر من - ماتیو- در کودکی شعرهای را یاد گرفته به نام: "چه صبح قشنگی!" حالا او آهنگ این شعر را روی نماز شب خود گذاشته و آن را با آواز می خواند. دخترم - کارن - هم ترجیح می دهد دعاها را به جای عبری به زبان خودمان بخواند.

شاید بگوئید این تغییر و تحولات و دخل تصرفها در خواندن دعاها کفر است و گناه، چون خارج از آداب و رسوم همیشگی است. ولی من اینطور فکر نمی کنم. بچه های من با عشق و علاقه دعاهای شبانه خود را می خوانند.

بچه ها در اغلب اوقات در مواردی با هم رقابت و جدل می کنند. مثلاً برای برداشتن گوشی تلفن با همدیگر دعوا

می کنند. بعضی وقتها برای اینکه کدام یک زودتر به آغوش من بیایند با همدیگر رقابت می کنند. بعضی شبها هم در این مورد که کدامیک اول نیایش شبانه خود را اجرا کنند البته بعضی وقتها دعاها را با یکدیگر می خوانند و بعضی وقتها هم هر یک به تنهایی.

با وجود این آنها هرگز از خواندن دعا و نیایش خود طفره نمی روند. علت آن هم شاید به این خاطر است که آنها از این روش دعا خواندن لذت می برند. شاید هم عادت کرده اند که هر شب قبل از رفتن به رختخواب گرم و نرم، دعاهای خود را بخوانند.

البته ما مراسم دیگری را نیز به این دعاهای شبانه اضافه کرده ایم. مثلاً من هر شب از بچه ها می پرسم که آن روز را چگونه گذرانده اند و چه اتفاقات خوب یا بدی برایشان روی داده است بنابراین به این ترتیب است که می فهمم مثلاً دخترم - کارن - چه رفتار محبت آمیزی با یکی از همکلاسیهای خود دارد و از بودن در کنار او چقدر لذت می برد. و اینکه می فهمم غم انگیزترین لحظات زندگی پسر من - ماتیو - زمانی است که مهمترین دوستش اسباب بازی خود را به او قرض نمی دهد.

به تازگی مراسم دیگری را نیز به این رسم شبانه خود اضافه کرده ایم. من هر شب پس از دعاها از بچه ها می پرسم که از حد-ا چه می خواهند و چه آرزویی دارند. پسر من - ماتیو- که از تاریکی می ترسد، جواب می دهد:

- من می خواهم از حد-ا خواهش کنم که شبهارا کوتاه کند .

یک شب دخترم - کارن - که بچه حساسی است در جواب به این سوال گفت : از حد-ا می خواهم که کاری کند تا امشب مادرم با پدر برای شام به رستوران نرود چون دلم برایش تنگ می شود .

سادگی آرزوهایشان و معصومیت لحن کودکانه شان مرا چنان تحت تأثیر قرار می دهد که خودم نیز در دل آرزو می کنم : حد-ا یا خواهش می کنم کاری کن که خاطره این لحظات زیبا برای همیشه در ذهنم باقی بماند . در هنگام اجرای این نیایش های شبانه است که احساس می کنم مادر خوبی هستم .

از این خوشحالم دعا خواندن نه تنها فرزندانم با حد-ا ارتباط برقرار می کنند بلکه دعایی را که مادرم از زمان کودکی به من یاد داد ، آنها نیز از من یاد گرفته اند و می خوانند. مادرم نیز این دعاها و نیایش شبانه را از مادرش یاد گرفته بود و به این ترتیب فرزندانم از این طریق با رسم و سستیایی که سالها قبل مادر بزرگشان نواجدادشان اجرامی کردند ، آشنا می شوند و شاید هم از این طریق با او واحساسات او در آن زمان یک نوع ارتباط برقرار می کنند . به علاوه این نیایش های شبانه به من فرصت می دهند که به یک باور ذهنی عمیق تر برسیم و به وجود قدرت والای الهی مطمئن تر شوم . وجود فرزندان ارزشمندم ثابت کرده که چیزی به غیر از این نمی تواند باشد و هیچ قدرتی به غیر از قدرت الهی نمی تواند چنین فرزندانی و چنین لحظات زیبایی را به من عطا کند.

مژده صیونیت

نوشته : جوان کافمن

پخت مصا آغاز شد

امسال نیز به همت انجمن کلیمیان تهران و به مسؤولیت آقای آقاجان شادی و گروهی از جوانان متعهد و علاقمند، پخت مصا آغاز شد. از آنجایی که تا موعد پسخ (عید فطیر) کمتر از یک ماه باقی نبود ، مسؤولان امر تلاش کردند تا زمان مقرر مصا حاضر شده و به دست همکیشان عزیز کلیمی برسد. از خداوند منان برای کسانی که در این راه صادقانه و خالصانه زحمت می کشند سلامتی و طول عمر خواهانیم .

نهادهای مختلف جامعه

کلیمیان ایران دهه فجر را

گرامی داشتند

ستاد دهه فجر جامعه کلیمیان ایران با شرکت جناب حاخام یوسف همدانی کهن و آقایان هارون یشایایی ، رییس انجمن کلیمیان تهران ، و دکتر منوچهر الیاسی ، نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی ، و همچنین نمایندگان نهادها و سازمان های یهودی ایران در انجمن کلیمیان تهران تشکیل گردید. این ستاد برنامه هایی را جهت دهه فجر تدوین نمود که در این ایام برگزار شد. از جمله این مراسم می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- روز جمعه ۷۷/۱۱/۹ به همراه سایر اقلیت های دینی بمرقد مطهر حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار

انقلاب اسلامی ایران حضور یافتند و مرقد امام را گلباران کردند.

۲- جشن گرامیداشت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب توسط خانه جوانان یهود تهران که در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۲ همراه با موسیقی اصیل ایرانی ، تئاترو پذیرایی برگزار شد.

۳- هیات مدیره و پرسنل بیمارستان دکتر سپهر در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۳ جشنی تدارک دیدند و بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی راه به همراه پذیرایی و شادمانی گرامی داشتند.

۴- سازمان بانوان یهود تهران در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۴ نیز به همراه سایر نهادها ، با اجرای موسیقی زنده و آواز مهرداد کاظمی به استقبال جشن ۲۲ بهمن رفتند.

۵- در روزهای جمعه و شنبه ۷۷/۱۱/۱۶ و ۷۷/۱۱/۱۷ در کلیه کنیسه های ایران مراسم دعا و نیایش برای سلامتی رهبر معظم انقلاب اسلامی و سایر مسؤولین نظام و همچنین آرزوی موفقیت و پیروزی برای ملت ایران انجام شد .

۶- سازمان جوانان کلیمی شرق تهران با اجرای موسیقی زنده و پذیرایی در تاریخ ۷۷/۱۱/۱۸ مراسم دهه فجر را گرامی داشتند.

۷- در تاریخ ۷۷/ ۱۱/ ۲۰ سازمان دانشجویان یهود تهران نیز همگام با سایر هموطنان ایرانی بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران را جشن گرفتند.

کمی به راست ، کمی به چپ ، تنه می خورد ، می افتاد . برمی خاست اما



چیزی حس نمی کرد ، چشمانش فقط لباس های زندانی ها را می دید و گهگاه در میان آنها افراد دیگری را نیز تشخیص می داد.

بر سرعت جمعیت افزوده شد . از پشت او را به جلو می رانند و او ناچار با گام های ناتوان در راهروی باریک همگام با آنها به جلو رانده می شد . مثل یک قوطی خالی رها شده در جریان آب رودخانه . نمی دانست چه روی داده است . فاجعه یا معجزه ؟ و نمی دانست چه واکنشی باید داشته باشد ، مغموم باشد یا سرور ؟

بخشهای مختلف را یکی یکی پشت سر گذاشتند و با گذر از هر مرحله عده ای را به جمع خود فرا خواندند . تشنه بودند . تشنه آزادی . رهایی و پرواز و از بیم از دست دادن این فرصت برای خروج بی قرار بودند . با احساس گرمای خورشید بر پوست های تشنه شان در یک لحظه مثل ذرات پخش شده از یک انفجار به اطراف فرار کردند و پراکنده شدند و ناگهان پیرمرد خودش رادر میان یک خیابان پرازدحام تنها یافت . همان جا ایستاد . گویی کودکی است که از بزرگتر خود جدا مانده است . خیابان را نمی شناخت . همه جا به دیدگانش غریب و ناآشنا آمد .

دو چشم باز به سقف خیره مانده بودند . نامش را خواند . اما واکنشی از او ندید . چشمان باز ، او را می ترساند . با دست چشم های او را بست . همان جا ایستاد و به فریادهایی که برای او نامفهوم بودند گوش سپرد و ناگهان هجومی را احساس کرد و بعد یک انفجار . گشودن درها ، گسستن بندها و رهایی . قفس گشوده شده بود و او همچنان ایستاده به اطراف می نگریست . به پرنده های آزاد شده ، به صدای گام های سنگین و به فریادهای ناباورانه آنها گوش سپرد . آنچه را که در اطرافش می گذشت باور نداشت گیج بود و مبهوت .

« دوستان عجله کنید . بیرون بیایید . شما آزادید . عجله کنید . حالا دیگر همه شما آزادید . »

صدای چکاچک گشوده شدن درهای آهنی ، فریادهای هیجان زده ، هیاهو و ... نمی دانست چه باید انجام دهد . هیچ چیز به فکرش نمی رسید . در سرش تنها منظره مردان و زنان مسلح ، تصویر هم سلولی مرده اش و رفت و آمدهای پی در پی موج می زد .

" پدر چرا ایستاده ای ؟ بیا بیرون . تو آزادی . " و بعد رو به مرد خفته کرد " چرا بلند نمی شوی ؟ " و چون جوابی نشنید به سمت او رفت . " بیچاره مرده "

پیرمرد هنوز ایستاده بود و مبهوت به آنچه که پیش رویش می گذشت ، می نگریست . جوان متوجه او شد . با شانه های خمیده ، سری افتاده و چشمانی سرد در میان سلول ایستاده بود . بازویش را گرفت و به سمت در کشید . پیرمرد از خود اختیاری نداشت . پاهایش مثل دو چوب روی زمین کشیده می شد . مثل یک عروسک پر از کاه سبک بود و دقیقه ای بعد به خیل عظیم جمعیت در حال فرار پیوست و در آن جمع حل شد . با حرکت آنها هر لحظه به یک سو کشیده می شد .



در آغاز فقط مهمه بود . آوایی گنگ که در یک لحظه شنیده و در لحظه ای بعد به وادی فراموشی سپرده می شد . اما با گذشت ثانیه ها آن مهمه به بانگ معترضانة جمعیتی مبدل شد که نزدیک و نزدیک تر می شدند .

از گوشه ای که زانو به بغل گرفته بود ، برخاست . گوش خود را به سمت درپچه کوچک روی دیوار و تنها روزنه مرتبط به خارج نگه داشت . چشم های ریزش را به هم فشرد و تمام حواس خود را به صدا معطوف کرد . در طول سی و شش سال گذشته از میان تمام حواس ، فقط حس شنوایی برای او باقی مانده بود و حتی شاید دقیق تر از گذشته عمل می کرد . با صداهای متفاوتی خو گرفته بود . حرکت حشرات ، صدای فریادها ، نفرین ها ، ناله ها . اما این بار : این صدا چیز دیگری بود .

جمعیت پشت در رسیدند . می غریزند . بانگشان تمام یاخته های وجود او را به ارتعاش در آورد . همچون پتکی بود که بر مغز پوسیده او کوفته می شد . دست های بزرگ و پهنش را بر روی گوش هایش فشرد . اما این چاره کار نبود . با تعجب به هم سلولی اش نگاه کرد . چگونه می توانست در این هیاهو چنین آرام بخوابد . پتو را روی سرش کشیده و آرام خفته بود . گویی هیچ اتفاقی روی نداده است . به کنارش رفت . پتو را کنار زد .



می‌گرداند و گاه بدون درک و تشخیص آن‌چه دیده است به راهش ادامه می‌داد. کم‌کم خستگی بر او چیره شد. پاهای ناتوانش دیگر قادر به تحمل وزن او نبودند. مناظر هم همه جذابیت خود را در نظر او از دست دادند. نگاه‌های تحقیرآمیز عابران را نادیده گرفت و لب جوی آب نشست. کفش‌ها را از پا درآورد و بدون توجه به سوز سرد زمستانی به آب جوی سپرد. تهی از هر اندیشه و فکر و هدفی بود. هیچ احساسی از آن‌چه آزادی می‌نامیدندش نداشت. نفهمید چه مدت در آن حالت خمودی و بی‌خبری ماند. یک‌ساعت، دو ساعت. وقتی به‌خود آمد، خورشید رو به افول بود. توان برخاستن و به راه افتادن رادخود نمی‌دید. تمایل به فرات از بیداری او را آرام نمی‌گذاشت. اما با غروب خورشید هوا بیش از پیش به‌سردی گرایید و آسودن در آن مکان را غیر ممکن ساخت. باک‌رختی از جا بلند شد. زانوهای قفل شده‌اش به سختی باز شد. با دست زانو را مالش داد و بعد به‌راه افتاد. نمی‌دانست کدام سو برود. مقصدی نداشت. فقط راه می‌رفت. سرما به استخوانهایش نفوذ کرد. تلاش کرد با گرمای نفسش دست‌ها را گرم کند اما این چاره کار نبود. دست‌ها را به زیر بغل برد. صورت نحیفش را به سینه فرو برد و با کمری خمیده گام برداشت.

کرکره‌های مغازه‌ها یکی‌یکی حضور شب را اعلام کردند. چراغ‌ها خاموش شدند و خیابان فریاد بی‌صدایی سر داد. او هم چنان به‌سوی سرنوشت قدم

از دنیای خارج جدا شده بود. احساس می‌کرد قسمتی از زندگی را گم کرده است. بخشی از زندگی‌اش مثل قسمت گمشده‌ای از یک طرح بود و جای خالی آن به وضوح خودنمایی می‌کرد. و دیگر راهی برای پرکردن آن باقی نمانده بود. یک فضای خالی، عاری از عشق، محبت، احساس و خالی از دیدار خویشان و یاران.

یک فضای خالی که او را از دنیای امروز جدا می‌کرد. سدی بود برای رسیدن به امروز. این دیدار یک جهش بسیار بزرگ به‌زمان حال بود. او از تغییرات بی‌خبر بود اما یک چیز را می‌دانست. او در نظر همه یک مرده بود. و یک مرده نمی‌توانست نقشی در زندگی کسی داشته باشد.

بی‌هدف در خیابان‌ها پرسه می‌زد. به هر چیز با ولع سیری ناپذیری می‌نگریست. به زن‌ها حریصانه خیره می‌شد. سرپای آن‌ها را زیر آماج نگاهش می‌گرفت. او زن و ظاهر زنانه را فراموش کرده بود. فقط می‌دانست این زنان با آن‌هایی که او دیده بود و می‌شناخت متفاوت بودند. رنگ و آب دیگری داشتند. برهنه‌تر و بی‌پروا تر. حتی راه رفتنشان هم با آن‌چه او به یاد داشت فرق می‌کرد.

صدای گریه یک کودک او را به خود آورد. پسر بچه‌ای با دیدن او به دامان مادر پناه برده و می‌گریست. زن هم با چشمان از حدقه درآمده به او خیره شده بود. مبدا آسیبی به او یا فرزندش برساند. قلبش فشرده شد. چند قدم به عقب برداشت سرش را به زیر انداخت و دل‌شکسته و سرشکسته به راه افتاد. با درماندگی قدم برمی‌داشت. گاه گوشه‌ای می‌ایستاد کمر راست می‌کرد. به سختی نفس عمیقی می‌کشید و بار دیگر به‌راه می‌افتاد. دیدگان تارش را به اطراف

مثل آنکه پای در سرزمین دیگری گذارده است. حیران به اطراف نگاه کرد. به ساختمان‌های بلند. خیابان عریض. ماشین‌های متنوع و ناآشنا، فروشگاه‌های بزرگ، حتی قیافه‌ها به نظرش عجیب می‌آمدند. کم‌کم دیده‌ها از مرز نگاه می‌گذشتند و دریافت می‌شدند. فهمید همه از او می‌ترسند، فاصله می‌گیرند و برخی به دیده تحقیر نگاهش می‌کنند. خودش را جمع کرد. سی و شش سال از آن محیط دور بود. سی و شش سال از بهترین دوران زندگی‌اش را پشت میله‌های زندان سپری کرده بود. صورتش تکیه‌ده، پوستش زرد، موهای کم پشتش یک دست سپید و قد کوتاهش خمیده‌تر شده بود.

پنجاه و هشت سال از عمرش می‌گذشت ولی خودش احساس می‌کرد پانصد و هشتاد سال یا پنج هزار و هشتصد سال زندگی کرده است. با گذشت سال‌ها، پیکر عریان زندگی گذشته‌اش در برابر دیدگانش هویدا شد. آن لحظه‌ای که یک جرعه او را به وادی نیسان سپرد. یک لغزش او را شکست. یک حادثه که می‌توانست روی ندهد اما رخ داد و زندان ابد برای او رقم زد. هنوز نمی‌دانست چرا او را کشت. چرا به او فرصت نداد. صدای بوق یک سواری او را از جا پراند. با دیدگان کودکی سه‌ساله به او نگاه کرد و سرگشته بر جای ماند. اما صدای بوق ممتد سواری دیگر او را ناخود آگاه به پیاده رو کشاند. دقایقی هم چنان بر جای ماند و به ماشین‌هایی که با سرعت از کنارش می‌گذشتند نگاه کرد. سرعت سواری‌ها دقیق‌تر شد. همه چیز برای او جدید بود و تازگی داشت. از سال هزار و سیصد و بیست و یک تا امروز زندگی قالب دیگری یافته بود. زن‌ها، مرد‌ها، پوشش‌ها، او در این مدت

برمی داشت. گرسنگی هم دست به دست سرما و خستگی داد. معده اش از درد به هم فشرده شد. اما نگاه تحقیر آمیز و گاه وحشت زده عابران اجازه هر نوع درخواستی را از او سلب کرده بود. لباس های تنش همه را از او دور می ساخت. اگر سرما به او اجازه می داد آن ها را از تن خارج می ساخت اما مگر جز این پوشش مندرس چیز دیگری داشت؟ به دنبال یک سرپناه می گشت تا حداقل برای ساعتی چشم ها را بر هم گذارد و استراحت کند. اگر آن لحظه در سلولش بود، خواب هفت پادشاه را هم دیده بود. نزدیک شدن یک مرد، او را به کنج دیوار کشاند. شاید می ترسید بار دیگر به زندان رانده شود و آزادی اش را از او باز ستانند. مرد نزدیک و نزدیک تر شد تا از او گذشت. پادور شدن مرد، شهادت یافت و از مخفیگاه خود خارج شد. جلوی پاهایش تکه پارچه ای افتاده بود. از بیم از دست دادن آن، نیروی تازه ای یافت. خم شد آن را برداشت. پارچه سه رنگ به قطعه چوبی بسته شده بود. آن را از چوب جدا کرد و بی توجه به جای پاها و لکه ها آن را به دور خود پیچید. نازک بود ولی حداقل پوششی بود برای پنهان ساختن تن پوشش. گرسنگی، خستگی و سرما امانش را بریده بود... در سکوت و خاموشی شب، چراغ روشن یک اغذیه فروشی او را به سمت خود فرا خواند. متزلزل در را گشود و تن سرمازده را به گرمای درون سپرد. چشم ها را بر نگاه های کینه توز مشتریان فرو بست و پشت پیشخوان ایستاد. دنبال کلمه ای می گشت تا تقاضایش را بیان کند. زبانش برای خواهش دردها نمی چرخید. غرور هنوز در وجودش رنگ داشت. اما فریاد صاحب مغازه سبلی سختی بر صورت او بود. چه

می خواهی فراری؟ زودتر گورت را گم کن. اینجا جای تو نیست. و پیرمرد بدون کلامی آنجا را ترک کرد. شکسته تر از پیش جلو رفت. با عبور از روی نرده های روی زمین گرمایی را حس کرد. گرما از هواکش آشپزخانه مغازه به سمت بالا می آمد. زانوهایش خم شد و همان گوشه نشست. بوی غذا بر شدت گرسنگی او افزود اما گرما به درونش نفوذ کرد و یخ وجودش را آب کرد. گذشته از گرسنگی احساس مطبوعی داشت. چشم ها را بر هم گذاشت. از تماس باد گرم احساس سکرآوری به او دست داد بیهوش به خواب رفت. خستگی و ضعف بدن ناتوان او را از پا انداخته بود. اما ضربه محکمی بر پهلوی او را از حالت خلسه بیرون آورد. «ولگرد مگر خانه و زندگی نداری؟ اینجا جای خوابیدن نیست». پلکهایش بار دیگر روی هم افتاد. پلکهایش به اندازه ساعت ها خواب سنگین بودند. پیاده روی آن روز توان او را به تحلیل برده بود اما ضربه شدید بعد او را از جا پراند. «گفتم از این جا بلند شو. مگر کرهستی؟» چشمانش در نور اندک خیابان لباس افسر گشت را تشخیص داد. ترسید با چابکی که از او بعید می نمود از جا بلند شد ولی جوابی برای گفتن نداشت. سرش را به زیر انداخت و خاموش ایستاد. حق با او بود. او دیگر سهمی در این دنیا نداشت. همین هوایی که او تنفس می کرد صدقه ای بود که پیش پایش انداخته بودند. مثل یک تکه مردار در برابر سگ. و او در این سال ها بارها و بارها از حد خواسته بود که این ته مانده لطف را هم از او باز ستاند. آهی از اعماق دل کشید. خودش را جمع کرد و بی آنکه به پشت سر نگاه کند به راه افتاد. همه جا سیاه بود، سوز سردی می وزید. ابر هم سعی داشت مانعی بر ته مانده نور

ماه باشد. سرافکننده گام برمی داشت و به گذشته می اندیشید. کاری که در سال های گذشته نکرده بود. در این مدت، گذشته و آینده مفهوم خود را برای او از دست داده بودند. چرا که اندیشه به آن برای یک زندانی ابد کاری عبث به نظر می رسید. اما در آن لحظه پرنده خاطرات بال می زد. خودش را به در و دیوار قفس ذهن می کوفت تا به گذشته ها پرواز کند. تا بالاخره خودش را رها ساخت. بال گشود. پرواز کرد. پرواز کرد تا به گذشته رسید. به زمانی که با حداقل امکانات در کنار خانواده اش زندگی می کرد. شاد بود. می خندید و در تصوراتش آینده زیبایی را به تصویر می کشید. آینده ای که هیچ وجه تشابهی با امروزش نداشت. پس از سال ها لبخندی کم رنگ بر لبان کوچک و ترک خورده اش نشست و دندان های زردش را به نمایش گذاشت. دلش می خواست زمان در همان لحظه متوقف می شد. تلخی زمان حال، خاصه در مقایسه با زمان گذشته بیشتر نمودار شد. وضع رقت انگیزش دل خودش را هم به درد آورد. قیافه خواهرش در برابر دیدگانش درخشید. مثل همیشه می خندید. او را بیش از هر کس در زندگی اش دوست داشت به اندازه مادری که هرگز نداشت. اگر چه خواهرش فقط یک سال از او بزرگ تر بود مثل یک مادر از او نگهداری می کرد. به یاد داشت که خواهرش به خاطر او خواستگاران زیادی را بی جواب گذاشته بود. تا پای او به میان آمد. دوستی که با او بزرگ شده بود. درس خوانده بود. بازی کرده بود. همراه، همساز، هم دل او بود. برای او یک دوست و برای خواهرش یک برادر کوچک. نفهمید چه زمان بین آن دو علاقه ای چنین عمیق به وجود آمد. چه موقع دوست به

خودشان حرف دلشان را به من می‌زدند اینطور نمی‌شد. ولی خودش می‌دانست ترس از تنها ماندن، ترس از دست دادن محبت آن‌ها را به این کار واداشت. بیچاره خواهر، تمام زندگی‌اش را صرف بزرگ کردن او کرده بود. از تمام علائق خود فاصله گرفته بود. تنها به‌خاطر او. و او چه‌نیکی جواب محبت‌های او را داد.

چه کسی می‌تواند باور کند آن‌که را بزرگ می‌کند و پرورش می‌دهد، باعث مصیبت او خواهد شد. با یادآوری اتفاق‌ها لرزشی بر بدنش افتاد. خواهرش باید پنجاه و نه سال داشته باشد. آیا در این لحظه چه می‌کند. تنها نشسته است یا در کنار فرزندان احتمالی به‌سر می‌برد؟ چه‌قدر دلش می‌خواست او را ببیند. در آغوش بکشد و در آغوشش گریه کند. مثل آن زمان که کودک بود و تمام عقده‌ها را در آغوش او می‌گشود. و خواهرش مثل گذشته دست نوازش بر سرش بکشد و بگوید گریه‌کن عزیزم گریه‌کن تا آرام بگیری. اگر این اتفاق روی نداده‌بود به‌طور حتم او هم همسری داشت و البته فرزندان. پسرانی نیرومند و دخترانی مهربان هم‌چون خواهرش و شاید چند نوه. اشک پهنه صورتش را پوشاند. چه مفت زندگی را باخته بود. چه‌قدر زندگی می‌توانست با امروز متفاوت باشد. صدای گریه‌اش بلندتر شد و دقیقه‌ای بعد از اعماق دل می‌گریست. او بهترین شاگرد مدرسه، عزیز معلم‌ها، چه‌قدر خوارشده‌بود. جوانی که اهل محل دوستش داشتند. امروز کودکان تحقیرش می‌کردند. در حین راه رفتن پایش به جسمی خورد و صدای ناله حیوانی بلند شد. خم شد. حیوان، گریه خاکستری کوچکی بود. آن را از روی زمین بلند کرد. به سختی کمر راست کرد. پای حیوان صدمه دیده بود. با زبان قرمز



به‌دیدگانش اعتماد کند. با چشمانی خیره و نگاهی ناباور به‌پیش رو می‌نگریست. دهانش باز بود اما صدایی از آن خارج نمی‌شد. مقابل او ایستاد. دست‌های لرزانش را در میان دست‌ها فشرد. دقیقه‌ای در همان حال ماند و ناگهان مثل جرقه‌ای از جا پرید. او باید پیش از آمدن پدر از خانه خارج می‌شد. به‌کنار در رسید. یک‌بار دیگر به پشت سرش و آن‌چه روی داده بود نگاه کرد و خانه را برای همیشه ترک کرد تا از دست مأموران، از دست خودش و وجدانش فرار کند. اما در اولین قدم و به‌سادگی دستگیر شد. جلسات، اعتراف‌ها، دادگاه، وکیل، قاضی، دادستان و آخرین دفاع بدون ترتیب و مبهم یکی‌یکی در ذهنش ظاهر و بعد ناپدید شدند. اما آن‌لحظه مثل روز وقوع، روشن و آشکار ثابت ماند. یک قفس و او تنها. با بسته شدن در سنگینی غم رابر دلش حس کرد. به‌اطرافش چشم دوخت. اما جز دیوار، سقف آهنی و در آهنی چیز دیگری ندید. او تا ابد باید با همین هیچ سر می‌کرد.

در این سال‌ها با خودش کلنجار رفته بود. خودش را توجیه کرده بود. آیا فقط من مقصر هستم؟ مگر نه آن‌که هر دوی آن‌ها را دوست داشتم و حاضر بودم جانم را برای هر یک از آن‌ها فدا کنم. اگر قبل از آن‌که من خودم حقیقت را بفهمم

خواهرش اظهار علاقه کرد و چگونه خواهر به‌عشق دوست جواب مثبت داد. چه‌زمان با هم پیمان بستند و چرا او از همه چیز بی‌خبر ماند، نفهمید چرا دوست را به جنگ‌فرا خواند. چرا چاقو کشید و چرا او ایستاد و ضربه خورد. بر زمین افتاد در خون خود غلطید و لبخند زد. نفهمید چرا بهترین دوستش را کشت. عزیزترین کس خود را داغدار کرد و خودش را به گوشه زندان انداخت. فقط یک چیز را می‌دانست. می‌دانست که حسادت با او چه کرد. جانش را به آتش کشید قلبش را سوزاند و دنیایش را ویران ساخت.

خورشید شادمانی‌ها افول کرد. در یک لحظه مثل خاموش شدن نور شمع با وزش ملایم باد. دیگر زندگی برای او شوری نداشت. قادر نبود یک عمر نگاه‌شمارت بار خواهرش را تاب بیاورد. نمی‌توانست از زیر بار عذاب وجدان شانه‌خالی کند. خلاصی از زندگی اولین فکری بود که به ذهنش رسید اما پشیمان شد. شهادت تنها چیزی بود که در آن لحظه نیاز داشت. مثل آدم‌های افسون شده در کنار پیکر بی‌جان او زانو زد. بنفش راه گلویش را بسته بود. آن‌چه را روی داده بود باور نداشت. یعنی او با دست‌های خودش بر زندگی دوستش نقطه پایان گذاشته بود؟ به صورت بی‌رنگ او چشم دوخت. نام او را صدا زد. منتظر بود از جا برخیزد، بخندد و بگوید همه چیز یک‌شوخی بوده‌است. از او خواهرش کرد اما او هم‌چنان دراز کشیده بود. سدی در برابر اشک‌هایش قرار داشت. اشک در چشم‌ها می‌جوشید اما فرو نمی‌ریخت. یک بار دیگر با ناامیدی به او نگاه کرد و مأیوس بر پیشانی او بوسه زد. به‌سمت خواهرش رفت. شوک وارد آمده سنگین بود. نمی‌توانست

جای زخم را می‌لیسید. او را نوازش کرد و در آغوش گرفت.

گرمای بدن او را حس کرد. اما صدای ناله او بلندتر شد. پیرمرد از صدای جیغ ناگهانی گریه ترسید و ناخودآگاه او را در میان زمین و آسمان رها کرد. صدای سنگین افتادن او، تکانش داد. حیوان بیچاره با چشمان برافش به او نگاه کرد و ناتوان از پیش خودش را به کناری کشید. مرد از خودش بدش آمد. ناله و صدای گریه پر از دشنام بود. گویی به زبان انسان‌ها سخن می‌گفت یا حداقل این چیزی بود که او تشخیص داد. درجای خود ایستاد و با چشمان مرطوب به دور شدن آهسته و قدم‌های لنگان او نگاه کرد تا از مسیر دیدش خارج شد.

بار دیگر به راه افتاد و باز سفر به گذشته. پدرش او را دوست داشت. بیش از هرکس در دنیا و همیشه منتظر روزی بود که او بزرگ شود و به قول خودش عصای دستش شود. او در خانه مرکز توجه آن دو نفر بود و از این بابت احساس وجود می‌کرد. از این که می‌دانست چه جای وسیعی در قلب آنها دارد، به خود مغرور شده بود. افسوس که زندگی امروزش با آن زمان تفاوت زیادی داشت. کم‌کم ترس به دلش راه یافت. از چه؟

نمی‌دانست. مگر چیزی بدتر هم می‌توانست انتظارش را بکشد. نه خانه‌ای داشت، نه دوستی، نه کسی که منتظرش باشد. نه امیدی و نه فردایی. فردا برای او بیابانی خشک و تاریک بود. بدنش می‌لرزید. چند دندان باقی‌مانده‌اش به هم می‌خورد و فکر می‌کرد چقدر تنها است. باد هم هم‌صدا با او ناله سرداد. سوزش معده‌اش یک‌بار دیگر گرسنگی را به یاد آورد. دیگر قادر به تحمل نبود. چشمش به دنبال ته‌مانده غذا بر روی زمین می‌گشت

برایش فرقی نمی‌کرد که چه بیابد. فقط چیزی که شکم گرسنه او را سیر کند. اما چیزی نیافت. ضعف و سرگیجه او را به گوشه دیوار کشاند. دیگر توان حرکت نداشت. همان‌جا نشست. دست‌ها را زیر بغل برد و خودش را جمع کرد. دقایقی بعد دیگر برایش تفاوتی نداشت که کجا و در چه وضعیتی است. عالم خواب او را از مصائب آن روز جدا ساخت. دیگر او فرقی با پیرمردی که در اطاق گرم و بستری نرم خفته بود نداشت. هر دو فارغ از دنیا و هرچه در آن است به سر می‌پرند. و شاید اگر بر خورد سنگین توپ به سرش نبود، ساعت‌های متمادی در همان حالت به سر می‌برد. از جا پرید صبح شده بود چشمش به چند پسر نوجوان افتاد. آنها با کمی فاصله از او مشغول بازی بودند. بدون هیچ واکنشی بر سر جای خود نشست و به آنها نگاه کرد. پسران خندیدند و یک‌بار دیگر توپ را با یک ضربه به صورت پیرمرد کوفتند. پیرمرد به راحتی نقش بر زمین گشت و شلیک خنده آنها بلند شد. احساس ضعف شدیدی داشت. به زحمت در جای خود نشست. چشم‌های تب‌آلودش را به آنها دوخت و لب‌خند تلخی بر گوشه لبانش نشست. اما بچه‌ها تازه از این بازی خوششان آمده بود. مرتب توپ را به سوی پیرمرد پرتاب می‌کردند. پیرمرد ضربه می‌خورد ولی سکوت می‌کرد و به خنده‌های مستانه آنها گوش می‌سپرد. بالاخره خسته شد. چند قدم خمیده، بر روی زانوهای جلو رفت و با کمک دیوار از جا بلند شد. برای جلوگیری از سقوط، به اتکای دیوار قدم برداشت. اما آنها دست بردار نبودند. پشت سر او راه افتاده و او را به باد تمسخر گرفته بودند. جلو می‌رفتند، هولش می‌دادند. پارچه را از دستش بیرون می‌کشیدند و دشنامش می‌دادند و پیرمرد

ضربه می‌خورد، ضربه می‌خورد و ضربه می‌خورد. بادیدن یک مأمور قوت قلب گرفت. به سمت او رفت ولی هنوز زبان باز نکرده با برخورد شدید او روبه‌رو شد. "این‌جا جای تو نیست. جای توو امثال تو همان جاست که بودی." و تازه به یاد آورد که او در زندان نیست و یک مأمور می‌تواند وی را به جای اول بازگرداند. با ترس و دلهره عقب گرد کرد. وی آنکه متوجه حرف‌های او بشود از او فاصله گرفت. بچه‌ها هم خسته از این بازی از او جدا شدند و او را به حال خود وا گذاشتند. اما گذر یک‌زن جوان و بوی نان تازه مسیر افکار او را تغییر داد. چشمان پیرمرد نان را در دست زن دید. جدا شدن قطعه‌ای از آن را تشخیص داد ولی ندانست چگونه خود را به آن رساند. از روی زمین برداشت و در دهان گذاشت. نان را با دندانهای اندکش با لذتی وصف ناشدنی می‌جوید. دلش نمی‌آمد آن را فرو دهد. نان گرم و تازه بود. از بوی آن جان تازه‌ای گرفت. اما این لذت دیری نپایید و خیلی زود فرو داده شد. هنوز گرسنه بود. استخوان‌هایش خشک شده بود. اما بدتر آن‌که نمی‌دانست کجا برود و چه کار کند. لباسی بیابد. سر و وضعش را مرتب کند. به دنبال کار و مکانی بگردد. شاید بتواند سروسامانی به زندگیش بدهد ولی خودش از این اندیشه به‌خنده افتاد. او هیچ نیرویی برای شروع یک زندگی جدید را در خود نمی‌دید. او خسته بود. حتی از نفس کشیدن خسته شده بود. هیچ چیز او را به این دنیا پیوند نمی‌داد. بی‌آنکه به نگاه‌ها، ناسزاها، تمسخرها توجه کند به جلو می‌رفت. برای رسیدن به یک نقطه پایان بی‌تاب بود. او با هر قدم بیش از پیش از جامعه رانده می‌شد. برخورد مردم او را ناامیدتر از پیش می‌کرد. فکر می‌کرد پس بقیه همراهان او کجا رفتند. آیا آنها

پذیرندش. اینجا کسی او را قبول نداشت. حتی کسی حاضر نمی‌شد به او تبریک شود بابا او همکلام شود. ولی پیرمرد فکر می‌کرد و که آنها حق دارند. حق دارند از او فاصله بگیرند. حق دارند از کمک به او طفره بروند. مگر او برای مردم چه کرده بود. چه به آنها داده بود و یا چه به آنها می‌داد. در این سالها او یک طفیلی بود. پس نمی‌توانست انتظاری داشته باشد.

قدم‌های پیرمرد سست و سست‌تر می‌شود. و درست زمانی که احساس کرد دیگر قادر نیست یک‌قدم به جلو بردارد بویی آشنا به مشامش رسید. نیرویی تازه گرفت. چند قدم دیگر برداشت و بعد گوشه‌ای نشست. اینجا نقطه‌ای بود که به او تعلق داشت. تنها جایی که حق خود می‌دانست. سال‌های زندگیش را در آن سپری کرده بود. نفس عمیقی کشید و تا گشوده‌شدن درها انتظار کشید.

الهام یعقوبیان

مراسم دهه فجر در اصفهان

جامعه کلیمیان مقیم اصفهان جشن گرامی‌داشت مراسم دهه مبارک فجر و بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران را همگام با سایر اقلیتهای دینی مقیم آن شهر در محل هتل عباسی گرامی داشتند.

در این مراسم که با حضور نمایندگان محترم استانداری و فرمانداری و جناب آقای زهتاب مدیر کل ارشاد اسلامی برگزار گردید، برنامه دکلمه و سرود توسط جوانان کلیمی اجرا و ریاست انجمن کلیمیان اصفهان در یک سخنرانی پیام انجمن و مراتب تبریک کلیمیان را اعلام داشتند.

زیر باران به آرامی قدم برمی‌داشت. و به خود می‌اندیشید. هیچ کس در خیابان دیده نمی‌شد. همه به خانه‌ها و ماشین‌هایشان پناه برده بودند. ولی او جایی برای فرار از موقعیت نمی‌شناخت. و همچنان راه می‌رفت. لباس‌ها خیس، سرما کشنده، پاهایش خسته و گلویش به شدت می‌سوخت. شکاف احساس نزدیکی‌اش به مردم هر لحظه عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌باشد. خودش را از آنها دور می‌دید. گوشتی عضوی از نسل دیگری است. از برقراری ارتباط مأیوس شده بود. او تشنه بود. تشنه شنیدن کلامی محبت آمیز. یا حداقل جوابی بدون کینه. اما او امیدی برای رسیدن به خواسته‌اش نمی‌دید. او سی‌وشش سال تنها بود و باز تنها می‌ماند. این برای او اصلی آشکار بود. شکمش هم به اعتراض با او برخاست. پیرمرد با فشار دست او را دعوت به آرامش کرد. کمی جلوتر چشم پیرمرد به گوزپشتی افتاد که گوشه‌ای زیر سایه بان مغازه‌ای پناه گرفته بود و همچون او بی‌شکستگی می‌لرزید. ابتدا با تعجب به او نگاه کرد و با خود گفت "یعنی این مردم با یکی مثل خودشان هم این طور رفتار می‌کنند؟" ولی توانست برای سؤال خودش جوابی بیابد. به سمت او گام برداشت و در چند قدمی او ایستاد. چند ثانیه‌ای در همان حالت ماند. کمی این پا و آن پا کرد و بعد پارچه دورش را برداشت و به دور او انداخت. پارچه خیس بود و نمی‌توانست کمکی به او کند ولی نگاه حق شناسانه‌اش به پیرمرد اولین جرعه شادمانی رادردل او روشن ساخت. بیش از این منتظر نماند و از او دور شد و نگاه تشکر آمیز گوزپشت بدرقه راهش گشت. باران متوقف شد ولی پیرمرد متوجه نشد. به هر حال برای او تفاوتی نداشت او به راهش ادامه می‌داد تا به نقطه آرامش برسد. به جایی که

هم وضعیتی مشابه به او داشتند؟ سرگردان پرسه می‌زد. تک سرفه‌های پی‌درپی هم بر مشکلاتش اضافه شد. پیش رویش جزیک سیاهی و هم‌آور چیز دیگری نبوده و در آن سیاهی چیز قابل تشخیص وجود نداشت. او در مسیری گام می‌نهاد که هیچ آگاهی از آن نداشت. هر تصویر، هر رفتار و هر رویداد خارج از انتظار او بود. دلشوره، دل‌نگران او را به آشوب می‌کشید. او آرام نمی‌گذاشت. کل کم متقلب شد. بی‌تاب شد. سعی کرد موقعیتهای احتمالی را در نظر بگیرد ولی برای او هیچ راهی وجود نداشت. او در مملکت خود، در شهر خود و حتی در خانه خود غریب بود. حتی نسبت به خواهرش احساس بیگانگی می‌کرد. دلش می‌خواست او را ببیند ولی نمی‌دانست اگر با او برخورد کند چه بگوید و چگونه با او روبرو شود. توانست حدس بزند او چه تغییری کرده‌است. قیافه او درست مثل سی‌وشش سال پیش جلوی چشمش ظاهر شد. بادو دسته موی بافته شده سیاه در دو طرف سرش به او می‌خندید. آه‌ای از اعماق دل کشید و یک‌بار دیگر حق‌گریه تن نحیف او را به لرزه واداشت. گویی قصه داشت تمام غشه‌ها و کینه‌ها را از این دو دریاچه کوچک خارج سازد. به یک روز گذشته فکر کرد. چه قدر زندگیش در این مدت کوتاه، دگرگون شده بود. چه قدر این مردم با مردمی که او می‌شناخت متفاوت بودند. چه قدر دل سخت و چه قدر نامهربان.

هم‌چنان که قدم بر می‌داشت، نشست قطره‌ای را بر پوست دستش حس کرد. و بعد نزول قطره‌های دیگر. آسمان می‌بارید. شاید او هم از دیدن وضعیت نابه‌سامان پیرمرد می‌گریست. با گذشت دقیقه‌ها پیرمرد شدت باران افزوده شد. سراپای پیرمرد خیس شده بود. اما توجهی به آن نداشت.



رئیس انجمن کلیمیان تهران به عنوان بهترین تهیه کننده

دو دهه اخیر سینمای ایران

در هفدهمین جشنواره سینمایی فجر و به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران از طرف مسؤولین امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چند چهره سرشناس به عنوان بهترین های دوده اخیر سینمای ایران انتخاب شدند *

از آن میان آقای هارون یشایایی تهیه کننده پرباقه فیلم های سینمایی و رئیس هیات مدیره انجمن کلیمیان تهران ، به عنوان بهترین تهیه کننده دوده اخیر سینمای ایران معرفی شده اند *

با توجه به اینکه در سال های اخیر سینمای ملی ما در داخل و خارج از کشور

مرکز توجه جوانان و سایر علاقمندان قرار گرفته است ، موفقیت رئیس انجمن کلیمیان موجب خوشحالی فراوان جامعه کلیمیان ایران شده است *

ضمن تبریک به آقای یشایایی و کلیه دست اندرکاران سینما و همکیشان عزیز برای رئیس انجمن کلیمیان و سینماگران کشورمان آرزوی موفقیت و پیشرفت فراوان تری می نمایم *

آنچه به نظر خوانندگان گرامی می رسد ، متن مصاحبه آقای یشایایی با یکی از مطبوعات سینمایی کشور می باشد *

لازم به یادآوری است که

در سال های بعد از انقلاب فیلم های جایزه از علیرضا داود نژاد ، اجاره نشین ها از داریوش مهرجویی ، ناخدا خورشید از ناصر تقوایی ، سلام سرزمین من از اکبر خامین ، در مسیر تند باد از مسعود جعفری جوزانی ، هامون از داریوش مهرجویی ، ای ایران از ناصر تقوایی ، کیمیا از احمد رضا درویش ، نون و گلبدون از محسن مخملباف و شهر زنان از عطاءاله حیاتی مستقلاً به وسیله شرکت پخشیران یا در مشارکت با دیگران ساخته شده است .

انتخاب می کنیم پس هستیم

گفتگو با هارون یشایایی :

اولین قدم چه بود ؟ تهیه کنندگی یا ...

• ما کارمان را از سال ۳۴ یا ۳۵ با گرفتن اسلایدهایی برای کالاهای تجارتي شروع کردیم که درسینماها نمایش داده می شد . البته صدایش به صورت جداگانه پخش می شد . سپس وارد عرصه کارهای تبلیغاتی تجارتي و مستند شدیم . بعد از انقلاب بود که به سینمای حرفه ای - داستانی روی آوردیم *

در آن بیست و سه چهارساله فعالیت قبل از انقلاب ، و سوسه نشدید

کاربلند بکنید؟

• نه ، چون سینمای حرفه ای آن روزگار به لحاظ فرهنگی جای ما نبود . اگر مسئله صرفاً کسب و کار و درآمد بود که آن فیلم های تبلیغاتی درآمدش خیلی بیشتر بود *

چه اتفاقی افتاد که بعد از انقلاب تصمیم گرفتید فیلم تهیه کنید ؟

• اتفاق خاصی نبود ، فقط فضای فرهنگی مورد نظر ما درسینما ایجاد شد و ما می توانستیم جای مناسبی داشته باشیم . از طرفی فعالیت تجارتي هم تقریباً متوقف مانده بود



و اساساً موقعیت ما به لحاظ سنی و شرایط ، دیگر برای کار تبلیغاتی جایز نبود . یعنی جمعاً ما درکارمان به مرحله ای از بلوغ رسیده بودیم که فکر می کردیم می توانیم وارد کار سینما شویم *

بعد از انقلاب در چه سالی و با چه فیلمی شروع کردید؟

• سال ۱۳۵۹ با جایزه (علیرضا داود نژاد) شروع کردیم *

حال بتواند توزیع و بهره برداری صحیحی نیز انجام دهد. این‌ها در مجموع تعریف معمول و کلاسیک تهیه‌کننده است. اما در ایران تهیه‌کننده‌ای با این تعریف بسیار کم داریم و شاید به تعداد انگشتان دست هم نرسد.

شما یک تعریف کلاسیک از تهیه‌کنندگی ارائه دادید ولی در ضمن اشاره تجارب و اندیشه‌ها باعث می‌شود که تهیه‌کننده یک تعریف اعتباری هم داشته باشد. خب، این چهل و پنج سال تجربه چه مواردی را به این تعریف کلاسیک اضافه کرده است؟

هرکاری در شرایط خودش مطرح می‌شود. در شرایط کنونی بازار فروش فیلم‌های ما بسیار محدود است. یعنی کل صندلی‌های سینمای ایران شاید در جمع دویست هزار بیشتر نباشد و براساس آمار تنها یک سومش پر می‌شود. درحالی که بیش از نیمی از جمعیت ایران اصلاً به سالن سینما دسترسی ندارند. در نتیجه بازار سینما بسیار محدود است و همین مسئله تهیه‌کننده را وادار به استفاده از امکانات محدود می‌کند و میدان عملش تنگ می‌شود. مضاف بر این که بخش دولتی هم با امکانات بیشتری از بخش خصوصی در حال ساختن فیلم است و طبیعی است که این ویژگی‌ها شرایط خاصی را ایجاد می‌کند.

وقتی با دوستان تهیه‌کننده صحبت

شما جزو معدود اشخاصی هستید که اعتقاد دارید مشکلات بیشتر شده!

شاید من به دلیل سن زیادم فراموشکار شده‌ام! اما چیزی که امروز می‌شود به عنوان مشکلات روی آن انگشت گذاشت تداخل خیلی زیاد وظایف در سینماست، کارگردان می‌خواهد تهیه‌کننده شود، فیلمبردار می‌خواهد کارگردان شود، عکاس می‌خواهد فیلمبردار شود... یعنی همه چیز قاطی شده، این مشکل حل نمی‌شود مگر این که به طرف نظامی پیش برویم که در آن تقسیم کار شود و هرکس بداند جایش کجاست و کارش چیست؟

خب این حرف درستی است که ما درباره هر کدام از این حرفه‌ها یک تعریف داشته باشیم... به نظر خود شما تهیه‌کننده چه تعریفی دارد؟

تهیه‌کننده یک تعریف به اصطلاح اعتباری دارد یعنی به اعتبار تفکر و اندیشه و تجاربی که من دارم می‌توانم یک تعریف از تهیه‌کنندگی ارائه کنم ولی تهیه‌کنندگی یک تعریف کاملاً کلاسیک هم دارد که باید ملاک قضاوت قرار بگیرد. تهیه‌کنندگی در درجه اول یک سیستم مدیریتی است که به لحاظ سازمانی وظیفه خلق یک اثر هنری را به عهده می‌گیرد. وقتی که این نظام قرار است این کار را بکند باید تا حدی که لازم است امکانات مدیریتی و امکانات حرفه‌ای و سرمایه و قابلیت جذب آن را هم داشته باشد و در عین

آن فیلم را که تحت عنوان پخشیران ساختید، فکر کنم با علی عباسی کار کردید؟

نه، آن موقع عباسی یکی از شرکای پخشیران بود.

پخشیران چه سالی تاسیس شد؟

همان سال‌هایی که کار سینما را شروع کردیم.

یعنی با پخشیران شروع کردید؟

درواقع با پخشیران بود اما شرکت تا سال ۴۶، عنوان ((تبلی فیلم)) را داشت.

جایزه به عنوان اولین فیلمی که شروع کردید چقدر هزینه برد؟

راستش اعداد و ارقام یاد نمی‌ماند! حتی هزینه آخرین فیلم مان، حتی همین فیلمی که هنوز تمام نشده، مگر اینکه دفاتر را از حسابداری بخواهم! اما به طور معمول فیلم‌ها در آن زمان به طور متوسط بین ده تا سیزده میلیون تومان هزینه دربرداشتند.

در آن سال‌ها مشکلات تهیه فیلم چه بود؟

جایزه در یک دوران انتقالی از سیاست‌های سابق به سیاست‌های جدید ساخته شد و مشکلاتی پیدا کرد که خاص همان فیلم بود، اما به هر حال مشکلات عام‌تری هم بود که طبیعی هر حرفه‌ای است. اما آن سال‌ها صرف نظر از، مسئله هزینه و محدودیت نیروهای فعال، ساخت فیلم آسان‌تر از حالا بود.

می‌کنیم معمولاً همه می‌گویند ما در هیچ کاری اعمال نظر نمی‌کنیم و وظیفه‌مان به عنوان تهیه‌کننده تعریف شده است، درحالی که واقعاً این طور نیست و اعمال نظرهای فراوانی در طول کار انجام می‌شود، شما چه عقیده ای دارید؟

● من اول فیلمنامه را می‌خوانم و با سلیقه خودم آن را انتخاب می‌کنم. ممکن است صد فیلمنامه را بخوانم و یکی را هم انتخاب نکنم به این ترتیب اثر وجودی من اینجا محسوس خواهد شد. یعنی این طور نیست که در رابطه با ساخت فیلم هیچ نظری نداشته باشم. هر تهیه‌کننده‌ای حق دارد فیلمنامه را انتخاب کند. با کارگردان صحبت می‌کنم ممکن است بگویند جنبه مالی‌اش را در نظر نمی‌گیرد. خوب، این هم بخش مهمی است. البته من به عنوان نماینده شرکت پخشیران خودم را صاحب نظر می‌دانم. حالا ممکن است نظر

من با نظر کارگردان تفاوت‌هایی اصلاحی داشته باشد. بالاخره یا به توافق می‌رسیم یا نه، اینجا هم اثر وجودی تهیه‌کننده محسوس است. به هر حال برای اینکه فیلمنامه تبدیل به فیلم شود مقداری امکانات فنی، مالی و حرفه‌ای لازم است. حالا بسته به این که چقدر این امکانات را در اختیار کارگردان بگذارم باز به عنوان تهیه‌کننده اثر وجودی‌ام محسوس می‌شود. ولی می‌پذیرم که در نهایت اثر متعلق به کارگردان است.

◇ این حرف زیبایی است که همیشه تکرار می‌شود، اما بسیاری از تهیه‌کنندگان این را در عمل نشان نمی‌دهند؛

● فیلم‌هایی که پخشیران ساخته، ادعای ما را ثابت می‌کند!

◇ موفق‌ترین فیلم پخشیران کدام است؟

● اجاره‌نشینها.

◇ و آن که کمترین بازدهی داشته!

● فیلم‌هایی مثل ناخدا خورشید و سلام سرزمین من بوده‌اند که در زمان نمایش موفقیت مالی ایشان به اندازه فیلم‌هایی مثل اجاره‌نشینها یا هامون نبوده‌است اما به هر حال توانسته‌اند حدنصاب لازم را به دست بیاورند و ضرر نکنند اما آنچه که مهم‌تر است ارزش هنری فیلم‌هایی است که در پخشیران ساخته می‌شود.

◇ فکرمی کنید در دهه شصت سینمای موفق‌تری داشتیم یا در دهه هفتاد؟

● باید دید سینمای موفق چه تعریفی دارد. اگر از لحاظ تجارتي نگاه کنید، سینمای دهه هفتاد موفق‌تر بوده‌است، یکی از موفقیت‌های سینمای دهه هفتاد جذب کارگردان‌های نسل جوان به سینما، هم از جهت ساخت فیلم‌های پرمخاطب و هم در زمینه فیلم‌های فرهنگی و آرمانی بوده است.

برگزاری مجمع عمومی انجمن دانشجویان کلمی ایران

مجمع عمومی عادی سالانه «انجمن دانشجویان کلمی ایران» صبح روز جمعه ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۷ با حضور گروه کثیری از دانشجویان یهودی در محل موقت فعالیت این نهاد تشکیل جلسه داد. در این جلسه، پس از قرائت گزارش عملکرد هیأت مدیره گذشته، گزارش امور مالی و گزارش بازرس هیأت مدیره، انتخابات تعیین هیأت مدیره جدید برگزار شد، و در نتیجه، آقایان و خانمها فرشید مرادیان، ساناز اوریل، روناک طوماری، ساسان نجاتی و مرجان کهن باش به عنوان اعضای اصلی و آقایان شهیار ریحانیان و فرزین شادپور به عنوان اعضای علی‌البدل انتخاب شدند. همچنین آقای آرش الیاسی و خانم ساناز مساجی به ترتیب، به عنوان بازرسین اصلی و علی‌البدل هیأت مدیره آتی برگزیده شدند.

سازمان دانشجویان یهود ایران فعالیت‌های خود را از سال ۱۳۴۰ آغاز نموده و یکی از نهادهای رسمی جامعه کلمیان ایران است این سازمان با هدف ارتقاء سطح علمی و فرهنگی دانشجویان و جوانان کلمی به فعالیت می‌پردازد. از جمله بخشهای فعال این نهاد می‌توان به گروههای برنامه عمومی (برگزارکننده برنامه‌های هفتگی)، تفریحات سالم، انتشارات و گروه دانش‌آموزان اشاره نمود.

با توجه با اینکه جوانان دانشجوی یهودی همواره در راه کسب دانش و خدمت به ملت ایران کوشا بوده و متخصصین کلمی همواره صداقت خود را در انجام وظایف دینی و میهنی خود را به اثبات رسانده‌اند.

برای دانشجویان عزیز در فعالیت‌های اجتماعی و کسب علم و دانش آرزوی موفقیت‌های بیشتری مینمائیم.

چگونه بحث کنیم ؟ چگونه در بحث موفق می شویم ؟

بودیم ، در هنگام صرف چای
می توانستم درباره دادخواهی زن بیوه
صحبت کنیم ؟

- من چای دوست ندارم .

- قهوه چگونه ؟

من با لبخند دوستانه ای اطمینان دادم
که نمی خواهم او را مجبور کنم یا تحت
فشار بگذارم .

ناگهان قاضی گفت : پدرم در
تصادف کشته شد اما مادرم هرگز یک
سنت خون بها دریافت نکرد . من
بلافاصله درد و رنج پسر یتیم و تلاش و
پشتکار مادر مجرد را برای اداره زندگی
تصور کردم و گفتم : حتماً برای مادران
چرخاندن زندگی به تنهایی خیلی سخت
بوده است .

خیلی سخت بوده است . عبارت
معجزه آسایی است که به دیگری ثابت
می کند که او را درک می کنید .

- بله ، اکنون قاضی و من هم عقیده
بودیم .

- بزرگ شدن بدون پدر باید خیلی
سخت باشد .

او به دست هایش نگاه کرد و گفت :
بله خیلی .

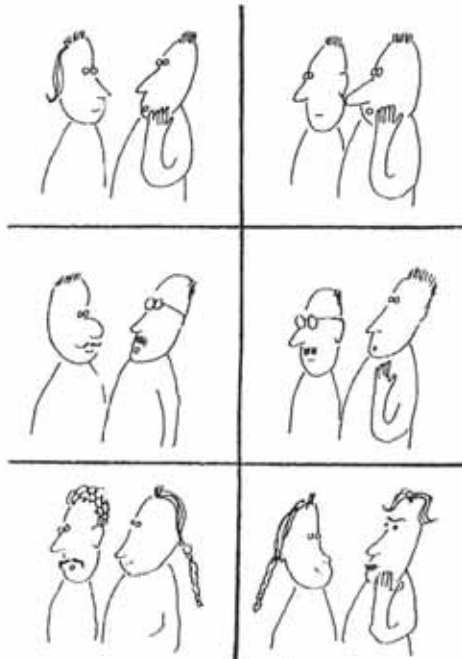
- اگر برای مادران کاری از داستان
برمی آمد ، به او کمک نمی کردید ؟

- حتماً ، از هیچ از کاری دریغ
نمی کردم .

- پس موافق هستید که من به خانم
ریچاردسون و فرزندانش کمک کنم تا
حقشان را بگیرند ؟

قاضی با صراحت گفت : بله . این

پاسخ نشانه ناآگاهی او نبود بلکه از
صحبت در این مورد ناراحت بود . در
غیر این صورت می گفت : موافقم .



- پرسیدم : آیا نظر خاصی نسبت بر
این دادخواهی دارید ؟

- اصلاً ، این پاسخ یعنی احتمالاً او
نمی خواست در این زمینه صحبت کند
فکر کردم اگر در منزل از او چنین سوالی
می شد پاسخش متفاوت بود . در ادامه
پرسیدم : اگر در منزل با خانم تان در این
مورد صحبت می کردید . آیا نمی گفتید
کسی نباید به دنبال خونه های همسرش
باشد ، همه پول های دنیا همسر آن خانم
را باز نمی گرداند ، به نظر من این قانون
اشتباه است ؟

- من با همسر در این باره صحبت
نمی کنیم . او اکنون به وضوح از پاسخ
دادن طفره می رفت .

- اگر شما و من دوستان صمیمی

هنر بحث ، هنر زندگی و ابزار اصلی
گفتگو است . بحث هرگز مبارزه لفظی
نیست و زمانی که طرفین در آن شرکت
کنند ، باارزش و رضایت بخش است .

من در گذشته مانند بسیاری عقیده
داشتم که باید در بحث پیروز شد و
مخالفین را تسلیم کرد . بر اساس این نظر
در بحث با خانواده پیروز شدم . اما این
امر باعث شد روابطم با همسر و فرزندان
سرد و تیره شود .

**گوش دادن مهم ترین هنر بحث و
توانایی شنیدن گفته ها و نا گفته ها از
بین صحبت دیگران است .**

بحث روندی نیست که طرف مقابل را
از پا در آوریم ، بلکه هنری است که با
استفاده از آن می توان با دیگران ارتباط و
مذاکره موفقیت آمیز داشت و به نتیجه و
خواسته مورد نظر رسید .

بحث موفق وسیله شکست نیست
بلکه به طرف مقابل و ما کمک می کند که
به خواسته خود برسیم .

گوش دادن مهم ترین هنر بحث و
توانایی شنیدن گفته ها و نا گفته ها از بین
صحبت دیگران است .

در زیر به نمونه ای از گوش دادن به
ناگفته ها توجه کنید :

یک بار زمانی که وکیل زن بیوه ای
بودم از قاضی پرسیدم : نظر تان در مورد
این که خانم بیوه ای خون بهای همسرش
رادر یافت کند چیست ؟

قاضی پاسخ داد : نمی دانم ، این

پاسخ نتیجه سحرآمیز گوش دادن بود.

در بحث موفق به دو جناح مشتاق نیاز است. علاقه یک جانبه کافی نیست. تنها در صورتی که دیگری مایل به بحث و شنیدن صحبت‌های ما باشد، در بحث موفق می‌شویم.

هر بحثی را می‌توان به یک داستان خلاصه کرد. قبل از آنکه بتوانیم داستان تأثیرگذاری برای دیگران تعریف کنیم. خود باید تصویر روشنی از آن داشته باشیم. تفکر را به صورت نقل داستان فراگیرید. هدف داستان ایجاد تصویر ذهنی است، از کلمات ساده‌ای که تصاویر احساس برانگیز را در ذهن دیگران بوجود می‌آورد، استفاده کنید.

در بحث موفق به دو جناح مشتاق نیاز است. علاقه یک جانبه کافی نیست. تنها در صورتی که دیگری مایل به بحث و شنیدن صحبت‌های ما باشد، در بحث موفق می‌شویم.

اگر می‌خواهیم طرف مقابل در بحث

شرکت کند، باید به او اجازه رد یا پذیرش نظرمان را بدهیم. در اینصورت ترس او که علت شکست بحث است از بین می‌رود.

من اغلب در آخرین بحث دادگاه "داستان پرنده" را نقل می‌کنم. این داستان تمثیلی است که به هئیت منصفه قدرت می‌دهد و درعین حال آنان را به اجرای عدالت ترغیب می‌کند.

روزگاری پیر خردمند و پسر باهوشی زندگی می‌کردند. تنها آرزوی پسر آن بود که نادانی خردمند را ثابت کند. او نقشه‌ای کشید، روزی در جنگل پرنده کوچک و ضعیفی را گرفت. آن را طوری در دستانش پنهان کرد که قابل دیدن نبود. نقشه پسر آن بود که از خردمند پرسد: در دستانت چیست؟ و او پاسخ دهد: پرنده.

سپس پسر می‌پرسد پرنده زنده است یا مرده؟ اگر خردمند پاسخ دهد مرده، پسر دستش را باز می‌کند تا پرنده به سوی جنگل پرواز کند. اما اگر پاسخ

دهد زنده، او پرنده را در میان دستانش می‌کشد و می‌گوید: پرنده مرده است. با این نقشه پسر نزد خردمند رفت و پرسید: در دستانت چیست؟

بنا بر پیش‌بینی پسر خردمند پاسخ داد: پرنده، پسر.

- پرنده زنده است یا مرده؟
پیر مرد با چشمان مهربانش به پسر نگاه کرد و گفت: پرنده در اختیار توست.

پس از نقل این داستان رو به هئیت منصفه می‌کنم و می‌گویم خانم‌ها و آقایان موکل من در اختیار شماست.

با توجه به این داستان، هئیت منصفه می‌داند با داشتن قدرت کامل نباید پرنده - زندگی و سرنوشت موکل - را که در دستانتان گذاشته‌ام بکشد.

نویسنده: آگری اسپنس
مترجم: الهام مؤدب

مراسم دهه فجر در شیراز

مراسم گرامیداشت دهه فجر، سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی مردم ایران با حضور جناب آقای اسکندری سرپرست محترم ستاد برگزاری مراسم دهه فجر شیراز و نمایندگان محترم وزارت کشور و وزارت ارشاد اسلامی و جناب آقای دکتر الیاسی نماینده محترم کلیمیان در مجلس شورای اسلامی و مسؤولین محترم انجمن کلیمیان شیراز در تاریخ شنبه ۷۷/۱۱/۱۷ با شکوه خاصی برگزار گردید. در این مراسم ضمن اجرای برنامه های

فرهنگی هنری توسط خانه جوانان و سازمان دانشجویان یهود شیراز، آقایان اسکندری و دکتر منوچهر الیاسی طی بیاناتی مودت و دوستی و ایرانیان کلیمی و هموطنان خود را گرامی داشتند.

مراسم دهه فجر در کرمانشاه

مراسم گرامیداشت دهه فجر ویستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران با حضور حضرت آیت اله حاجی آقا زرنندی امام جمعه محترم کرمانشاه و جناب آقای ابراهیم عزیزی و آقای دکتر منوچهر الیاسی، نمایندگان محترم مردم کرمانشاه

و کلیمیان ایران درمحل کنسای بزرگ کلیمیان برگزار گردید. مراسم با بیان خیر مقدم و گزارش آقای فریدون قهرمانی ریاست انجمن کلیمیان کرمانشاه شروع و با سخنان آقای دکتر منوچهر الیاسی ادامه یافت. حضور امام جمعه محترم کرمانشاه و نماینده مردم کرمانشاه درمجلس شورای اسلامی شکوه خاصی به این مراسم بخشیده بود. جامعه کلیمیان ایران ضمن سپاس و قدردانی فراوان، برای موفقیت ملت ایران دعا نمودند.

یادی از باروخ اسپینوزا

" بگذار عدالت وظیفه خود را انجام دهد ولی محبت و عشق بر آن پیروزی گردد "

اسپینوزا

او، نه تنها فهم جهان هستی را که



درک تمامی خلائق نهفته در آن - حتی همان مردم عامی - را مدنظر داشت.

پس از مرگ پدرش، خواهر او درصدد برآمد که با اغفال او، از ارثیه محرومش سازد. اسپینوزا این قضیه را به دادگاه کشید و پس از پیروزی بر خواهر، همه اموال را داوطلبانه به او بخشید و با پاره کردن حکم دادگاه گفت: " بگذار عدالت وظیفه خود را ایفا کند ولی محبت و عشق بر آن پیروز گردد... "

بزرگواری روحی و کرامت اخلاقی اسپینوزا، حتی دشمنانش را به احترام وامی داشت. چرا که عقیده داشت: " بزرگترین پیروزی بر قوای قهریه به دست نمی آید بلکه با ایشار، بزرگواری و نجابت روح حاصل می شود... ". آنگونه که معاشانش بیان کرده اند، وی هرگز در پی تحمیل عقیده اش بر دیگران نبود، اما برای داوری خود در بنای عقاید شخصی اش اهمیت بسیار قایل بود، او می خواست کتاب " اخلاق " پس از مرگش، بدون نام او منتشر شود، چرا که: "... حقیقت به شخصی خاص وابستگی ندارد و مهم این نیست که جملات مبین آن، نخست توسط چه کسی گفته یا نوشته شده است. آنجا

۱- مقدمه:

بیست و یکم فوریه (دوم اسفند ماه) یاد آور در گذشت متفکر و فیلسوف بزرگ یهودی، باروخ اسپینوزا^۱ (۱۶۷۷ - ۱۶۳۲) است. مردی که چکیده ای از حیات پرمشقت و قناعت آمیز خود را در قالب اندیشه هایی ناب و آثاری اغلب ناتمام برای جهانیان به میراث گذارد تا بنا به گفته خود راه صعب نیل به حقیقت را برایشان سهل تر گرداند. آنچه در ادامه می آید، نیم نگاهی به زندگی و افکار اوست.

۲- زندگی شخصی:

هنگامی که مصایب حاصل از دیدگاه ارتجاعی کلیسای قرون وسطی در قالب تفتیش عقاید، سوزاندن و قتل عامهای فجیع، دامنگیر یهودیان نیز شد، میراث کهن " خانه بدوشی " دیگر بار به ایشان رخ نمود. گروهی از اسپانیا و پرتغال به آفریقا عزیمت کردند، به اتهام مخفی کردن جواهراتشان قتل عام شدند. جمع دیگری که راهی انگلستان و ایتالیا بود، مورد پذیرش قرار نگرفت و شاید تنها بخشی که امکان استقرار آرامش بیشتری یافتند، رهسپاران کشور هلند بودند، و خانواده اسپینوزا از همین دسته بود.

مهمترین خاطره کودکی اسپینوزا " صحنه پر خاش مسوولین کنیسای آمستردام به مردی با نام " اوریل آکوستا " بود که از دیدگاه ایشان افکار نادرستی داشت.

" باروخ " کوچک از پدرش شنیده بود که آزاداندیشی دینی از مشخصات ماندگار تفکر و فلسفه یهود است، و اینان، صرفاً به دلیل تأثیرات چندین قرن زندگی در جوار خشونت های کلیسای قرون وسطانی چنین رفتارهایی آموخته اند.

باروخ، جوانی خود را در آموختن زبان لاتین، ادبیات اسپانیایی، زبان عبری،

کتاب مقدس، تلمود^۲ و آثار مفسران یهودی سپری کرد. از ابتدای جوانی به بنیاد تفکر فلسفی خود همت گماشت و از همین هنگام بود که با مخالفت جدی برخی از قشریون انعطاف ناپذیر روبرو شد، مخالفتی که هر روز مشکل گسترده تری به خود می گرفت... جوان بیست و چهار ساله سرسخت، صریحاً بیان کرد که در مقابل برهان خشونت، از کوچکترین بخشی از افکارش صرف نظر نخواهد کرد، و در نتیجه، در روز ۲۷ ژوئیه سال ۱۶۵۶، طی بیانیه ای رسمی از سوی قشریون یهودی اروپا " باروخ اسپینوزا " تکفیر و از بنی اسرائیل کنار گذاشته شد، او مستحق تمامی نفرین ها و عذاب های الهی دانسته شد و افراد، از گفتگو، مکاتبه یا حتی نزدیک شدن به وی یا خواندن نوشته هایش منع شدند...

پس از تکفیر، به پاداش ها و پیشنهاد های مسیحیانی که او را به گرویدن دین جدید و زندگی اجتماعی با آرامش در کنار همکیشان جدید فرامی خواندند قاطعانه پاسخ منفی داد و با خروج از آمستردام، زندگی منزوی و آرامی را در یک اتاق زیر شیروانی آغاز کرد، پس از مدتی، برای امرار معاش به ساخت عدسی های دوربین و عینک روی آورد در حالیکه اوقات فراغت خود را صرف تفکر، نوشتن و تماشای عنکبوت های اتاق زیر شیروانی می کرد و عنکبوت ها چقدر شبیه آدمیاند: "... آنها هم با نبوغی شگفت انگیز تار می تنند و خانه بنا می کنند و سپس در نهایت حماقت، بی سبب و علتی، کار خود را خراب می کنند... "

او بعدها نوشت که از تکفیر کنندگانش هیچ گونه کینه ای به دل ندارد: "... کار من این نیست که خرده گیری و نفرین کنم یا کسی را محکوم سازم، بلکه وظیفه من فهمیدن و درک کردن است... "

که حقیقت جدی گرفته می‌شود، حتی مالکیت وجود ندارد ... در زمان شهرت، پیشنهاد یکی از دولتمردان آلمان را برای اشغال کرسی فلسفه دانشگاه هایدلبرگ در ازای عدم انتقاد از دین و روش حکومتی آن کشور، و نیز پیشنهاد لویی چهاردهم را مبنی بر این که با نامگذاری یکی از کتب فلسفی‌اش به نام او، پاداش هنگفتی دریافت دارد، مؤدبانه رد کرد.

... در جریان جنگ‌های استقلال طلبانه مردم هلند علیه فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا، اسپینوزا به نفع جمهوری خواهان وارد کارزار سیاست شد و با انتشار رساله^{۴۰} الهیات و سیاست^{۴۱} در سال ۱۶۷۰، رسماً به حمایت از سیاست‌های ایشان و دوست مقتولش یان دوویت^{۴۲} پرداخت.

۳- آثار:

اسپینوزا در ادامه تفکرات سیاسی خود، به تشریح نوع آرمانی حکومت‌های سلطنتی و اشرافی پرداخت، ولی هنگامی که شرح و بسط حکومت دموکراسی را آغاز کرد، به بیماری لاعلاج و مرگ قریب الوقوع خود پی‌برد و تکمیل دیگر آثارش را ارجح دانست. از مهم‌ترین آثارش می‌توان به اصول فلسفه دکارت^{۴۳} (۱۶۴۳) اشاره کرد، که در آن به تبیین ریاضی اصول فلسفی دکارت می‌پردازد. در دو کتاب الهیات و سیاست^{۴۴} و سیاست^{۴۵} به تشریح مبانی سیاسی پرداخت. البته سیاست همراه با کتب اخلاق^{۴۶}، اصلاح نامه^{۴۷}، نامه‌ها و دستور زبان عبری^{۴۸} همگی پس از مرگ او انتشار یافتند^{۴۹}. مرگ زود هنگامی که باعث ناتمام ماندن اغلب این آثار شد. شاید او در جمله معروفش: این نوشته‌ها، فقط بخشی از حقیقت را در بر خواهند داشت، ناتمام ماندن آنان را پیش‌بینی می‌کرد.

... و دیگر آثار: رساله رنگین کمان^{۵۰}، شرح کوتاهی بر صفات حد-اوند^{۵۱}، خوب بودن^{۵۲} و...

۴- مبانی فکری:

(۱-۴) وحدت وجود^{۵۳} مشهورترین نظریه اسپینوزا و مهم‌ترین محصول تلاش فکری او در ارائه تفسیری روشنگرانه از جهان هستی است. در ابتدای این تئوری که در کتاب اخلاق^{۵۴} مورد بحث قرار گرفته، اسپینوزا در پاسخ به پرسش معروف چه هست؟ پاسخ می‌دهد: جوهر^{۵۵}، صفت^{۵۶} و حالت جوهر^{۵۷}.

جوهر (مبدأ) همان علت‌العلل یا چیزی است که هستی خود را که گرو هستی غیری نمی‌یابد لذا مفهوم جوهر مفهومی جز خود را اقتضا نمی‌کند و تنها به واسطه خودش دریافت می‌شود.

وجود هر موجود، عدمی راهم متصور می‌سازد مگر جوهر که بدون مسلم دانستن وجودش، غیر قابل پنداشت می‌گردد و به قول اسپینوزا: طبیعت جوهر فقط به عنوان موجود دریافتنی است... در تعریف اسپینوزا، فرض عدم تجلی جوهر با فرض عدم تجلی هستی را برابر می‌داند و اصولاً پذیرش حکم هستی هست در مقام یک حقیقت، حکم جوهر هست را در مقام واقعیت می‌نشانند؛ و در ادامه، یگانگی هستی، یگانگی جوهر را نتیجه می‌بخشد.

اسپینوزا مقصود خود را از صفت چنین بیان می‌دارد که: جوهر، بی نهایت صفت دارد که بیانگر ماهیت ذاتی جوهرند و ما همه آنها را نمی‌شناسیم. این صفات باید از طریق اندیشیدن (فهم درونی) و درک بعد (فهم بیرونی) حاصل شود.

و بالاخره، حالت بعدی از صفت است که مانند خود آن یا جوهر، سرمدی (لایتناهی) نیست بلکه منتهای و مقید به زمان است^{۵۸}.

اسپینوزا می‌گوید: یکایک موجودات چیزی نیستند جز تجلی صفات گوناگون حد-ا یا حالاتی که از طریق آنها، صفات حد-ا به نحو خاصی اعلام می‌شود، لذا هر

چه هست در حد-است...

در ادامه، اسپینوزا با تکیه بر مفاهیم جوهر و صفت، به تشریح و استدلال در باب صفاتی از حد-ا همچون وجود، نا منتهای بودن، تجزیه ناپذیر بودن، یگانگی، تعیین ناپذیری، غیر جسمانیت و تصور ناپذیری می‌پردازد... در تشریح یگانگی می‌گوید: هیچ چیز را نمی‌توان یکی یا یگانه نامید مگر پس از شناختن چیز دیگری که با او همسان و برابر است ولی وجود و ماهیت حد-ا منحصر به فرد است.

یگانگی جوهر در تفکر اسپینوزا به این نظر می‌انجامد که نظم و ارتباط ایده‌ها در عالم، درست مانند نظم و ارتباط اشیاء است: زیرا همه صفات به جوهری یگانه تعلق دارند و لذا هر جزیی از طبیعت با کل خود سازگار و با تمام طبیعت پیوسته است. (۲-۴) تئوری شناسایی که بیانگر نتایج پژوهش اسپینوزا در باب دانستن، مراحل آن و نحوه‌های گوناگون دستیابی به آن است، موضوع اصلی کتاب اصلاح فاهمه را تشکیل می‌دهد. سه مرحله شناسایی از دیدگاه اسپینوزا عبارتند از: نخست، پندار از حاصل گمان که توسط آموخته‌ها و تجربه‌ها تأیید می‌شود، دوم: اعتقاد و سوم: شناسایی روشن و متمایز.

به عنوان مثال، مسأله ای ریاضی همچون $3 + 5 = 4 \times X$ ممکن است به یکی از این سه شکل حل شود:

نخست، متد ریاضی موجود در حل معادلات، به این مفهوم که جمع دو عدد نخست و تقسیم نتیجه آن بر عدد ضریب، مجهول را به دست خواهد داد. (کاری که تقریباً به صورت ماشینی و برنامه‌ریزی شده صورت می‌پذیرد و حتی ممکن است حل کننده مسأله دقیقاً نداند که مسأله و اعمال انجام شده برای حل آن دقیقاً چه مفهومی دارند).

مرحله دیگر آن است که با فهم مسأله (این امر که طرفین یک تساوی باید مقادیر عددی مساوی باشند) عددی را برگزینیم

نمی‌تواند به درجه کمال برسد اگر روحمان جز خود را نشناسد در آدمیان با وجود شباهت‌های بسیار، تفاوت‌هایی بسیار نیز دیده می‌شود، تا آنجا که می‌توان گفت: به عده افراد آدمی، اندیشه منحصر به فرد وجود دارد. و از همین رو، وجود نظامی که ارتباط میان آدمیان را تحت قاعده‌ای خردمندانه شکل دهد، ضروری می‌نماید، و این نظام، همان سیاست است.

جامعه، دولت حاکم بر جامعه، نحوه حکومت یا اداره جامعه، اصول ضروری، زندگی اجتماعی، حقوق طبیعی، نمونه‌های دولت، آزادی اجتماعی و... از بحث‌های کلی اسپینوزا در زمینه سیاست محسوب می‌شوند.

باروخ اسپینوزا در بعد از ظهر روز بیست و یکم فوریه ۱۶۷۷، در سن چهل و پنج سالگی بر اثر بیماری سل، که سال‌ها او را رنج داد، به آرامی درگذشت.

مجسمه سنگی او، مقابل خانه اش در آمستردام در تفکری آرامش بخش، به دور دستی نامشخص خیره است، و دست‌های او، همچنان در حال نوشتن... شاید در حال نوشتن اثری ناتمام.

افشین تاجیان

کتاب درسی هم به آن پرداخته می‌شود - به خوبی درمی‌یابد که جوهر نزد اسپینوزا تقریباً همان مفهوم واجب‌الوجود را داراست و ممکن الوجود ها در واقع حالت‌هایی هستند نشأت گرفته از صفات جوهر.

۲۰) به عنوان مثالی دیگر: هرگاه این مراحل را در مورد شناسایی و برداشت افراد از مقولات مآوراء الطبیعی به یاد آوریم، وجود انحاء، اقسام و درجات مختلف در امر دینداری به راحتی توجیه پذیر خواهد بود. یکی از اندیشمندان ایرانی، دینداران را در همین شکل از دست‌بندی، به سه گروه یا درجه مصلحت‌اندیشان، معرفت‌اندیشان و تجربت‌اندیشان تقسیم‌بندی نموده است. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به سلسله سخنرانی‌های اصناف دینداری (عبدالکریم سروش، بهار ۷۷)

۲۱) او در برخی از آثارش به این نوشته اشاره می‌کند، ولی اصل آن از میان رفته است.

از آثارش به تطابق هر یک از مبانی مطروحه (اعم از حالات صفات، اراده، شناسایی و...) با مقوله "انسان" پرداخته و درنهایت، او را موجودی متشکل از جسم و روح معرفی می‌کند که باید با دقت در طرح زندگی خردمندانه و درنظر داشتن مقولات حساس و مهم "اخلاق" و "عواطف انسانی"، به درجه "آزادی روح" (آزادی درونی) برسد، و آن، مرحله‌ای است که عشق حد-ایی به ودیعت نهاده شده در وجود انسان، مجدداً از حالت جزئی (یعنی محصور در وجود انسان) به حالت کلی و سرمدی، یعنی "در بر گیرنده تمامی موجودات" بازگردد (عشق لایتنه‌ای).

(۴-۵) شاید بتوان نخستین اثر سیاسی اسپینوزا را نوشته‌ای دانست که در اعتراض به حکم تکفیرش منتشر نمود^{۲۱}. پس از آن، در کتاب سترگ "الهیات و سیاست" و همچنین در واپسین اثر ناتمامش "سیاست"، به تشریح اصول فکری خود در باب سیاست می‌پردازد. از جمله اینکه: آدمی با دو نوع قانون مواجه است، یکی قانون ناشی از ارتباط با حد-ا و دیگری قانون ناشی از ارتباط با آدمیان، اگر آدمی از دیگر آدمیان کناره‌گیری کند به دومین نوع قانون نیازی نخواهد داشت، اما برای آدمی هیچ چیز سودمندتر از آدمی نیست... فهم ما

که ضرورت موجود را حاصل نماید، و بالاخره مرحله سوم آنست که آشنایی با مسأله تا بدان جا حاصل آمده باشد که با نگاهی به آن، عدد چهارم را "بینیم" (شهود درونی).

در شق نخست، قضیه ریاضی برای ما حقیقت نیست، بلکه تنها پندار است. در شق دوم، به حقیقت همچون یک نتیجه استنتاجی دست می‌یابیم و در شق سوم، حقیقت پیش چشم ما قرار می‌گیرد و می‌بینیمش.

اسپینوزا می‌گوید: "... شناسایی روشن، آن شناسایی را می‌نامیم که نه از راه اقناع متکی به خرد بلکه در پرتو احساس خود اشیاء و شهود درونی آنها روی می‌نماید، این شناسایی برتر از همه انواع دیگر شناسایی است و در همین نوع است که شناخت تا مرحله تام ذات و ماهیت اشیاء پیش می‌رود..."^{۲۱}

(۴-۳) مبحث "ایده‌ها" از دیگر بخش‌های مهم تشکیل دهنده تفکر اسپینوزایی است. از دیدگاه وی، ایده مفهومی است که روح، چون اندیشنده است، می‌سازد... ایده‌ها از ذوات عینی و جزئی از جوهرند، ایده‌ها یا تام‌اند یا ناقص،... ایده‌های تام، فعال و اثر بخشند و ایده‌های ناقص، منفعل و اثر پذیر...^{۲۲}

(۴-۴) اسپینوزا در بخش مهم دیگری

یادداشت:

(۱) baruch (benedict) spinoza

(۲) کنیا یا کنیه: عبادتگاه یهودیان، در فارسی، یا واژه "کنشت" هم آمده است.

(۳) تلمود، مجموعه تبادل نظر علمای یهود در باب مسائل تورات، جهان آفرینش، زندگی اجتماعی و...

(۴) Tractatus Theologico - Politicus

اسپینوزا در این کتاب از اندیشه‌های "ابراهام بن عزرا" هم تأثیر گرفته است. در فارسی، این کتاب را به نام "دین و دولت" ترجمه کرده‌اند.

(۵) شخصیت اول جمهوری خواهان در جریان جنبش‌های استقلال طلبانه بیانیة شدید اللحن اسپینوزا خطاب به قاتلان او که با عبارت "ای بی فرهنگترین مردمان!..." آغاز می‌شود، معروف است.

(۶) البته کتاب "الهیات و سیاست" بدون ذکر نام

نویسنده منتشر شد!

(۷) Political Treatise

(۸) Ethics (1674): ترجمه قابل توجه آن به فارسی توسط دکتر محسن جهانگیری صورت پذیرفته.

(۹) On The Improvement Of The Understanding

(۱۰) Hebrew Grammar

(۱۱) کتاب اخلاقی در پنج جلد معروف‌ترین اثر اسپینوزا و اصلاح فاهمه فلسفی ترین آنهاست.

(۱۲) Treatise On The Rainbow

(۱۳) Short Treatise On God

(۱۴) Well - Bing

(۱۵) Pantheism مرکب از دو واژه یونانی Pam به معنی همه چیز و Theos به معنی حد-ا.

(۱۶) Substance

(۱۷) Attribute

(۱۸) Modus

(۱۹) خواننده آشنا با برهان وجوب و امکان - که امروزه در

آشنایی با فلامنکو



فلامنکو چیست ؟ یک سبک رقص ، آواز ، موسیقی یا یک فرهنگ ؟ می توان گفت فلامنکو روشی از زندگی است که تلفیقی از تمام این ها می باشد . امروزه فلامنکو را به عنوان موسیقی اصیل اسپانیایی باز می شناسیم . به طور مثال گیتار اسپانیولی را به این سبک موسیقی نسبت می دهند ، اما فلامنکو دارای قدمت تاریخی زیادی می باشد که دربرگیرنده فرهنگ ها و سنت های اصیل و گوناگون است .

به طور دقیق تر فلامنکو مخلوطی از فولکلور و فرهنگ های مختلف قدیمی است که در « آندلسی یا » متمرکز بوده اند . این فرهنگ شامل سرودهای هندی و یونانی ، ترانه های گرجی ، ملودی های ایرانی ، سازهای عربی ، شعر و موسیقی یهودی و عبری ، آوازهای شمال آفریقایی ، رقص های کاستیلی و رقص های آفتاب به سبک آفریقایی هستند .

برای بررسی علل آمیختگی این سبک ها با یکدیگر و در نتیجه ایجاد فلامنکو باید مروری داشته باشیم بر ادوار گذشته و تحولات این فرهنگ در طی تاریخ اسپانیا :

از یک طرف قدمت ۲۰۰۰ ساله یهودیان در اسپانیا و از طرفی دیگر تأثیر نفوذ حکومت اسلامی در فرهنگ این کشور ، و تمرکز کولی ها در این ناحیه و سپس انتقال حکومت به مسیحیان به علل پیروزی در جنگ های صلیبی نقش

مهمی در روند شکل گیری فلامنکو داشته است ، چرا که وقتی سپاهیان مسیحی بعد از نبردهای طولانی و سخت ، مسلمانان ، یهودیان و کولی ها را در ناحیه « آندلسی یا » تحت فشار اجتماعی و فرهنگی قرار دادند ، فلامنکو به عنوان بیان گر احساسات آنها ازرنج و مشقتی که به ایشان وارد شده بود ، پدید آمد . به مرور زمان آن رویدادها به فراموشی سپرده شدند ، اما کولی ها این فرهنگ را دنبال کردند و آن را توسعه دادند ، تاجایی که می توان گفت آنها بیشترین تأثیر را در شکل گیری فلامنکو داشته اند . کولی های اسپانیا حرکت خود را حدود ۲۰۰۰ سال پیش ، از هند شروع کردند و در این مسیر از افغانستان ، ایران ، عربستان و شمال آفریقا گذر کردند و بالاخره در اروپا و به خصوص در اسپانیا متمرکز شدند ، گرچه این مسیر تقریباً هزار سال به طول انجامید ، اما در گذر از هر محل و مکانی ، کولی ها خود را با فرهنگ و موسیقی آن ناحیه آشنا کردند و بهره ها بردند ، و این موجب شد که آنان فلامنکو را تقویت کرده ، ادامه بدهند ، تا به صورتی که امروزه مشاهده می کنیم ، درآید .

این بسیار طبیعی و رایج است که بدون انگیزه خاصی یا برنامه ریزی قبلی و مشخصی ، شخص کولی شروع به رقص یا نواختن یا آواز می کند و به خودی خود ، دیگران او را تشویق و همراهی می کنند و با تکرار لغت

آله ole و ضرب زدن با دست و پایکوبی ، خود را در این اجرا ، شریک نموده و مراسم را تبدیل به یک همایش هنری و فرهنگی و حتی مذهبی می کنند .

برای گردش گرانی که از مراکز کولی ها بخصوص ناحیه هایی در اسپانیا یا جنوب فرانسه سفر می کنند ، این گروه هایی به منزله یک فستیوال تلقی می شود .

برای آشنایی بیشتر اشاره ای می کنیم بر شیوه های مشهور فلامنکو که هر کدام از سبک ها و مشخصه ناحیه یا گروه خاصی از اسپانیا می باشند ، که عبارتند از :

بولریاس Bullerías ، گواخیرا Guajira ، آلگریاس Alegrias ، فاروکا Farruca ، مارتی نته Martinete ، فاندانگو Fandangos ، سوله آرس Soleares ، پنه ترا Panetera ، سیگوآریاس Sigairiyas ، تاراتا Taranta ، تانگوس Tangos ، وی لان سوسوس Villancicos و رومبا Rumba .

از هنرمندان برجسته و معاصر ، پاکو د لوسیا Pako de Lucia (گیتاریست مشهور) ، نقش و تأثیر بی اندازه ای در فلامنکو داشته است . این هنرمند منحصر به فرد با داشتن هوش موسیقی بسیار قوی ، تسلط و شناخت دستگاه های موسیقی گوناگون ، و با به

خدمت گرفتن شیوه‌های متفاوت ، از جمله جاز ، بلوز ، کلاسیک و ریتم‌های آمریکای جنوبی سبک‌نویس و متنوعی در ترویج و توسعه فلامنکو به وجود آورد . نبوغ این هنرمند و همکاری او با دیگر هنرمندان مطرح در شیوه‌های متفاوت ، روح جدیدی در فلامنکو دمید ، تا امروزه نسل جدیدی از هنرمندان ، نه فقط در فلامنکو ، بلکه در سبک‌های دیگر نیز از روش ، طرز فکر و تکنیک او الهام می‌گیرند .

در اسپانیا او را به عنوان نماینده و سمبل این کشور نام می‌برند ، نکته قابل ملاحظه درباره زندگی هنری این شخص همکاری او با بهترین خواننده سبک فلامنکو کامرون ده لا ایسا (که خود نیز از کولی‌ها بود) طی دو دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی بوده است .

این خواننده ، با سبک آوازی بسیار خاص فلامنکو تأثیر قوی در بلوغ موسیقی پاگو داشته است . با مرگ غیر منتظره او در سال ۱۹۹۱ جهان بزرگترین خواننده فلامنکوی خود را ازدست داد .

از دیگر هنرمندان مطرح در این سبک باید از گروه کولی‌ها GIPSY KINGS^۳ نام برد ، این گروه که متشکل از دو خانواده بسیار مطرح بالای آردو BALLIARDO و ری‌اس REYES در آیین و سنت فلامنکو هستند ، با به کار بردن دستگاه‌های پاپ و راک در موسیقی فلامنکو (که با عنوان جیپسی راک معروف شده است) از موفقیت زیادی برخوردار شدند .

پدران این گروه که از یک خانواده بودند ، هر کدام با مهارتی که در زمینه‌های آواز و نوازندگی داشتند ، از پنجاه سال پیش شروع به همکاری کردند و به مرور زمان جایگاه خود را به فرزندان‌شان سپردند . این گروه در جنوب فرانسه ، و مرز اسپانیا در ناحیه‌ای در سان ده لامر

SAINT DE LAMER زندگی می‌کنند و با وجود موفقیت و شهرت بسیار ، هنوز سنت و آیین خود را حفظ کرده اند ، مثلاً : طبق روش زندگی کولی‌ها هنوز به زندگی در کاروان‌های خود و کوچ کردن ادامه می‌دهند و آیین فلامنکو هنوز ، زندگی آنها را شکل می‌دهد .

امروزه فلامنکو سبکی متنوع و قابل نفوذ در روح و ذهن مردم می‌باشد که در ضمن بسیار وفادار به ریشه‌های خود است و روز به روز کامل‌تر و زیباتر می‌شود که این کمال در تمام مظاهر فلامنکو اعم از آواز و رقص و آهنگ مشاهده می‌شود .

در ایران به گرمی از این سبک موسیقی استقبال شده است . از هنرمندان قوی و با استعداد فلامنکو در ایران می‌توان از بابک امینی به عنوان آهنگساز و نوازنده نام برد که نقش به سزایی را در شناخت موسیقی فلامنکو در ایران ایفاء کرده است .

به امید این که ، این فرهنگ جالب با داشتن ریشه‌های بسیار متنوع و اصیل بتواند پلی برای شناخت دیگر فرهنگ‌ها و ارتباط با یکدیگر باشد و در خدمت عموم قرار بگیرد .

^۱ ناحیه‌ای در جنوب اسپانیا

^۲ واژه آله ole ، به گواهی بسیاری از صاحب نظران فرهنگ فلامنکو از واژه الله گرفته شده است . تأثیری که فرهنگ عربی در شکل‌گیری موسیقی فلامنکو داشته است سبب‌گشته که این واژه در طی سده‌های مختلف شکل واقعی خود را از دست داده و به صورتی دیگر یعنی لفظ آله درآید . در اجرای موسیقی عربی هنگامی که اجرا به اوج خود می‌رسد ، گروه شنوندگان با تکرار لفظ الله الله گروه را همراهی می‌نمایند و این دقیقاً انضافی است که در موسیقی فلامنکو می‌افتد با این تفاوت که در موسیقی فلامنکو شنوندگان از اصطلاح آله استفاده می‌نمایند .

^۳ واژه GIPSY KINGS به معنای پادشاهان کولی یا پادشاه کولی‌ها است . لقب پادشاه کولی به خوزه ری‌اس JOSE REYES رهبر اصلی این گروه به خاطر صدای پی‌همش ، تعلق گرفته بود . وی از اعتبار زیادی در بین گروه کولی‌ها برخوردار بود و ایشان او را به عنوان رهبر یا حاکم خود پذیرفته و قبول داشتند . او فعالیت حرفه‌ای خود را با پسرخاله‌اش ماریس بالای آردو MAURICE BALLIARDO مشهور به manitas de plate (به معنای پنجه نقره‌ای) در حدود بیش از پنجاه سال پیش آغاز نمود . خوزه ری‌اس در سال ۱۹۷۹ در سن پنجاه و یک سالگی به علت سرطان گلو در جنوب فرانسه درگذشت . بعد از دو سال از درگذشت وی ، فرزندان خوزه و خانواده بالای آردو ، گروه معروف GIPSY KINGS را به یاد او وجود آوردند .





مابین تارها و فاصله‌های ضربش می‌جهد و گاه برای لحظه کوتاهی توقف می‌کند و باز ادامه می‌دهد، او خود در عمق احساس خویشتن غرق و گم می‌باشد تا اینکه مجدداً همه آنها با هم شروع به آواز و رقص و پایکوبی می‌کنند و مردم را ذوق زده با فریادهای آله به هیجان می‌آورند. آن کافه تا چند ساعت میزبان هنرمندان و تماشاگران است اما خاطره نمایش فلانکو گرچه تکراری باشد ولیکن همیشه زیبا، حیرتانگیز، و به یادماندنی خواهد بود.

رامین مسجدی



بی‌نظم آن کافه را در هم می‌شکند، به تدریج صدای او ملایم‌تر اما با تحکم نظم پیدا می‌کند، چند تن در حالت نشسته او را با ضرب دست و پا شروع به همراهی می‌کنند و «پدرو» نیز با گیتار خود به نواختن می‌پردازد.

بعد از چندی «رومرو» مردی لاغر اندام و جوان شروع به پایکوبی می‌کند، او حرکاتش را با هماهنگی کامل با موسیقی گیتار و آواز سرعت می‌بخشد، در ادامه «ماریا» آن خانم مسن به جای خود برمی‌گردد و گیتار «پدرو» نیز سکوت می‌کند، اما «رومرو» با مهارتی قابل تحسین به سرعت بر پایکوبی خود می‌افزاید و حرکات پیچیده و زیبای دستانش رقص او را کامل می‌کنند. اجرای او بیش از یک پایکوبی و رقص است، او غرق در اعماق وجود و احساس خود است و در آن لحظه همه چیز و همه کس تابع و اسیر حرکات او هستند تا اینکه او صحنه را به گیتار «پدرو» می‌سپارد و می‌نشیند، این بار «پدرو» قطعه ملیحی را به اجرا در می‌آورد، پنجه‌های او همچنان ماهرانه مانند یک دهنده سریع



جنوب اسپانیا، شهرک زیبا و بسیار قدیمی در کنار سواحل گرانادا. کمی از غروب آفتاب می‌گذرد و بوی شور آبهای مدیترانه آمیخته با هوای گرم توسط نیسیم ملایمی به اطراف پخش می‌شود.

گروه خانم‌هایی با لباسهای رنگی و زیبا، مردانی آراسته و همچنین بچه‌ها به طرف مکانی که قرار تجمع آنهاست در حرکت هستند هیجان خاصی در بین آنها احساس می‌شود گویا در اشتیاق جشن یا گردهمایی به سر می‌برند.

در ظرف چند دقیقه کوتاه در کافه‌ای به اتفاق مردم آن حوالی جمع می‌شوند و در بین آنها چند تن گردشگر نیز بسیار ذوق زده در انتظار شروع برنامه فلانکو هستند.

خانم مسن و درشت اندامی از جای خود بلند می‌شود و ناگهان با صدای شیون مانند خود همه را خیره می‌کند و هوای شلوغ و

روبوت های جدید و روباتهای زمانهای بسیار دور

روبوت چیست ؟

هنگامی که این سوال را از بسیاری از افراد می کنند فکر آنها به فیلم داستانی تخیلی - علمی که اخیراً دیده اند ، معطوف می گردد. از نظر آنها یک روبات یک مخلوق مکانیکی است که بعضی اوقات به شکل بشر، اما همیشه عظیم الجثه است معمولاً به دشواری و سنگینی و با صدای ترسناکی به اطراف می رود. اما می رود. اما لغت روبات ممکن است به هر نوع چیزی از یک اسباب بازی کوکی تا یک ماشین کارخانه که به اندازه یک خانه است اطلاق شود. لغت روبات، لغتی جدید است این لغت از چکوسلواکی می آید، از لغتی که معنای آن کار است اگر چه روبات، لغتی جدید است اما بشر در طول تاریخ زندگی همواره سعی کرده است مثالها و مجسمه هایی از خودش یا ابداعاتش بسازد که در تقلید و کپی اعمالش باشد عروسک ها، مجسمه ها و پیکره های کوچکی رادر بین بقایای هر تمدن بشری یافته اند. امکان دارد این پیکره ها روبات نباشند اما آنها کوششهایی از طرف بشر در جهت تقلید از خودش بودند افسانه های بسیاری به ما نشان می دهد که مردم در زمانهای بسیار دور در مورد موجوداتی که دست ساخته بشر بودند و بدون کمک وی اعمال هوشمندانه ای انجام می دادند، فکر می کردند. اما پنداشتن درمورد یک روبات بسیار آسانتر از ساختن یکی از آنهاست.

یکی از قدیمی ترین حکایت ها در مورد روبات یک افسانه باستانی یونانی درمورد " پیگ مالیون " و " گالاتی " است. " پیگ مالیون " پیکر تراش جوانی از

قبرس بود که مجسمه های بانوان زیبا را می تراشید او هرگز زنی را الگو قرار نمی داد چون نمی توانست شخصی را پیدا کند که شبیه به ابداعاتش باشد سرانجام مجسمه ای از دختری ساخت و آن را به قدری کامل و بی عیب و نقص یافت که عاشق آن پیکره مرمری سرد و بی روح گشت آن را " گالاتی " نامید برای او اشرافی ترین جامه را خرید و او را با جواهرات آراست و به طور یک جانبه با او سخن می گفت. بعد از مدتی، زمان جشن آفرودیت، یکی از الهه های محبوب قبرس، فرا رسید " پیگ مالیون " به معبد آفرودیت رفت و قبل از برافروخته شدن آتش سوزاننده بخور خوشبو بر روی محراب خم شد، از الهه درخواست نمود که در کجا و به چه طریقی ممکن است زنی به زیبایی و دلپذیری " گالاتی " را ملاقات کند او به خانه مراجعت نمود ولی زیاد امیدوار نبود که دعایش مستجاب شود اما او از کشف این موضوع که مجسمه به طرز معجزه آسایی، فروغ و گرمی حیات یافته بود بسیار شاد شد.

• در یک موقعیت ویژه،

داوینچی یک چهار پا مکانیکی

اختراع کرد که آن را

" هامبل لاین " نامید.

یک افسانه ایلندی از یک کشتی زنده سخن می گوید که بنظر می رسد به هوشمندی سفینه های فضایی پرنده امروزی است آن کشتی جنگی، از آن یک وایکینگ بود که سکانش نیاز به هیچ سکانداری نداشت، این کشتی افسانه ای



می توانست دستورهای گفته شده را بفهمد و به طیب خاطر از آنها اطاعت کند.

روبوت دیگری را برای بسیاری از مردم در فیلم ها معرفی کرده اند این روبات نیز همانند " گالاتی " حیات می باید آن روبات هرگز ناسمی از آن خود نداشت اما نام سازنده اش که می تواند باعث بوجود آمدن احساسی چندش آور در انسان شود " فرانکن اشتاین " بود.

تا کنون اشاره شد که روبات های افسانه ای هرگز نه به وسیله فتر یا موتور با دنده بلکه با معجزه و جادو عمل می کردند روبات دکتر " فرانکن اشتاین " کمی بیشتر علمی بود او بوسیله تکنیک های الکتریکی آن را به جهش در می آورد گویی که به آن حیات داده بود. اگر چه در آن زمان، " ماری شلی " درباره فرانکن اشتاین نوشت: در سال ۱۸۱۷، الکتریسته چنان منبع جدید، نا آزموده و ناشناخته ای از انرژی بود که مردم آن را نوعی جادو تلقی می کردند و می خواستند به این باور برسند که الکتریسته می تواند به موجودات غیر زنده، حیات و زندگی ببخشد.

لئوناردو داوینچی مخترع و هنرمند ایتالیایی که بخاطر علاقه و نبوغش به بسیاری از موضوعات مشهور است، برای اولین بار کوشید تا روباتی خلق کند که بطور واقعی زنده باشد در یک موقعیت ویژه، داوینچی یک چهار پا مکانیکی اختراع کرد که آن را " هامبل لاین " نامید



دیدار با خودم!

مدتها بود خودم را و این جوری در آینه ندیده بودم. لبش طبق معمول متبسم بود. وقتی در میان گفتگو به نتیجه جالبی اشاره می‌کرد، خنده‌هایش همچون گل می‌شکفتند. از ته دل می‌خندید و دلش با او بود. بر عکس من که همواره مغزم با من است. چشمانش عمیق بودند و انتهای وجودم را می‌کاویدند. بر عکس من که چشمانم به سرعت از روی وجودها می‌گذرند. صورتش هر چه به صبح نزدیکتر می‌شدیم زیباتر می‌شد. بر عکس من که خواب‌آلود و پژمرده می‌شدم. وجودش را آینه‌ای یافتم صاف و بی‌غل و غش که به زندگی عشق می‌ورزید و آماده بود با هر رویدادی بی‌باکانه مواجه شود. بر عکس من که همواره از مواجهه با واقعیاتی که دور و برم را گرفته‌اند، می‌گریزم. تصویرم بود در آینه‌ای تو در تو و پرتالو که با من گفتگو کرد. خودم را بر خودم آشکار ساخت و آنچنان مهربانانه که شیفته‌اش شدم. تجربه عجیبی بود این دیدار با خودم!

سالها بود می‌دیدمش ولی توجهی به او نداشتم. رویارویی ما در حد معمول برگزار می‌شد. بعد نمی‌دانم چه شد که خواستم ببینمش و او نگرینخت. به شیوه خودش ایستاد و با من مواجه شد. هر دو کمی تردید داشتیم. انگار از هم می‌ترسیدیم. اما تقدیر فرصتی را پیش آورد که با هم روبرو شویم. چه ساعات خوشی داشتیم در این دیدار با خودم!

از توی آینه بیرون آمد و با لبخندی کنارم نشست. شانه به شانه شدیم. قلبم فرو ریخت و دستپاچه شدم. اضطراب عجیبی وجودم را فرا گرفته بود. تا آن وقت هر بار در روبرو می‌دیدمش و این بار یاورانه در کنارم بود. چه قدر صمیمی و گرم. با هم حرف زدیم. از همه چیز. از کار، جامعه و مهمتر از همه، از خودمان. از آنچه بودیم و هستیم. سرگذشت مشترک را مرور کردیم و من سؤال پیچش کرده بودم تا تجربیاتش را برایم بگوید. گفتار او، حرف دلم بود. حرفهایی که کمتر جرأت می‌کردم بر زبان بیاورم و او بی‌باکانه می‌گفت. مکاشفای داشتیم با او که در واقع بخشی از من بود. بعد از مدتها سرگردانی در این اجتماع شلوغ و پر نیرنگ، کسی با من گفتگو می‌کرد که با زبان دل می‌گفت و از صمیم قلب حرف می‌زد نقابی بر چهره نداشت. هر چه بود. سر زنده و شاد و بی‌ریا. آخر نه اینکه با خودش دیدار می‌کرد! پس بارها تجربه گفتگوهای بی‌ثمر، این بار مشتاقانه او را می‌شنیدم. هر کلامش در من نفوذ می‌کرد و این بار از قلبم به مغزم راه می‌یافت. به واقع، با گوش جان می‌شنیدم. چون این دیگر غریبه نبود. دیداری داشتیم با خودم! هرم نفسهایش را بر گونه‌هایم حس می‌کردم. بی‌طاقت شده بودم چقدر به من نزدیک بود کافی بود دستم را بلند کنم و در آغوش بگیرمش. شک کردم که شاید نپذیرد. طبق معمول همیشگی‌ام این شک که از عادات تجزیه و تحلیل‌های مغزی می‌آمد مانع بود. دستم در نیمه راه طفره می‌رفت و مغزم پتکار دلایل انکار خواسته ام را به من یاد آور می‌شد. امان از این تضاد همیشگی که با من همراه است. حجب ایرانی وار، حتی در دیدار با خودم!

اما او حس می‌کرد. برخاست و پنجره را گشود و روبرویم نشست. گرمش شده بود یا شاید لازم می‌دانست فاصله بگیرد. هر چه من آرامش می‌یافتم، او مضطرب‌تر می‌شد. به تابلوی بالای سرم خیره شد خسته شده بود. وقت رفتن بود. پایان دیدار با خودم! تا صبح، خواب به چشمم نیامد. او را می‌جستم که رفته بود و اثر عمیق بردلم باقی گذاشت. در زندگی گذشته ام چنین تجربه نکرده بودم یا شاید فرصت‌های بی‌شماری از این قبیل را از دست داده بودم. در تجربیات ناقص گذشته، هر بار مغلوب برهان‌ها و دلایل غیر قابل انکار مغزم بوده‌ام که راه دل را بر من بسته‌اند و بطور قطع و یقین ثابت می‌کنند که تصویر من در آینه، مجازی و خود من واقعی‌اند. اما این بار حس کردم که شاید موضوع بر عکس باشد. او واقعی است و من مجازی. در دنیاها متفاوتی که ما زندگی می‌کنیم، همانطور که او برای من مجازی است و در آینه می‌بینمش، من هم برای او مجازی‌ام. حال بی‌صبرانه منتظرم، همانطور که او یاورانه نزد من آمد من هم با آغوش باز به همکاری بروم. شاید همکاری و همدلی ما، انسان کاملتری بسازد. افقی که همواره در جستجویش بوده‌ام و سرگردان در کوره راهها، نیافتمش. وجود کاملی که خودش رایه دنیای پیوسته و بی‌نهایتش هدیه کند. می‌بخشد تا بخشیده شود. اعتماد می‌کند تا مورد اعتماد واقع گردد. می‌زید آنطور که هست و می‌تواند باشد. خودش را می‌سجد و می‌بالد، بر تعهداتش. تعهد به خود و دیگران. برای یک زندگی رضایت‌مند. برای دیدارهای همیشگی با خودش!

این موجود با تربیت بطور فرضی با لویس دوازدهم فرانسه که در حدود سال ۱۵۰۰ دیداری از میلان داشت، احوال پرسی نمود "هامبل لاین" همانند یک حیوان زنده به طرف پادشاه رفت پس متوقف شد و با پنجه‌اش دری را در سینه‌اش گشود تا نشانه‌های پادشاهی فرانسه را به نمایش بگذارد.

روبوت‌های وجود داشته‌اند که جای دقیق آن‌ها در تاریخ به درستی مشخص نیست در یادداشت‌های زمان‌های بسیار دور معمولاً به گزاف بیان کرده‌اند که روبوت‌ها به طور واقعی کار می‌کردند اما به ندرت می‌گویند. چگونه ما می‌توانیم باور کنیم یا باور نکنیم. اما نمی‌توانیم ثابت کنیم که آنها کاری نمی‌کردند.

روبوت‌های امروز همانند روبوت‌ها در بعضی از حکایت‌های قدیمی، به شکل بشر و عظیم الاجثه نیستند اما با اینحال همه ما روبوت‌ها را در کار می‌بینیم. بر خلاف گزارش‌های قدیمی، یادداشت‌های امروزی، نه تنها کار روبوت‌های ما را بلکه همچنین استفاده آنان از فکر و هوش سازندگان را نیز ثابت می‌کنند.

ترجمه از شارونا نصیر

¹ Pygmalion

² Cyprus

³ Franken Stein

⁴ Mary Shelly

⁵ Leonardo Da Vinci

⁶ Humble Lion

به معنای بشر متواضع



فلسفی خرد گرایانه می‌داند و کار مهم او را تفسیر خرد گرایانه تورات و نیز تفسیر دیالک تیکی از آفرینش جفت‌های متضاد در طبیعت . خوبی و بدی ، زندگی و مرگ ، گناه و کردار نیک . جمله مشهود او چنین بود : «اینک به همه آفریده‌های قادر متعال بنگر . آنها جفت جفت خلق شده‌اند، یکی متضاد دیگری»^۲.

اندیشه بن سیرا با رواقیون یونانی همخوانی بسیار دارد از جمله انگاره مشترک آنان در مورد جبر و اختیار .

دیوید وینستون در مقاله فلسفه یهودی - هلنی از مجموعه تاریخ فلسفه یهود ، بن سیرا را از قدیمی ترین فیلسوفان یهود و اندیشه او را نزدیک به آموزه های رواقیون می داند .^۳

فیلون اسکندرانی (۲۰ ق م تا ۵۰ م) ، هر چند که یهودی پایبند به مذهب و یکتا پرستی بود و حتی به نمایندگی از مردم خود از اسکندریه به رم رفت تا امپراتور دیوانه کالیگولا را از دستور تعظیم یهودیان به مجسمه کالیگولا در نیایشگاه های حد-ای یکتا پشیمان کند ، اما یک فیلسوف هلنی به شمار می رفت .^۴ دو تفکر یونانی و یهودی در وجود فیلون به آشتی رسیده بودند .

فیلون دنباله کار اریستو بولوس را گرفت و در کتابی به نام زبان تمثیلی تورات به تفسیر تمثیلی کتاب مقدس پرداخت و کتاب دیگری به نام پرسش و پاسخ پیرامون کتاب آفرینش و خروج نوشت .

دیوید وینستون در تاریخ فلسفه یهود فیلون را پیرو مکتب رواقیون فلسفه یونان در زمینه تفسیر تمثیلی می‌داند . تمثیل گرایی یونانی در قرن ششم پیش از میلاد با نوشته‌های دیوژن یونانی آغاز شد . دیوژن کوشیده بود که از هومر در برابر مخالفانش دفاع کند و جنگ‌های حد-ایان هومر را چونان آشتی ناپذیری عناصر متضادی چون

پیشینه‌ای دیگر برای مهر منوتیک و تأویل متن

نوشته : شیرین دخت دقیقیان

اریستو بولوس ، فیلسوف قرن دوم قبل از میلاد، از خانواده کاهنان برخاست و تفسیر فلسفی از تورات را پایه گذاشت . هدف او نشان دادن همسویی کتاب مقدس با حقایق فلسفی بود و به این ترتیب به نوعی نیز او را می توان پایه گذار علم کلام دانست . او تأکید داشت که باید از تصاویر انسان واره حد-ا در کتاب مقدس برداشت استعاری کرد . برای نمونه دست حد-ا یعنی قدرت الهی . ایستادن حد-ا به معنای پا بر جایی وثبات در آفرینش جهان . استراحت حد-ا در روز هفتم نه به معنای پایان یافتن کار الهی ، بلکه به معنای دادن نظمی همیشگی به امور و کارش روزه به معنای سلسله مراتب ساختار جهان . اریستو بولوس بر آن بود که باید در خواندن متون مقدس سوئه تمثیلی و نه اسطوره های آن مورد توجه قرار گیرد !

عیسی بن سیرا (۱۸۰ ق م) از جمله متألهان یهود بود که به فلسفه توجه خاص داشت . برخی او را از مخالفان فرهنگ هلنی می‌دانند ، اما چالش او را باید تنها در برابر سویه های شرک و بت پرستی یونانیان دانست . از جمله پژوهشگرانی که به وجود خطوط فلسفه یونان در آموزه های بن سیرا توجه کرده اند ، جانائان گلد شتاین است . او در کتاب سامی ها ، ایرانیان و یونانیان ، عیسی بن سیرا را دارای گرایش های

پیشینه فلسفی هرمنوتیک در تاریخ اندیشه از دریچه های گوناگون بررسی شده است . یکی از زمینه های شکل گیری دیدگاه تأویل متن و هرمنوتیک (دانش یافتن معنی های گوناگون از یک متن) که پیرامون آن کمتر گفته می شود ، عرفان و الهیات یهود است . در میان یهودیان نگرش باطنی به تأویل متون مقدس از دو قرن پیش از میلاد با فیلسوفی به نام اریستو بولوس آغاز می شود . فیلسوف همزمان او بن سیرا نیز در این باره کنکاش می کند . فیلون اسکندرانی آن را دنبال و سپس نویسندگان تلمود تدوینش می کنند . الهیات یهود تا ابن میمون آن را به دیده شیوه عمیق برخورد با متون مقدس می نگرد و سرانجام در عرفان قبلا که از قرن دهم میلادی به بعد شکل می گیرد و در قرن شانزدهم به اوج نماد پردازی و هرمنوتیک می رسد ، شاهد قوام یافتن نظریه تأویل متن هستیم و ما در این مجال ، سیر یاد شده را نگاهی می افکنیم .

دوره هلنی اندیشه یهود را می توان دوران قوام یافتن فلسفه یهود دانست (از ۳۳۱ ق م) در این دوران دیدگاه های افلاطون و نگرش نو افلاطونی (برداشت یکتاپرستانه از بعضی مفاهیم فلسفه افلاطون) جای خود را در اندیشه آنان باز کرد .

خشک و تر، داغ و یخ و سبک و سنگین تفسیر کند.

فیلون از تمثیل گرایان قرن دوم و اول پیش از میلاد، از جمله **کراتس مالوس** نیز تأثیر گرفته بود ولی فیلون به تمثیل گرایی ابعاد نوینی بخشید. دیوید ونیستون می‌نویسد:

“ باید گفت که تمثیل گرایی رواقی و نو افلاطونی در بردارندهٔ شناخت مراحل مختلف تأویل نبودند ولی فیلون نخستین نویسنده‌ای است که می‌کوشد اعتبار سطوح برداشت ادبی و تمثیلی از اثر را در کنار یکدیگر حفظ کند.^۵ برداشت فلسفی فیلون از سفر پیدایش، آفرینش را همزمان و مراحل آن در سفر پیدایش را به معنای نظم منطقی طراحی حد-ا می‌داند، فیلون دیدگاه‌های افلاطون از جمله مثل را با همان اصطلاح‌های افلاطونی وارد اندیشهٔ یهود کرد. بنا به دیدگاه او حد-ا ابتدا نقشهٔ جهانی را که می‌خواست مجسم کرد و سپس از روی آن جهانی ساخت که به کمک عقل یا **لوگوس** قابل ادراک بود، سپس جهانی دیگر که با حواس پنج گانه به ادراک حسی در می‌آید.

فیلون روح انسان را بخشی از لوگوس و بنابراین نامی را می‌داند. جسم روح به بند کشیده و با مرگ جسم، روح به زندگی خاص خود باز می‌گردد. سکونت روح در جسم گونه‌ای تبعید است. فیلون ارتباط مستقیم عرفانی با حد-ا را پیش می‌کشد و دو گونه شناخت از حد-ا را متمایز می‌کند. گونهٔ نخست شناخت افرادی که حد-ا را باید حتماً به استناد کارهایش بشناسند و گونهٔ دوم دوستان واقعی و پرستندگان حقیقی حد-ا. فیلون دربارهٔ آنان می‌گفت: “ آنها او را از روی خودش می‌فهمند و بدون دخالت استناد عقلانی. همان گونه که آفتاب را می‌شناسند.”^۶

فیلون بنیادهای نظری عرفان را پایه‌ریزی می‌کند. دکتر جعفری لنگرودی در کتاب **تاریخ معتزله فیلون** را پیش

کسوت علم کلام برای تمامی مذاهب الهی می‌داند.^۷

همزمان با این رویکردهای فلسفی، الهیات یهود نیز به راه تفسیر متون مقدس رفت. **فریسیان** که خردگرایان هلنی یهود در عرصهٔ الهیات به‌شمار می‌روند، این راه را پی گرفتند. واژهٔ فریسی تلفظ یونانی واژهٔ عبری **پروشیم** است، **پروشا** به معنای تفسیر و پروشیم به معنای تفسیرگرایان. سنت فریسیان از دو قرن پیش از میلاد زمینه‌های شکل‌گیری کتاب **تلمود** را فراهم کرد.

تلمود گذشته از قوانین، آیین‌ها و بازتاب باورهای زمانه و به ویژه پیشا علم‌های روزگار خود، دارای سؤیه الهیات و فلسفه نیز بود.

شیوهٔ نگارش مباحث تلمودی، بر اساس جدل فلسفی و کلامی میان روحانیون دارای دیدگاه‌های گوناگون استوار بود. در زمینهٔ تأویل متن در میان این روحانیون دو خط فکری اصلی وجود داشت. از سویی مکتب **ربی آکیوا** و از سوی دیگر مکتب **ربی ایشمائل**. ربی ایشمائل بر این باور بود که تورات با مفاهیم زبان آدمیان نوشته شده‌است. اصول عام آن در کوه سینا گفته شده ولی جزئیاتش در خیمهٔ عهد نازل گشته‌است. بنا به دیدگاه ربی ایشمائل هیچ یک از آیه‌های تورات را نمی‌توان با معنایی جز آن چه واژگان در اختیار ما قرار می‌دهند، تفسیر کرد و ربی آکیوا را به دلیل تفسیر باطنی متون مقدس سرزنش می‌نمود.^۸

دیدگاه ربی آکیوا بر این اساسی استوار بود که کلام حد-ا قابل مقایسه با یک متن انسانی نیست. بنابراین هر یک از واژگان و حتی هر یک از حروفش باید کارکردی ویژه داشته باشند. او معتقد به سطوح معنا و تأویل از سطحی به سطوح ژرف‌تر بود. نظریهٔ چهار سطح معنا که بیشتر منابع تاریخ هرمنوتیک از جمله **اثر گشوده** نوشتهٔ امبرتواکو، به اگوستین قدیس نسبت

می‌دهند، در واقع به قرن اول میلادی و ربی آکیوا (ربی عقیوا) باز می‌گردد.^۹

دیوید نوواک بر آن است که گرایش نیرومند در تلمود، تأویل دستورهای حد-ا را در درجهٔ دوم اهمیت نسبت به متن صریح خود دستورات قرار می‌دهد زیرا عقل بشری نمی‌تواند به خرد الهی برسد. در چنین سطحی ممکن است خرد انسانی دچار محدودیت جزم‌گرایی شود و ماهیتی ضد فلسفی پیدا کند اما تأویل متن در دستگاه فکری ربی آکیوا دارای سؤیهٔ فلسفی است. بنابه دیدگاه ربی آکیوا در اصل واژه‌های مقدس باید بیشتر مانند داده‌های رمزی (DATA) تلقی شوند تا اوامری نوشته شده (DICTA) زیرا کتاب آسمانی به مفاهیم زبان انسان سخن نمی‌گوید و واژه‌های آن را باید همان‌گونه نگاه کرد که موجودات طبیعت را. موجودات طبیعت تنها می‌توانند توسط نظریه‌های انسانی تشریح شوند که همواره دربارهٔ آنان است و نه واری آنها. اما در مورد واژه‌ها و حروف کتاب مقدس فرق می‌کند.

دیوید نوواک هستی‌شناسی تورات نزد ربی آکیوا را نزدیک‌تر به دستگاه فلسفی افلاطون می‌داند که میان خرد نظری و عملی رابطه‌ای دو سویه قایل است و مکتب مقابل او یعنی ربی ایشمائل را به یادآورندهٔ تحلیل زبان در فلسفهٔ تحلیلی انگلستان و امریکا و دیدگاه‌های ویتگنشتاین.

سیاق تلمودی تفکر، خود گشودگی بسیار به تأویل‌های گوناگون دارد. از میان فیلسوفان معاصر **ایمانوئل لویناس** در کتاب **چهار گفتار تلمودی** بر چهار نمونه از تفسیرهای تلمود، تفسیر فلسفی مدرن ارائه داده است.

از جمله بر قواعد تلمودی پیرامون تشکیل محکمهٔ قضات **سنهددرین** و دلالت‌های فلسفی و نمادین آن و نیز مقاله‌ای پیرامون تفکیک حق انسان از حق حد-ا در کردارهای آدمی و به ویژه در روزه

بزرگ و روز بخشایش گناهان.^{۱۱}

دیدگاه تلمودی زیر تأثیر ربی اکیوا و شاگردانش واژه‌ها را **یتوئیم** کاشته شده می‌داند. بر اساس این تشبیه، واژه‌های تورات درست مانند هر چیز کاشته شده‌ای بارور و تکثیر می‌شوند اما نه به این معنا که متن اصلی افزایش یابد.

بلکه منظور آن است که واژه‌های تورات خردانگیزند و آدمی را وامی‌دارند که پیایی تأویل‌های جدید و قانع‌کننده‌ای از آنها ارائه دهد.

نا گفته نماند که ربی اکیوا از عارفان بزرگ نیز به‌شمار می‌آید. او در شرح مراحل جذب و صعود عرفانی مطالب مهمی نوشته‌است. از جمله سیر وسلوک در افلاک و نام‌های خاص حد-اوند و فرشتگان که باید در دروازه هر فلک به‌زبان آورد.^{۱۲} ربی اکیوا پس از دستور رومیان پیرامون سجده به‌بت‌ها و حد-ایان ژوپتر و زئوس و لغو همه آیین‌های یکتاپرستی، با آنان به‌مبارزه پرداخت و رهبری قیام **برکوخبا** را (قرن دوم میلادی) به عهده گرفت. سرانجام در هشتاد سالگی، رومیان پیش روی همگان بدن او را شانه‌های آهنین داغ کشیدند و در آتش سوزاندند و او تا نفس داشت، ذکر حد-ا می‌گفت.^{۱۳}

پس از دوره تلمودی (۲۰۰ تا ۵۰۰ پس از میلاد) بحث پیرامون تأویل متون مقدس در محافل تلمود بابلی (۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پس از میلاد) ادامه داشت. در قرن دوازدهم میلادی **موسی بن میمون** (هارامبام) آن را در قالب تفسیر فلسفی تورات به‌راهی جدید کشاند. ابن میمون کتاب **دلالت الحائرین** را به‌زبان عربی و خط عبری نوشت. این کتاب آن‌گونه که از نامش پیداست، راهنمای گمگشتگان در وادی فلسفه است. او در مقدمه کتاب می‌نویسد که مخاطبانانش کسانی هستند که با فلسفه، حکمت و دانش‌های نظری آشنایی یافته‌اند و با این رویکرد چون به‌تورات می‌رسند، در برابر رمزها، اشاره‌ها و

ابهام‌ها به‌وادی سرگردانی فرو می‌غلتنند. ابن میمون در **دلالت الحائرین** کتاب مقدس را بر اساس موازین خردگرایی و رویکردهای ناب فلسفی تفسیر می‌کند.^{۱۴}

هاوارد کرایزل در مقاله **موشه مایمونیدز از مجموعه تاریخ فلسفه یهود** پیرامون سبک نگارش ابن میمون می‌نویسد: «مایمونیدز درپیش درآمد راهنمای گمگشتگان خاطر نشان می‌کند که او بسیاری از دیدگاه‌های خود را آشکارا بیان نمی‌کند. او به برخی فنون اشاره دارد که برای پنهان کردن این دیدگاه‌ها از همگان به استثنای خوانندگان فلسفه‌دان به‌کار می‌برد... او به خوانندگانش اطمینان می‌دهد که تک‌تک واژگان دلالت الحائرین به‌دقت گزینش شده‌اند و هر تناقضی در آن از قصد کاشته شده‌است. مایمونیدز با این روش موفق به‌چیرگی بردشواری و شکافت حقایق طبیعی و مابعدالطبیعی شده‌است بی‌آن که اصل تلمودی پنهان کردن آنان از نااهلان را زیر پا بگذارد.»^{۱۵}

به‌این ترتیب تفسیر ابن میمون نیز خود گشوده به تأویل‌های گوناگون است. یکی از نمونه‌های تفسیر فلسفی ابن میمون از کتاب مقدس، تفسیر او از **کتاب ایوب** است. ابن میمون پنج شخصیت داستان یعنی ایوب پیامبر و چهار دوستی که پس از نزول بلاها بر ایوب به دیدارش می‌شتابند، نماینده پنج تفکر فلسفی پیرامون خیر و شر و مشیت الهی می‌داند. خود ایوب فلسفه‌ای شبیه به فلسفه ارسطو ارائه می‌دهد. **الیفاز تیمانی** دیدگاه سنتی مذهب یهود دارد و **بلد شوحی** دیدگاهی مشابه معتزله مسلمان و **صوفر نعماتی** شبیه به‌اشاعره. سپس فرد جوانتر که **الیهو** نام دارد، برداشت ابن میمون از تورات را پیش می‌کشد.

با ابن میمون علم کلام یهود به‌اوج خود رسید. به‌ظاهر ناگفته‌ای باقی نمانده بعد ولی راه‌های بی‌پایان اندیشه انسانی همچنان

امتداد داشت.

از قرن دهم میلادی به‌بعد به‌تدریج رشته کار به‌دست عارفان افتاد. (حوالی قرن سوم هجری) آن‌گونه که یکی از بنیانگذاران مکتب عرفان قبلا به‌نام **موشه دولئون** (قرن دوازدهم) می‌گفت: فلاسفه کارشان آن‌جا تمام می‌شود که ما آغاز می‌کنیم.

نه تنها نظریه بیان مکتب قبلا یکسره باطنی - حروفی و به‌تمام معنا هرمنوتیک است، بلکه همچنین شیوه بیان دیدگاه‌های آنان است. البته نمادگرایی یکی از ویژگی‌های نظریه بیان عرفانی در تمام مذاهب است. جریانی که از انبیاء به ویژه یسعیا نبی، حبقوق نبی و ارمیا نبی آغاز شد، به پاکسازی مفهوم حد-ا از هر گونه نماد انجامید.^{۱۶} این جریان در الهیات یهود منجر به‌زدودن همه مفاهیم اسطوره‌ای شد. **گرشوم شولم** فیلسوف معاصر آلمانی و پژوهشگر قبلا در رساله **قبلا و اسطوره** مکتب قبلا را احیاگر اسطوره‌ها و نمادها پس از دوران طولانی می‌داند، زیرا الهیات مفاهیم را بس سترون و غیر جذاب برای توده‌های مردم کرده بود.^{۱۷}

به کارگیری نمادها از سوی عارفان، پیرو قانونمندی‌های ویژه تاریخ ادیان و مرزهای سازش و چالش میان عارفان و اقتدار مذهبی یا مذهب سنتی است. **گرشوم شولم** در رساله **اقتدار مذهبی و عرفان** این موضوع را بررسی کرده‌است. عارف ابتدا می‌کوشد که تجربه‌های خود را در قالب نمادهایی که سنت در اختیارش می‌گذارد، بیان کند. نمادهایی کهن برای مفاهیمی نوین استفاده می‌شوند. لحظه حساس رابطه عارفان با مذهب، لحظه برخورد او با نوشته‌های مقدس است. شولم در رساله **اقتدار مذهبی و عرفان** می‌نویسد: نتیجه برخورد عارفان با نوشته‌های مقدس سنت آنان به‌طور

محبوب هر آن از دریچه‌ای سرک می‌کشد و خود را به او نشان می‌دهد. معنایی پدیدار شده در دریچه‌های گوناگون و بازی بی‌نهایت حضور و غیاب معنا.

در مکتب قبلا وقتی به نظریه تکوین تورات در آفرینش می‌رسیم، آن را از اساس یک نظریه باطنی و رمزی می‌یابیم.

قبلا تورات را نام عرفانی حد-ا می‌داند،

نامی عظیم. بر این اساس، کتاب مقدس مجموعه‌ای از نام‌های مقدس حد-اوند است که در نهایت نام بزرگ حد-ا را تشکیل می‌دهند. نیروی الهی در حروف خود را آشکار ساخته‌است و این حروف نام حد-ا را می‌سازند. ساختار آن بر روی نام ناگفتنی چهار حرفی (ی ه و ه) استوار است، بنابراین چون نام حد-ا تار و پود کتاب آسمانی را تشکیل می‌دهد باید چنانچه ارگانیسمی زنده تلقی شود. همان‌گونه که انسان اندام‌های گوناگون با کارکردهای متفاوت دارد، تورات نیز چنین است و همه اندام‌ها بر اساس انگاره واحدی عمل می‌کنند و هر واژه در هماهنگی با کلیت آن است. بخش‌هایی از آن روایتی

هستند، بخش‌هایی قانون و دستور، شعر و سرشماری، اما پس همه این شیوه‌های گوناگون بیانی، وحدت عرفانی نام عظیم حد-ا نهفته است. پیامد این نگرش قبلائی آن است که هر مرحله از آفرینش، یک تأویل از تورات را به همراه دارد. هر سطح معنایی برای ظرفیت درک گروهی از مخاطبان قابل دسترس است. پیروان قبلا

اریژن (متألهان مسیحی قرن دوم میلادی) در تفسیر خود از مزامیر می‌گوید که یک دانشمند یهودی، احتمالاً از اعضای آکادمی ربی‌های سزاریا به‌او گفته‌است که نوشته‌های مقدس به خانه بزرگی شبیه هستند که اتاق‌های بسیار دارند. برای هر اتاق یک کلید هست ولی نه کلید واقعی آن.



کلید همه اتاق‌ها با هم عوض شده‌اند و باید (که کاری عظیم و دشوار است) کلیدهای واقعی را که قادر به بازکردن درها هستند، بیابیم. ۱۸

در کتاب زوهر (روشنایی)، کتاب عرفانی مکتب قبلا، معنای متن مقدس به‌محبوبی تشبیه شده که در قصری با پنجره‌های بی‌شمار به سر می‌برد. عاشق او به شوق پدیدار محبوب به سوی قصر می‌آید و

خلاصه چنین است: بازیابی متون مقدس و کشف ابعاد جدیدی در آن. به‌بیان دیگر متن مقدس شاکله خود را از دست می‌دهد و زیر تأثیر عرفان شکل دیگری به خود می‌گیرد. در اینجا مسئله معنا مرکزیت می‌یابد. عارف متن مقدس را دیگرگون می‌کند و لحظه تعیین‌کننده این مسخ آن جاست که کلام وحی، کلام روشن و

جدی‌ای که نمی‌تواند دو پهلوی غیر قابل فهم باشد اینک به گونه‌ای نامحدود از معنا لبریز شده‌است. گفتاری که اقتدار برتر ارائه می‌دهد، کشف و گشوده می‌شود و با تجربه عرفانی رویاروی می‌گردد. این گفتار راه را برای شناخت درونی پایان ناپذیری باز می‌کند. شناختی که از بستر آن همواره دلالت‌های ممکن نوینی سر برمی‌آورند... گفتار حد-ا بی‌تردید پایان ناپذیر است یا به‌بیان دیگر گفتار مطلق فی‌النفسه بدون دلالت ولی آستن دلالت است. گفتار حد-ا در سطوح بی‌پایان معناریخته می‌شود که از دریچه نگاه انسان در آن فرم‌های مشخص و معنادار پدیدار

می‌شود به‌این ترتیب با خصلت اساسی کلید دار بودن تفسیر عرفانی روبه‌رو می‌شویم. مانند کلیدی که درهای وحی را می‌گشاید. وحی جدیدی که عارف دریافت کرده‌است، نیز به‌این صورت آشکار می‌شود. با آن که خود کلید ممکن است گم شود، اما میل بی‌پایان به‌یافتن آن همچنان باقی می‌ماند...

شرح داده است. او بر آن بود که دو فرمان اول به تمامی وحی نشدند. تمام آن چه وحی شد و بنی اسرائیل شنیدند چیزی نبود جز حرف **آلف** در واژه **آنوخی** (من) که فرمان نخست با آن آغاز می‌شود، «من هستم حد-ای خالق تو». این حرف از دیدگاه زبان شناسی قبلا حرفی کلیدی است که هر صدای قابل بیانی از آن تولید می‌شود و ریشه روحانی تمامی حروف دیگر است. حروف دیگر در ذات **آلف** مستتر هستند و عناصر زبان بشر از آن ریشه می‌گیرند.

«شنیدن آلف، دقیقاً به معنای نشنیدن هیچ و نماینده گذار به سوی هر زبان قابل فهمی است و شک نمی‌توان گفت که در یک معنای خاص با خصلتی کاملاً مشخص بیان می‌شوند».^{۲۲}

این آلف هیبت‌انگیز عرفانی به ویژه یادآور دیدگاه‌های معاصر نظریه ادبی و پسا ساختگرایی است. **رولان بارت** در نقد و حقیقت نظریه مشابهی را در مورد اثر ادبی ارائه می‌دهد:

«باری اگر به راستی اثر ادبی به سبب ساختار خود معنای چندگانه می‌یابد، پس باید دو سخن مختلف را در خود جای بدهد.

از سویی می‌توان در اثر ادبی یا تمام معنای نهفته را یافت و یا آن معنای تهی‌ای را که در برگیرنده همه آنهاست».^{۲۳}

نظریه متافیزیک حضور **ژاکساردیدا** و دیدگاه **رومن یا کوبسن** پیرامون ابهام چونان ذات اساسی نوشتار و نیز نظریه اثر **گشوده** امبرتواکو را نیز باید در همین زمینه بررسی کرد.

دنیایی سراسر روشن، بی‌شک آخر دنیاست. همه جست و خیزهای زبان و بازی بی‌انتها در سایه روشن‌های معنا به پویه‌های اندیشه انسانی میدان می‌دهند. پویه‌ای به دیرینگی بشر برای گشودن رازها. *اردیبهشت ۱۳۷۷*

گرفته است. بر این اساس تورات جنبش ربّانی ذات نامتناهی در درون خویش و از آن جدا ناشدنی است: دویست و سی و یک راه ورودی دارد که این عدد ناشی از انواع ترکیب‌های ممکن میان بیست و دو حرف زبان عبری است که ساختار بنای اندیشه ا-لهی بر آن استوار شده است. قبلا بافت کتاب مقدس را از جنس چهار نام حد-ا که دارای معادل‌های عددی ۴۵ و ۵۲ و ۷۲ و ۶۳ است می‌داند. بافت حاصل از این چهار نام و شماره رمزی که تورات علوی یا مُثلی (موجود در کیهان) را تشکیل می‌دهد، دربر دارنده و قادر به آشکارسازی همه آن چیزی است که کتاب مقدس می‌تواند ارزانی دارد. این پوشش پس از بافته شدن به دولایه تبدیل شد. نیمی از آن خروج کرد و زیر نیم دیگر پنهان شد. نام‌های ۴۵ و ۵۲ زیر نام‌های ۷۲ و ۶۳ قرار گرفتند و در نتیجه آخرین حرف الفبای عبری یعنی **یود** در نام ۶۳ تک افتاد. این حرف یود وظیفه انتقال نور از ذات نامتناهی در جریان نور آفرینش را به عهده گرفت و دائماً از لایه‌ای به لایه دیگر نزول می‌کند و قلم آفرینش به شمار می‌رود.^{۲۴}

نظریه زبان شناسی قبلا در برداشت از وحی به اوج خود می‌رسد. بنابه تلمود و تفسیرهای ابن میمون تنها دو فرمان ا-لهی در کوه سینا با صدای مستقیم ا-لهی شنیده شد. دو فرمان: «من هستم حد-ای خالق تو» و «نباید حد-ای دیگری را بپرستی». ولی هیبت توانفرسای این تجربه برای مردم قابل تحمل نبود. نتوانستند صدای ا-لهی را تاب بیاورند پس به دامان حضرت موسی (ع) آویختند تا چونان واسطه‌ای فرمان‌های دیگر را دریافت کند. تنها او می‌توانست این صدا را تاب بیاورد و سپس با صدای انسانی خود تکرار کند.

گروشوم شولم در **اقتدار مذهبی و عرفان** دیدگاه یکی از نظریه پردازان و روحانیون قبلائی به نام **ریسی مندل توروم دوریمانوف** (وفات در ۱۸۱۴) را

هفتاد سطح برای تورات قائلند. و بنیاد این دیدگاه آنان به نظریه چهارگونه تأویل ربی اکیوا باز می‌گردد: تأویل لفظی، تمثیلی، باطنی و عرفانی. این چهار شیوه تنها پایه و زمینه‌ای برای بی‌شمار روش خواندن فردی هستند. آنان بر این باور بودند که به تعداد افرادی که پای کوه سینا فرمان حد-ا را دریافت کردند، انواع خواندن وجود دارد و هر کس باریافتی منحصر به فرد از آن سود می‌جوید. برخی این تعداد را شش هزار می‌دانند.

سطوح تأویل از سطح به عمق گرایش دارند: تأویل لفظی، محتوای تاریخی و قوانین تورات را در بر دارد. تأویل باطنی، معانی اخلاقی و تأویل تمثیلی، حقایق فلسفی را آشکار می‌کند. اما تأویل عرفانی - قبلائی واژه‌های مقدس را وابسته به رویدادهای کیهانی دنیای سفیراها می‌داند. سفیراها به معنای دنیاهای دهگانه صادر شده از ذات نامتناهی در نظام آفرینش شناسی قبلا هستند. تنها با این نگرش رابطه پنهان حد-ا و انسان در کتاب مقدس آشکار می‌شود.

پیامد این روند نمادین در اندیشه‌های قبلائی، پرسش دیگری است: تورات در جهان آینده چه جلوه‌ای خواهد داشت؟ پاسخ چنین است که در آن هنگام پوشش آن کنار خواهد رفت و معانی جدید روحانی آشکار خواهد شد. ترکیب‌های واژگانی نوین پدیدار خواهد شد که به محتوایی یکسره نوین می‌انجامد.

یکی از نظریه‌های جسورانه قبلا، این است که پیش از خلقت جهان، تمامی تورات با آتش سیاه بر روی آتش سفید نوشته شد. آتش سفید متن حقیقی است که برای حواس بشر نادیدنی باقی ماند و هم اکنون در بخش‌های سفید مجلد‌های مقدس پنهان است تا روزی که آشکار شود.^{۲۵}

تئوری زبان شناسی قبلا در قرن بیستم مورد توجه فیلسوفان و زبان شناسان قرار

پی نوشت :

پیرامون بسیاری از مواردی که در متن باستاناب و تنها برای حفظ پیوستگی های تاریخی و فلسفی آمده اند ، سخن بسیار است . اما برای خدشه دار نشدن موضوع اصلی برخی آنان به پی نوشت انتقال یافته اند .

- 1- David Winston . Hellenistic Jewish Philosophy . History Of Jewish Philosophy . Routledge , 1997 P49,50.
- 2- Jonathan A. Goldstein . Semites , Iranians , Greeks . Scholars Press . Atlanta Georgia 1990 .

بن سیرا از جمله متفکران دنیای باستان است که به نشانه شناسی خواب توجه کرده است .

- 3- David Winston . Hellenistic Jewish Philosophy p.41

۴- یوسفوس فلاویوس تاریخ نگار قرن اول میلادی زندگی و آثار فیلون به ویژه رویداد سفر او به رم و دربار کالیگولا را در کتاب روزگار باستان یهودیان ذکر کرده است . برای دانستنی های بیشتر نگاه کنید به :

- * Works Of Josephus . Antiquities Of The Jews . Hendrickson . 1995 . P493 .

- 5- David Winston . Hellenistic ... 51
- ۶- این جمله از فیلون یادآور شعر مولوی است : آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب.

۷- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی . تاریخ معتزله فلسفه و فرهنگ اسلام . نشر گنج دانش ۱۳۶۸ ص ۸۷

- 8- David Novak . The Talmud As A Source For Philosophical Reflection . Routledge 1997 . P66-68

امبرتو اکو نویسنده و پژوهشگر معاصر ایتالیایی در کتاب اثر گشوده ، تئوری چهار گونه تأویل از متن را به سنت پل ، سنت ژروم و آگوستین در قرون وسطی نسبت می دهد . نگاه کنید به :

- * Umberto Eco . Loeuvre Ouverte . Edition Du Seuil . 1964 . p19
- 10- David Novak . The Talmud . . .
 - 11- Emmanuel Leviens . Quatre Lectures Talmudiques . Minuit 1968 . P155
 - 12- Judaica . Kabbalah . P503

۱۳- ربی اکیوا (ربی عقیوا) در جوانی چوپان مرد ثروتمندی بود . دختر آن مرد شیفته هوش این چوپان بی سواد و علاقمند به بحث های فلسفی با او بود . سرانجام ربی اکیوا برای آن که بتواند با آن دختر ازدواج کند از چوپانی دست کشید و به تحصیل پرداخت . چند سال بعد به صورت دانشمندی محترم به آن دیار برگشت و با محبوب خود ازدواج کرد . درباره او گفته اند که با وجود مقام علمی بالا ، هیزم شکنی می کرده است . وقتی که رومیان او را جلو

چشم همگان شکنجه می کردند ، شاگردانش به او خواهش کردند که دهان خود را بگشاید تا آتش به دهانش برود و زودتر بمیرد . اماربی اکیوا از میان آتش به شاگردانش گفت که این کار دخالت در کار خدا و زمان گرفتن جان آدمی به مشیت اوست .

۱۴- در این مورد نگاه کنید به :

• دائرة المعارف بزرگ اسلامی . زیر نظر کاظم

موسوی بجنوردی . جلد پنجم . چاپ اول ۱۳۷۲

- 15- Howard Kreisel . Moses Maimonides . History Of Jewish Philosophy . Routledge . 1977 p250

۱۶- پس خدا را به که مانند می کنید و کدام شبیه را با او برابر می توانید کرد ؟ یشعیا نبی .

جریان نماد زدایی از مفهوم خدا تنها یک جریان نظری نبود بلکه به عرصه عمل نیز کشانده شد . یشعیا نبی همراه پیروانش به درون معبد سلیمان رفت و همه تصاویر و نقش های اسطوره ای و توتمی بازمانده از فرهنگ های شرک را بیرون ریخت . مار نهوشتان را ذوب کرد ، تصاویر را سوزاند و نقش های حجاری شده در معبد را خراب کرد . مفهوم خدا بی نماد در آموزه های یشعیا نبی به مفهوم خدا بی جهانی همه امت ها و خدا بی صلح تبدیل شد .

- 17- Gershom G . Scholem Kabbale Et Mythe . La Kabbale Et Sa Symbolique Payot . 1975 . P106

- 18- Gershom G. Scholem Lautorite Religieuse Et La Mystique La Kabbale Et Sa Symbolique . Payot 1975 . P20

پیرامون نماگرایی قبایلا همچنین نگاه کنید به مصاحبه های شولم در کتاب :

- * G.G Scholem . On Jews And Judaism In Crisis Schocken Books New York 1976 p.17-19 And P47

- 19- Zohar . Gershom Scholem . Schocken Books 1976 . P89,90

- 20- Judaica . Kabbalah . P623

۲۱- قلم کن فیکون در عرفان اسلامی . درباره

دیدگاه قبایلا پیرامون کتاب مقدس نگاه کنید به

- Gershom Scholem . Le Sens De La Tora Dans La Mystique Jure . La Kabbale Et Sa Symbolique . p105

- 22- Gershom Scholem Lautorite Religieuse Et La Mystique P40 , 41

- 23- Roland Barthes . Gritique Et Verite . Edition Du Seuil . 1964 . euif . 1964 .

گردان فارسی : نقد و حقیقت . رولان بارت . ترجمه

برین دخت دقیقیان . نشر مرکز ۱۳۷۷ .



مراسم دهه فجر در

تهران

روز شنبه ۷۷/۱۱/۲۴ جناب

آقای قربانعلی قندهاری نماینده

محترم مجلس شورای اسلامی در

مراسمی که به مناسبت

گرامیداشت ایام دهه فجر

برگزار گردید در جمع نمازگزاران

کلیمی در محل کنیای ابریشمی

حضور به هم رسانیدند . در این

مراسم پس از استماع بیانات شیوای

جناب آقای قندهاری و سخنرانی

ریس انجمن کلیمیان تهران ، آقای

دکتر منوچهر الیاسی ، نماینده

کلیمیان ایران در مجلس شورای

اسلامی ، ضمن تشکر از جناب

آقای قندهاری و سایر مسؤولین

نظام جمهوری اسلامی به فعالیت

جامعه کلیمیان ایران در جریان

انقلاب و مشارکت در امر دفاع

مقدس و سازندگی کشورمان اشاره

کرده و با درود به روان پاک

بنیانگذار جمهوری اسلامی و سلام

به رهبر معظم انقلاب و ملت

بزرگوار ایران ، برای ملت ایران

آرزوی موفقیت و سربلندی نمودند .

در پایان مراسم حجه الاسلام

قندهاری مورد استقبال فراوان

حاضرین در کنیسا ابریشمی قرار

گرفتند .

مراسم توزیع جوایز کتاب سال

• تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام " از مرحوم دکتر احمد تفضلی از با اهمیت ترین کتبی است که در زمینه تاریخ و ادبیات ایران در سده های پیش از اسلام تحقیق جامع و کاملی را ارائه داده است .

مراسم معرفی برگزیده های " در کتاب سال " که شانزدهمین دوره فعالیت خود را پشت سر گذاشت از با اهمیت ترین وقایع فرهنگی کشور می باشد . در این مراسم که در روز ۱۸ بهمن ماه برگزار شد برگزیدگان " کتاب سال " پس از سخنرانی جناب آقای دکتر خاتمی جوایز خود را از دست ایشان دریافت داشتند ، رئیس جمهوری ضمن بیانات خود در این مراسم از تأثیر تمدن اسلامی بر سایر تمدن های جهان سخن گفتند و به خدمت یهودیان و مسیحیان به تمدن و فرهنگ اسلامی و ایرانی اشاره فرمودند . در این مراسم نمایندگان انجمن کلیمیان تهران نیز شرکت داشتند . برگزیدگان « کتاب سال » به شرح زیر می باشند :

۱- شورای کتاب کودک برای تألیف فرهنگنامه کودکان و نوجوانان .
۲- دکتر محمد حسن لطفی برای ترجمه کتاب پایدا .

۳- حجت الاسلام محمد باقر محمودی برای کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه .

۴- استاد جلال الدین آشتیانی برای تصبیح کتاب شرح فصوص الحکم .

۵- دکتر احمد علوی و دکتر علی آهون برای ترجمه کتاب کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد .

۶- دکتر بهمن صمدی ، دکتر عبدالمجید رضائی و دکتر مصطفی والی زاده برای کتاب طرح های آماری در پژوهش های کشاورزی .

۷- دکتر اسماعیل ذوقی برای ترجمه کتاب بیماری های قابل انتقال بین انسان و حیوان .

۸- دکتر آذرتاش آذرنوش برای ترجمه کتاب موسیقی کبیر .

۹- دکتر احمد تفضلی برای کتاب تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام .

۱۰- دکتر رشید عیوضی برای تصحیح دیوان حافظ .

در این میان کتاب " تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام " از مرحوم دکتر احمد تفضلی از با اهمیت ترین کتبی است که در زمینه تاریخ و ادبیات ایران در سده های پیش از اسلام تحقیق جامع و کاملی را ارائه داده است .

این کتاب مجموعه کاملی است که نویسنده دانشمندان با تبحر علمی و روشی درست و عالمانه و با احاطه و تسلط به منابعی که در اختیار داشته آثار

ادبی پیش از اسلام در ایران را معرفی می کند ، بحث درباره این آثار از دوران ماد شروع شده و به سده های نخستین پس از اسلام منتهی می گردد ، کتاب از یک مقدمه کوتاه و بخش های مختلف ، همچون ادبیات مادی ، ادبیات فارسی باستان ، ادبیات اوستائی ، ادبیات دوره اشکانی ، کتیبه های دوره ساسانی ، ادبیات پهلوی و مانوی و ادبیات زبان های ایرانی میانه شرقی ، تشکیل می شود ، کتاب نامه و اعلام نیز بخش های پایانی کتاب هستند .

احمد تفضلی با نگارش این اثر گام بلندی برداشته است تا فرهنگ و ادبیات کهن و غنی ایران را بهتر بشناساند . در قسمتی از کتاب

در فصل مربوط به کتیبه های دوران ساسانی راجع به دیوار نوشته های شهر دورا اروپوس که شهری باستانی در کنار فرات بود چنین می خوانیم :

• درخت آسوری شعری است که آن را از زمره ادبیات اندرزی می توان شمرده .

در حفريات شهر دورا بر دیوار کنیسه این شهر نوشته هایی به دست آمده است . این نوشته ها را دبیران سپاه ایرانی که از کنیسه دیدار کرده اند ، بر روی دیوارهای نقش دار آن نگاشته اند ، در این نوشته ها آمده است که در فلان تاریخ (ماه و روز و



یادی از بزرگمرد ریاضیات ایران (دکتر محسن هشرودی)

وقتی از بزرگمردی سخن می‌گوئیم، کلام محتوای خود را گم می‌کنند، هیچ نوشته‌ای امانت لازم را برای باز گفتن حتی نام او ندارد. من از

کجای زندگی او، سخن آغاز کنم! از دریایی پر خروش - بی قرار - گسترده - بی سامان که تمثیل عارفانه خود او بود، یا از او به زبان لطافت همه گلها و شبنمها و نسیمها سخن بگویم. مردی در توان بی‌کران اندیشه و علم تا به جایی که جهان او را در یافته بود - یا بهتر بگویم، انسانی که در تارنار رگ او جوش و جلای دوستی آدمیان بود. بالاتر از همه عارفی از خویشتن گریز و فروتن. از راه دور افتادم بنا بود در این مختصر یاد او را با کارهایی از او زنده کنم. هشرودی در ۲۲ دی ۱۲۸۶ شمسی در تبریز به دنیا آمد و در شهریور ۱۳۵۵ شمسی چشم از جهان فرو بست. دوران دبستانی را در اقدسیه و سیروس گذراند و در دارالفنون دبیرستان را تمام کرد. چند سال به دنبال پزشکی رفت، سفری به اروپا کرد و سرانجام در برگشت در دارالمعلمین مرکزی (که بعدها دانشسرای عالی و سپس دانشگاه تربیت معلم نامیده شده) رشته ریاضی را انتخاب کرد. بعد از آن برای بار دوم به اروپا رفت و در سال ۱۳۱۳ لیسانس دوم خود را در رشته ریاضی از دانشکده علوم دانشگاه به دست آورد. پایان نامه او، رساله‌ای بود در زمینه "فضاهای تصویری قائم" بلافاصله به وطن خود برگشت و با عنوان دانشیاری در دانشکده علوم دانشگاه تهران و دانشسرای عالی تدریس را آغاز کرد و بعد از چهار سال، در سال ۱۳۱۹، استاد شد. استاد محسن هشرودی، به جز تدریس کارهای اداری هم از نوع ریاست دانشگاه تبریز و ریاست دانشکده علوم دانشگاه تهران را داشته است. او در کنگره‌های ریاضی بسیاری شرکت کرد و به دعوت آکادمی‌های علوم شوروی و مجارستان، کنگره علمی پاکستان، دانشکده علوم پاریس در این کشورها سخنرانی کرد و برای شرکت در مجامع ریاضی به آمریکا و هلند نیز سفر کرد و در تمام دوران زندگی علمی خود با بسیاری از دانشمندان طراز اول جهان همچون آلبرت (آمریکا)، جواد مقصوداف (شوروی) و غیره مکاتبه داشت. به نقل از یکی از شاگردان او، استاد آن گاه که رفتار چاپلوسانه اشخاص را نسبت به بعضی مقامات مشاهده می‌کرد از کوره در می‌رفت. هیچ گاه دانشجویی را که اشتباه می‌کرد سرزنش نمی‌کرد همواره مشوق بود اگر متوجه می‌شد که دانشجویی در یکی از ادارات دولتی گرفتاری دارد شخصاً به همراهش راه می‌افتاد و از این اداره به آن اداره می‌رفت و مشکلش را رفع می‌کرد گاه که دانشجویانی را از طرف مقامات امنیتی بازداشت می‌کردند برای آزادی آنان شخصاً مراجعه می‌کرد و می‌گفت: "آنچه را آنان گفته‌اند و شما جرم به حساب آورده‌اید من گفته‌ام، من یادشان داده‌ام یا مرا هم بگیرید یا شاگردانم را آزاد کنید".

عشق بزرگ هشرودی، همسر و فرزندانش بودند، و برترین گواه آنکه وقتی فرانک دختر او چشم از جهان فرو بست شعله زندگی و تمنای بودن در هستی پدر فرو مرد و در غم بزرگ خود فرو رفت. نوشته‌هایی که از استاد هشرودی به جای مانده است، به جز مقاله‌های فیراوان می‌توان از کتاب‌های زیر نام برد:

تمرینات ریاضیات مقدماتی - نظریه اعداد - سایه‌ها (مجموعه شعر) دانش و هنر (مجموعه مقالات) - سیر اندیشه بشر - از مکانیک کلاسیک تا مکانیک کوانتیک.

الهام یگانه (دانشجوی رشته ریاضیات)

سال) دبیری به تنهایی یا به اتفاق دبیر دیگر یا افراد دیگر به کنیسه آمده و تصاویر دیوارها را که احتمالاً مرتبط با داستان‌های تورات بوده، دیده است در یکی از دیوار نوشته‌ها آمده است که نماینده‌ای از یهودیان نیز همراه با دبیران به کنیسه رفته است... که این تاریخ احتمالاً در ۲۱۲ ق.م می‌باشد.

همچنین در فصل مربوط به ادبیات پهلوی راجع به منظومه‌ای به نام "درخت آسوری" چنین نگاشته شده است: درخت آسوری منظومه مفاخر آمیزی است میان بز و نخل که به زبان پارسی یا اشکانی سروده شده ولی اکنون به خط پهلوی کتابی در دست است...

درخت آسوری شعری است که آن را از زمره ادبیات اندرزی می‌توان شمرد و نیز در بردارنده فهرست کلمات مرتبط است که هدف آن تقویت حافظه و تعلیم است...

منظومه‌ای شبیه به درخت آسوری به نام قصه میش و رز در ادبیات فارسی به دو تحریر، یکی فارسی یهودی (یعنی گونه‌ای از فارسی که یهودیان آثار خود را، از نظم و نثر، بدان به خط عبری نوشته‌اند) در ۶۱ بیت و دیگر به فارسی در ۴۹ بیت در دست است که هر دو خصوصیات ادبیات شفاهی را دارند.

که این کتاب احتمالاً حدود ۲۰۰۰ سال پیش تألیف شده است.

این کتاب در سال ۱۳۷۶ توسط نشر سخن و... صفحه و به قیمت ۱۹۰۰ تومان در تهران منتشر شده است.

بهناز وفامنصوری

اهمیت کتاب و کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران



علم و دانش امروز محصول تکامل یافته دانش گذشتگان است ولی تنها آن بخش از دانش ماندگار است که به صورت آثار مکتوب درآید. درحقیقت علم به وسیله نگارش هویت و حیات یافته و ماندنی شده است و این آثار در کتابخانه ها جمع آوری و نگهداری شده و قابل دسترسی و دستیابی می باشد. بدون تردید اگر امروز کتابخانه ها را از انسان جدا کنند بهره او از دانش و فرهنگ بسیار ناچیز و کم بهاست.

ما به اهمیت کتابخانه آگاهیم اما با آن بیگانه ایم، بیگانه ایم زیرا چگونگی استفاده از آن را نمی دانیم. بی تردید اگر کتابخانه را بشناسیم و روش استفاده از منابع گردآوری شده در کتابخانه را فراگیریم، قادر خواهیم بود آسان تر جستجو کنیم، بهترین را بیابیم، بهترین را بخوانیم و بهتر بخوانیم و بیشتر بدانیم. نوشتاری که پیش روی شماست در راستای اهداف فوق و جهت آشنایی با کتابخانه ها به طور اعم و کتابخانه ای تخصصی به طور اخص می باشد. در این نوشتار گذری داریم مختصر به کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران که در رده کتابخانه های خاص قرار دارد زیرا این کتابخانه، کتابخانه ای تخصصی برای جامعه محققین و کتابخانه ای عمومی برای جامعه کلیمی است.

کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران در تیرماه ۱۳۷۵ با همت انجمن کلیمیان تهران تأسیس یافت. هدف از تأسیس این کتابخانه گردآوری منابع مختلف در زمینه ادیان به طور اعم و دین یهود به طور اخص، فراهم آوردن خدمات متناسب با نیاز جامعه محقق و پژوهشگر در زمینه ادیان خصوصاً دین یهود و ارائه خدمات اطلاع رسانی سریع و به هنگام از طریق ارتباط با کتابخانه های مختلف بود. در اهداف اولیه این کتابخانه پیش بینی شده بود که نه تنها به محققین و پژوهشگران با ایجاد تسهیلات در حد امکان، بلکه به اقلیت کلیمی نیز خدمات خود را به عنوان کتابخانه ای عمومی ارائه کند و پاسخ گوی نیاز هموطنان عزیز باشد.

در آغاز فعالیت کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران با کتابخانه بنیاد دایره المعارف اسلامی، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، بنیاد لغتنامه دهخدا و بنیاد دانشنامه فارسی همکاری نزدیکی را در زمینه انتخاب و تهیه مواد کتابخانه، آشنایی با کتابخانه های تخصصی دیگر، ایجاد یک دایره پژوهشگر و محقق و مطالعات مقدماتی مربوط به ایجاد سیستم های کامپیوتری شروع نمود. از مهم ترین ثمرات این همکاری آشنایی کتابداران کتابخانه مرکزی کلیمیان با منابع مختلف و راه های ارتباط با این منابع و آشنایی ایشان با نحوه انتخاب و تهیه

مواد کتابخانه و شناخت مجموعه انتشاراتی های مختص ادیان و طرز ارتباط با این گروه خاص بود که موجب دست پیدا کردن هر چه سریع تر به منابع و مواد مورد نیاز کتابخانه مرکزی کلیمیان شد. آنطور که در منابع تاریخی نوشته شده است کتابخانه در فرهنگ یهود و تاریخ یهود از دیر باز وجود داشته که به عنوان نمونه می توان به کتابخانه نهاریا در بین النهرین اشاره نمود. البته بعد از گذشت چندین سده رفته رفته این کتابخانه ها فرم تخصصی تری به خود گرفته و هر سازمان و گروه اجتماعی به طور جداگانه کتابخانه هایی برای بر آوردن نیازهای روزمره خود به وجود آورده اند. ولی کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران، به صورت امروزی خود، برای اولین بار تأسیس یافته است. به این ترتیب کتابخانه مرکزی با حفظ موقعیت کتابخانه های درون سازمانی و درون نهادی کلیمیان ایران سعی نموده است، خود بیشتر به صورت کتابخانه مرکزی، کلیه منابع و مواد مرتبط با دین یهود - چه به زبان فارسی و چه به زبان لاتین - را فراهم آورد.

این نهاد که چندی از عمر خود را نگذرانده است، در حال حاضر همچون نهالی است که باید با دقت و توجهی چشمگیر از آن محافظت نموده و برای هرچه پربارتر شدن آن تلاش و کوششی پیگیر به عمل آید. با امید به شناخت هر چه بهتر علوم اطلاع رسانی در ایران و

بازدید از مراکز اطلاع رسانی و ... ،
بودجه ، تجهیزات و سایر نیازها و ارائه
گزارش کار به انجمن کلیمیان تهران به
منظور نیل رسیدن به اهداف و انجام
وظایف فوق.

فعالیت‌های کتابخانه در بخش‌های
مختلف متمرکز هستند که در پی می‌آید:

۱- بخش سفارشات (انتخاب و تهیه
مواد) .

۲- بخش خدمات فنی
(فهرست‌نویسی) .

۳- بخش مواد دیداری - شنیداری
(سمعی - بصری) .

۴- بخش مرجع .

۵- کارکنان .

۶- مجموعه .

۷- خدمات .

در شماره های آینده گزارش
بخش‌های مختلف کتابخانه به همراه
خدمات هر کدام از این بخش‌ها ، به
اطلاع دوستداران کتاب و کتابخانه
خواهد رسید .

مژگان کرچک زاده

کتابخانه یا دیگر سازمان‌ها و گروه‌های
وابسته به انجمن کلیمیان تهران .

۷- به کارگیری روشهای عملی کتابداری
و اطلاع رسانی و استفاده از نیروی
آموزش‌دیده (تا حد امکان) .

۸- همکاری با محققان و پژوهشگرانی
که در رشته‌های مربوط به ادیان ، فلسفه
و تاریخ یهود ، کار آموزشی و پژوهشی
انجام می‌دهند .

۹- تهیه و پیشنهاد انجام طرح‌های
پژوهشی در زمینه دین و فرهنگ یهود .

۱۰- فراهم آوری امکانات به منظور ایجاد
نظام متمرکز سفارش‌ها ، سازماندهی
مواد، تولید و تکثیر مواد دیداری -
شنیداری به منظور ارائه خدمات به
کتابخانه‌های وابسته و در صورت در
خواست ، سایر کتابخانه‌ها .

۱۱- کامپیوتری کردن خدمات کتابخانه
(برای امکان بازیابی به صورت ۱۲ مورد
بازیابی ، چه به صورت انفرادی و چه به
صورت چند گزینه‌ای ، و بازیابی در کلیه
اطلاعات) و همکاری با شبکه‌های
اطلاع رسانی سایر مؤسسات مربوط تا
حد امکان .

۱۲- رسیدگی به کار کتابخانه‌های وابسته
(مانند کتابخانه‌های مدارس) از طریق
اعمال نظارت بر کار آنها (بیشتر در
جهت انتخاب و تهیه مواد) .

۱۳- تهیه ، گردآوری و تحلیل آمار و
اطلاعات در مورد فعالیت‌های کتابخانه
مرکزی و کتابخانه‌های وابسته .

۱۴- پیش‌بینی کادر مورد نیاز ،
برنامه‌های جنبی کتابخانه (از قبیل
همایش عمومی ، آشنایی با بزرگان ،

تلاش برای آینده‌ای روشن برای ایران
عزیز ، بالا رفتن سطح فرهنگی جامعه
ایران ، استفاده هر چه بهتر از علوم اطلاع
رسانی در جهت بهبود وضعیت اجتماعی
و پیشرفت هر چه بیشتر برای میهن و مرز
و بوم گرامیمان ، ایران .

اهداف و وظایف کتابخانه مرکزی :

۱- گرد آوری ، نگهداری ، سازماندهی
و در دسترس قرار دادن پیشینه‌های مدون
دانش از قبیل کتاب ، نشریات ادواری ،
مواد دیداری - شنیداری (در حد امکان)
و دیسک‌های فشرده برای استفاده عموم
در امور آموزشی و پژوهشی دین یهود .
۲- گردآوری کتابشناسی‌ها ، نمایه
نامه‌ها و چکیده نامه‌ها در زمینه ادیان و
علوم وابسته و استخراج کتابشناسی‌ها ،
نمایه نامه‌ها و چکیده نامه‌ها از مدارک و
منابع فارسی و لاتین و عبری در
زمینه‌های یاد شده .

۳- مبادله مدارک چاپی و غیر چاپی با
مراکز علمی و فرهنگی و مؤسسات
آموزشی و پژوهشی داخلی و خارجی .

۴- وجین کتاب‌های قدیمی و کم مراجعه
و در صورت نیاز انتقال آنها به سایر
کتابخانه‌های تابعه در تهران و یا
شهرستان‌ها .

۵- همکاری نزدیک و صمیمانه با
مؤسسات و مجامع ملی و بین‌المللی در
زمینه گردآوری و سازماندهی مواد و تهیه
منابع و ابزار اطلاعاتی کامپیوتری .

۶- نگهداری تجهیزات ، وسایل و مواد
دیداری - شنیداری و تولید و تکثیر مواد
دیداری - شنیداری از مواد موجود در
کتابخانه و یا برنامه‌های ارائه شده در

مرکز کامپیوتر

انجمن کلیمیان تهران

ضمن عرض تبریک سال نو شمسی و
نیز موعد نیسان ، عید آزادی به اطلاع
شما همکیشان عزیز می‌رساند که این
مرکز در زمینه آموزش علوم مختلف
کامپیوتر در خدمت شما عزیزان
می‌باشد.

نشانی : خیابان جمهوری - خیابان شیخ
هادی - خیابان هاتف - پلاک ۶۰ - طبقه
همکف .
تلفن ۴۷۰۴۲۴۷

عبری بیاموزیم

از این رو بر آن شدیم با توجه به نیازی که قشر پژوهشگر و جامعه کلیمی به یادگیری این زبان دارند، سلسله درس‌هایی را از شماره‌های آتی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهیم داد.

ما ابتدا در نظر داشتیم تلفظ کلمات عبری را با حروف معرب فارسی بنویسیم، اما اشکالات و محدودیت‌هایی که در نمایاندن صحیح حرکات در زبان فارسی موجود است و توصیه استاد گرامی شادروان سلیمان حمیم موجب شد که در این مورد از الفبای لاتین استفاده شود.

الفبای زبان عبری دارای ۲۲ حرف است که تعدادی از این حروف با صدا و تعدادی دیگر بی صدا می‌باشد. در ابتدا طرز استفاده از حرکات و حروف مخصوص لاتین و معادل‌های فارسی و عبری آن را ارایه می‌دهیم.

توجهی پیدا کرده، امکان خواهد یافت. این نیاز به دانستن زبان دوم بیای محققین در ادیان الهی که همواره مشتاق به مطالعه کتب مذهبی به زبان خود کتب می‌باشند، از اهمیت خاصی برخوردار است.

همانطور که می‌دانید زبان عبری از گروه زبان‌های سامی و یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های دنیاست که هنوز متکلمینی دارد. از آن جهت که این زبان، زبان قدیمی‌ترین کتاب تاریخ - تورات (کتاب آسمانی یهودیان) - است، یادگیری این زبان برای محققین در تاریخ و فلسفه ادیان امری اجتناب ناپذیر می‌نماید ولی این گروه از پژوهشگران برای یادگیری این زبان منابعی به زبان فارسی که امر آموزش عبری را برعهده داشته‌باشند، یا پیدا نمی‌کنند و یا به سختی به آن دستیابی پیدا می‌کنند.

در دنیای امروز که پیشرفت و توسعه از ابعاد متفاوت مورد توجه ملت‌ها است و ارتباطات از نوع جهانی رمز موفقیت بشر به شمار می‌رود، مطلبی که در برقراری ارتباط، بیش از هر موضوع دیگر قابل تأمل می‌باشد، همانا زبان است. زبان اولین پل به سوی رابطه بین ملت مختلف و مؤثرترین وسیله در جهت برقراری ارتباط با علم، فرهنگ، دانش و گامی در راستای آشنایی با وجوه گوناگون یک ملت است.

لزوم به دانستن زبان - زبانی به غیر از زبان مادری - هر روز از روز گذشته بیشتر احساس می‌شود. دانستن زبان دوم نه فقط جهت برقراری ارتباط با انسان‌ها از راه کلام بلکه در جهت برقراری ارتباط با فرهنگ، تاریخ، علوم و اجتماع یک ملت با مطالعه کتب مختلف و با توجه به مواد دیداری - شنیداری که تعداد آنها روز به روز افزایش قابل

الفبای زبان عبری به ترتیب عبارتند از:

عبری	א	ב	(ג)	א	ב	ג	ד	ה	ו	ז	ח	ט
فارسی	ا	ب	و	گ	د	ه	و	ز	خ	ط		
لاتین	A	B	V	G	D	H	V	Z	H	T		
عبری	י	כ	(ס)	י	כ	ל	מ	נ	ס			
فارسی	ی	ک	خ	خ	ل	م	م	ن	س			
لاتین	Y	K	KH	KH	L	M	M	N	S			
عبری	פ	צ	(ק)	פ	צ	ק	ר	ש	ש			
فارسی	ع	ص	ف	ف	ص	ص	ر	ش	س			
لاتین	A	P	F	F	TS	TS	R	SH	S			

عبری	ת
فارسی	ت
لاتین	T

همانطور که ملاحظه می‌کنید بعضی از حروف، به غیر از حروفی که در داخل پرانتز است، دوبار نوشته شده‌اند. شکل اول حرف، شکلی است که در اول و وسط کلمات و شکل دوم حرف، شکلی است که در انتهای کلمات مورد استفاده قرار می‌گیرد. الفبای زبان عبری دارای حروف دیگری نیز می‌باشد که عبارتند از:

عبری	א	ב	ג	ד
فارسی	ج	چ	ژ	غ
لاتین	J	CH	ZH	GH

اصوات در زبان عبری به ترتیب عبارتند از:

عبری	א	ב	ג	ד	ה	ו
فارسی	آ	ا	ا	ا	ا	او
لاتین	A					U

از اصوات نامبرده در زیر کلمات استفاده می‌شود. از صداهای دیگر که در کنار یا بالای کلمات استفاده می‌شود عبارتند از:

عبری	א	ב
فارسی	او	ا
لاتین	U	O

البته آموزش زبان به صورتی پویا نیاز به مشارکتی پیگیر از دو سوی - هم فرا دهنده و هم فراگیرنده - دارد که امیدواریم در این راه از پیشنهادات مفید و انتقادات سازنده شما بهره‌مند گردیم.

تبریک انجمن کلیمیان تهران به مقام معظم رهبری،

رییس جمهوری محبوب، رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس محترم قوه قضاییه به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران

هیات مدیره انجمن کلیمیان تهران طی ارسال نامه‌های جداگانه، بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی را به حضور مقام معظم رهبری، رییس جمهوری محبوب، رییس مجلس شورای اسلامی و رییس قوه قضاییه تبریک و تهنیت گفتند. فرازهایی از این نامه‌ها را ذکر می‌کنیم: ((بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی را به پیشگاه حضرات عالی و ملت بزرگوار ایران تبریک و تهنیت می‌گوییم. از خداوند متعال برای جنابعالی و سایر همکاران و ملت عزیز و کشور سرافرازمان توفیق روزافزون و عزت و افتخار و آسایش طلب می‌کنیم. جامعه کلیمیان ایران همچون گذشته همگام با سایر هم‌میثان خود در راه عظمت و افتخار ملت و کشور عزیزمان در نظام جمهوری اسلامی ایران تلاش خواهد کرد)).

«هر کس از اسلام اطلاع داشته باشد می‌داند که اسلام هیچگاه در مورد اقلیتهای مذهبی و پیروان سایر مذاهب نظر سوء نداشته است و همیشه با آنان با احترام رفتار کرده است و تبلیغاتی که خلاف این مطلب را برساند از جانب دشمنان اسلام است.»

امام خمینی (ره)

انجمن کلیمیان تهران - مؤسسات خیریه کانون خیرخواه بیمارستان دکتر سپهر

بیش از نیم قرن خدمات بهداشتی و درمانی خیریه برای بیماران نیازمند

درمانگاههای کانون خیرخواه و بیمارستان دکتر سپهر که امروز یکی از بزرگترین واحدهای بهداشتی و درمانی خیریه در ایران اسلامی است در سال ۱۳۲۱ به همت مردم خیر و پزشکان متعهد کلیمی ایران به وجود آمد و با همه مشکلات و فراز و نشیب‌ها تا امروز لحظه‌ای از خدمت به هموطنان خود و مردم نیازمند جنوب تهران کوتاهی نکرده است.

بیمارستان دکتر سپهر به نام پزشک متعهد و جان باخته یهودی شادروان دکتر روح الله سپهر نامگذاری شده و همواره و هم اینک بیش از ۹۵ درصد مراجعین آن هموطنان غیر یهودی هستند و خدمت به هم نوع دستور شرعی و وظیفه ملی ما ایرانیان کلیمی است.

بیمارستان دکتر سپهر دارای ۱۰۲ تخت بیمارستانی و ۴ اتاق عمل جراحی مجهز، بخش I.C.U، بخش زنان و زایمان، جراحی عمومی، بخش داخلی، بخش اطفال، نوزادان، اورولوژی، ارتوپدی، چشم پزشکی، دندانپزشکی، واکسیناسیون و تنظیم خانواده، و پاراکلینیک‌ها شامل آزمایشگاه، رادیولوژی، فیزیوتراپی، داروخانه با حدود ۲۵۰ نفر پرسنل و ۴۰ نفر پزشک که در خدمت بیماران هستند.

اینک برای اطلاع شرکت کنندگان محترم در اولین همایش بیمارستانها و مراکز بهداشتی و درمانی خیریه سراسر کشور، گزارش فعالیت و آمار مؤسسات خیریه کانون خیرخواه بیمارستان دکتر سپهر در سال ۱۳۷۵ تقدیم می‌گردد.

رئیس بیمارستان
دکتر منصور شاریم
مدیر داخلی
فرنگیس حصیدیم

هیئت مدیره مؤسسات خیریه کانون خیرخواه
دکتر ارسطو بدیعی، دکتر ناصر سلیمانی،
دکتر بهروز وفامنصوری، دکتر موسی فرزاد مهر،
گاد نعیم، دانیال امین فرد، هارون یشایائی



در تیرماه ۱۳۲۱ کلنگ احداث
بیمارستان دکتر سپهر به زمین زده شد

واحدت لرعد كمود

هموعت را مثل خودت دوست بدار

مورد	۴۸ ۴۸۲	تعداد مراجعه کنندگان به درمانگاههای عمومی
مورد	۳۸ ۴۸۳	تعداد مراجعه کنندگان به درمانگاههای اختصاصی
مورد	۴ ۴۴۸	تعداد بیماران بستری در بخشهای مختلف
مورد	۲ ۹۲۴	تعداد اعمال جراحی انجام شده
مورد	۱ ۴۲۰	تعداد زایمانها
مورد	۱۸ ۳۵۰	تعداد تزریقات و پانسمان های انجام شده
مورد	۵ ۸۶۲	تعداد مراجعین رادیولوژی
مورد	۱۳ ۵۰۵	تعداد موارد انجام شده در آزمایشگاه
مورد	۱ ۶۸۳	تعداد اعمال جراحی سرپائی
مورد	۳۲۸	تعداد مراجعین به بخش دندانپزشکی
مورد	۱۰ ۴۸۱	تعداد کل مراجعین به بخش واکسیناسیون و تنظیم خانواده
مورد	۱ ۷۵۴	تعداد مراجعین به واحد مددکاری
مورد	۱ ۴۰۲	تعداد مراجعین که از خدمات رایگان استفاده کرده اند
متر مربع	۶ ۶۷۴	زیر بنای ساختمان
متر مربع	۳ ۱۹۰	مساحت زمین
ریال ۲/۲۰۱/۷۰۲/۴۲۰/-		هزینه سالانه
ریال ۲/۱۴۱/۹۶۷/۵۱۲/-		درآمد
ریال ۱۲۳/۲۰۸/۱۷۴/-		کل سرمایه گذاری اعم از ساختمان و تجهیزات
(به قیمت دفتری)		

ضمناً حدود ۸۵۰ متر بنای جدید در قسمت شرقی بیمارستان احداث شده که قسمت عمده کار ساختمانی به اتمام رسیده و بهره برداری از آن به دلیل بحران مالی مقدور نشده است.



برای ماسیح

تو می آیی
تو تبلور سه هزاره انتظاری
تو تجسم قرن‌ها امیدی
از پشت دیوار سیاه و تلخ تاریخ
برای انسان
تنها رانده
از خود بیگانه
تو
طلوع خورشیدی
آزادی
در قدم‌هایت نهان
نور
از ورای نقابت نمایان
تو شاهدی
تو مرگ عشق را در انسان دیده‌ای
تو درد اشک را چشیده‌ای
تو ، رنج کشیده‌ای ، با ما ، تو
اسارت را
مگر پرواز ، حسی محبوس در قلب هر پرنده نیست ؟
موعود ما بیا
وقت
وقت رهایی است .

آرزو ثنایی مطلق

به یاد کودکی

بیا به یاد کودکی‌هایمان بخندیم
به یاد نسترها
به یاد آن اقایها
به یاد شبهای بی مهتاب
به یاد زلالین لاجوردین سحرگامی
صفای آسمان صبحگاهی
یادت هست فریادهایمان را یکی می کردیم و در چاه فرو می دادیم
خود را پشت سپیدار کهن نهان می کردیم و دیگر یمان پیدا می کرد .
آن آفتاب سوزان که پشته‌مان بسوزاند
آن مهتاب که روی صورتهایمان بتاباند
بیا با آن سپیدار کهن ، تا بی ببندیم
خود را گم کنیم و دنبال یکدیگر بگردیم
بیاد آن چاه سیاه ، به یاد فریادهای بی جواب ، های های گریه کنیم
به یاد رزهای رونده در باغچه مان ، گلی بچینیم و به هم هدیه کنیم
یادت هست آن کتیبه گلی کنار باغ
یادت هست نیمکت خاکی یادگاریها
یادت هست جوی آب همیشه جاری
که یک روز کفش مرا با خود برد
بیا با هم به روی آن کتیبه ، نقشی بزنیم
روی نیمکت خاک گرفته ، فوتی بکنیم
و به یاد کفش من که آب با خود برد و هیچوقت نیاورد ،
کنار آن جوی دمی بنشینیم
بیا به یاد کودکی‌هایمان بخندیم

لیورا سعید

همچو یعقوب

سخنم گریه و هم در تو ندارد تأثیر
بس که من شعر سرودم سخن از یادم رفت
تا که محشور شدم با ادب ملک غرب
رسم و عادات و قیود کهن از یادم رفت
درد دوری وطن زار و پریشانم کرد
« نی داود » نگویی وطن از یادم رفت

پرویز نی‌داود

بس که روی تو ندیدم ، چمن از یادم رفت
قصه غصه کوهکن از یادم رفت
بس که بنشستم و با غصه سخن‌ها گفتم
رنگ رخساره هر یاسمن از یادم رفت
همچو یعقوب ز بس فکرت هجران کردم
به حد- رايحه پيرهن از یادم رفت
شمع هر انجمنی با منت الطافی نیست
اشک شمع که ره انجمن از یادم رفت



رژه ورزشکاران یهودی باشگاه ورزشی گیبور
در مسابقات ورزشی اقلیتهای دینی دهه فجر ۱۳۷۷



ایام عומר

از شانزدهم ماه عبری نیسان ۱۲ فروردین ماه براخای عומר
 دوازده روز (روزشمار ایام مقدس) به مدت ۴۹ روز
 تا شاوועوت عید نزول تورات ادامه می یابد.